

خلفای راشدین

در قلمرو نظم و نثر فارسی

تألیف:
فریدون سپری

عنوان کتاب: خلفای راشدین در قلمرو نظم و نثر فارسی
نویسنده: فریدون سپری
موضوع: اسلام و ادبیات
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.
www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات	۱
روزنه	۱۷
پیشگفتار	۲۱
فصل اول	۳۹
الف: محمد بن جریر طبری (۲۲۴، ۲۲۵-۳۱۰ هـ ق)	۴۱
۱- سفر پیامبر ﷺ در کودکی به شام	۴۱
۲- اسلام ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>	۴۲
۳- آوردن اسیران بدر	۴۳
۴- اقامه نماز به امامت ابوبکر هنگام مرض الموت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۴۴
۵- خطبه ابوبکر به هنگام خلافت	۴۵
۶- خطبه ابوبکر در برابر جیش أسامه	۴۵
۷- وصیت ابوبکر به هنگام مرگ	۴۶
۸- تقسیم غنائم و اخماس در خلافت عمر <small>رضی الله عنه</small>	۴۷
۹- خبر پیروزی سپاه ساریه در ایران	۴۸
۱۰- رفتن عمر بن خطاب همراه با غلامش به شام	۴۸
۱۱- ذکر سیرت عمر <small>رضی الله عنه</small>	۴۹
۱۲- عثمان بن عفان و ابو ذر غفاری	۵۰
۱۳- سیره علی بن ابی طالب <small>رضی الله عنه</small>	۵۱
۱۴- اسلام علی <small>رضی الله عنه</small>	۵۱
۱۵- کُنیه بوتراب برای علی <small>رضی الله عنه</small>	۵۲
ب: حکیم ابوالقاسم فردوس (۳۲۹-۴۱۱ هـ ق)	۵۵

- ۱- نسبت دادن اعتزال به فردوسی..... ۵۸
- ۲- اهل تسنن و علی رضی الله عنه ۵۸
- ۳- بعضی از اشعاری که بر شیعه بودن فردوسی دلالت دارند..... ۵۹
- ۴- فردوسی چه شیعه باشد و چه سنی، سراینده شاهنامه است..... ۵۹
- ج: شیخ ابو اسحق کازرونی (۳۵۲-۴۲۶ هـ ق)..... ۶۱
- ۱- فصل - در ذکر کرامات خلفاء راشدین^۱ ۶۲
- کرامات امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه ۶۲
- کرامات امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه ۶۳
- کرامات امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه ۶۴
- کرامات امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه ۶۴
- د- ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ هـ) ۶۹
- ۱- شریعت، طریقت، حقیقت..... ۶۹
- ۲- سوال عمر بن خطاب از کعب الاحبار..... ۷۰
- ۳- جریان سفیر روم و عمر بن خطاب رضی الله عنه ۷۱
- ۴- مسئولیت مسلمان در برابر اوامر و نواهی الهی..... ۷۲
- ۵- دانش و بصیرت علی رضی الله عنه ۷۲
- ۶- توجه نکردن عمر بن خطاب رضی الله عنه به شوکت ظاهری خلافت..... ۷۳
- هـ ابوالقاسم قشیری (۳۸۶، ۳۷۶ - ۴۶۵)..... ۷۵
- ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۷۵
- ۱- ورع از دیدگاه ابوبکر رضی الله عنه ۷۵
- ۲- استقامت و پایداری از نظر ابوبکر رضی الله عنه ۷۵
- ۳- آمدن عثمان بن عفان به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۷۶
- ۴- ابوبکر صدیق، یار غار..... ۷۷
- عمر بن خطاب رضی الله عنه ۷۷

- ۱- راه رفتن عمر رضی الله عنه ۷۷
- ۲- فروتنی عمر رضی الله عنه ۷۷
- ۳- صبر عمر رضی الله عنه ۷۸
- ۴- کلید بهشت؛ دوستی با بینوایان است ۷۸
- ۵- بانگ برآوردن عمر به هنگام خطبه نماز جمعه ۷۹
- عثمان بن عفان رضی الله عنه** ۷۹
- ۱- روایت انس بن مالک در شأن عثمان رضی الله عنه ۷۹
- ۲- دیدن مالک بن انس در خواب ۷۹
- ۳- احترام عثمان بن عفان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۸۰
- علی بن ابی طالب رضی الله عنه** ۸۰
- ۱- سادات مردمان اندر دنیا جوانمردانند ۸۰
- ۲- شکر و صبر علی ۸۰
- ۳- بخشش و جوانمردی علی رضی الله عنه ۸۰
- ۴- جود و سخای علی رضی الله عنه ۸۱
- ۵- بهشت، مشتاق علی است ۸۱
- ۶- ادراک و بینش معنوی علی رضی الله عنه ۸۱
- ۷- پند دادن علی در خواب به بشر بن الحارث ۸۱
- و- ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری الغزنوی (۴۶۵) ۸۳
- ابوبکر صدیق** ۸۳
- ۱- ابوبکر صدیق امام اهل طریقت ۸۳
- ۲- امام هجویری، ابوبکر را چنین می ستاید ۸۴
- ۳- مناجات ابوبکر رضی الله عنه ۸۴
- ۴- در زمینه خطبه خلافت صدیق چنین می گوید ۸۵

- ۵- خواب نوفل بن حیّان..... ۸۶
- ۶- بخشش ابوبکر رضی الله عنه..... ۸۶
- ۷- آهسته نماز خواندن ابوبکر رضی الله عنه..... ۸۷
- عمر بن خطّاب رضی الله عنه**..... ۸۷
- ۱- ساده زیستن و دادگری عمر رضی الله عنه..... ۸۷
- ۲- حق بر زبان عمر جاری می شود..... ۸۷
- ۳- خلوت گزیدن عمر بن خطاب رضی الله عنه..... ۸۸
- ۴- امام حسین و عمر..... ۸۸
- ۵- شیطان اسیر عمر است..... ۸۹
- ۶- ازدواج عمّربا «أمّ کلثوم» دختر «علی بن ابی طالب»..... ۸۹
- ۷- چگونگی مسلمان شدن عمر بن خطّاب رضی الله عنه..... ۹۰
- ۸- عمر و وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم..... ۹۰
- عثمان بن عفّان رضی الله عنه**..... ۹۱
- ۱- منقبت عثمان بن عفّان رضی الله عنه..... ۹۱
- ۲- حسن بن علی رضی الله عنه نزد خلیفه می رود..... ۹۲
- علی بن ابی طالب رضی الله عنه**..... ۹۳
- ۱- علی، اسدالله، حیدر کرّار و اسوه فضیلت..... ۹۳
- ۲- توصیه علی به یکی از مسلمانان..... ۹۳
- ۳- علی، دل شناس و مؤخّد کامل..... ۹۴
- ۴- عرفان علی..... ۹۴
- ۵- نماز علی..... ۹۴
- ۶- علی، جواد امّت و کریم تاریخ عمل است..... ۹۵
- ز: امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵)..... ۹۷
- ۱- کیمیای سعادت و خلفای راشدین..... ۹۷

- زهد..... ۱۰۳
- ۲- هیبت و صولت عمر رضی الله عنه..... ۱۰۵
- ۳- عید مؤمن از نظر علی رضی الله عنه..... ۱۰۵
- ۴- جامه ساده و قلب روشن علی..... ۱۰۵
- ۵- فایده خاموشی و سکوت ابوبکر صدیق رضی الله عنه..... ۱۰۶
- ۶- مدح و ستایش و مسؤولیت انسان از نظر عمر رضی الله عنه..... ۱۰۶
- ۷- غلبه بر خشم ابوبکر صدیق رضی الله عنه..... ۱۰۷
- ۸- کراهیت مال دوستی از نظر علی رضی الله عنه..... ۱۰۸
- ۹- تنبیه مذمت فقر و گوشه گیری..... ۱۰۹
- ۱۰- بخل..... ۱۰۹
- ۱۱- ایثار جان و یار غار..... ۱۱۰
- ۱۲- پندار ناصواب، تجمل گرایی و ردای پینه بسته عمر رضی الله عنه..... ۱۱۱
- ۱۳- صبر..... ۱۱۲
- ۱۴- ریا از نظر معاذ بن جبل و عمر..... ۱۱۲
- ۱۵- ساده زیستن عمر و علی رضی الله عنهما..... ۱۱۳
- ۱۶- تنبیه- رد سوء تفاهم..... ۱۱۵
- ۱۷- اسرار زکات دادن..... ۱۱۵
- راز اول (طبقه صدیقان، نیک مردان و سره مردان)..... ۱۱۵
- راز دوم (تطهیر دل از آرایش و نجاست بخل)..... ۱۱۶
- راز سوم (شکر نعمت مال)..... ۱۱۷
- تنبیه: (زیان افراط و تفریط و اسراف و تبذیر)..... ۱۱۷
- اتراف..... ۱۱۹
- فصل دوم**..... ۱۲۱
- الف- مسعود سعد سلمان (۴۳۸- ۴۴۰- ۵۱۵)..... ۱۲۳

- ۱- ستایش (منصور بن سعید) به صدق ابوبکر و علم علی..... ۱۲۳
- ۲- ستایش (امیر محمود غزنوی) به شجاعت علی و سیره عمر..... ۱۲۳
- ۳- شعر زیبای حکیم سنائی و قرآن گزیده عثمان..... ۱۲۴
- ۴- صولت ممدوح، حیدری و خنجرش ذوالفقار است..... ۱۲۵
- ۵- علی قهرمان فتح، خیر گیر و علمدار نصرت..... ۱۲۶
- ب- شهاب الدین ابوالقاسم احمد سمعانی (۴۸۷-۵۳۴-هـ ق)..... ۱۲۷
- ۱- نگهداری عنکبوت در غار از رسول اکرم ﷺ و ابوبکر صدیق رضی الله عنه..... ۱۲۷
- ۲- سنگریزه در دست پیامبر و ابوبکر و عمر تسبیح می کند..... ۱۲۷
- ۳- حدیث نبوی در باره عمر رضی الله عنه..... ۱۲۸
- ۴- چشم حقیقت بین، حقایق معنوی را درمی یابد..... ۱۲۹
- ۵- توانگران باید نسبت به فقیران مهر و شفقت ورزند..... ۱۲۹
- ۶- خلوص نیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه..... ۱۳۰
- ۷- دوری بزرگان وادی معرفت از تکبر..... ۱۳۰
- ۸- شب زنده داری علی..... ۱۳۱
- ۹- سینه صدیق خزانه اسرار الهی بود..... ۱۳۱
- ۱۰- حیای عثمان بن عفان..... ۱۳۲
- ۱۱- شریح قاضی و علی..... ۱۳۲
- ج- سنایی غزنوی (۴۶۳، ۴۷۳-۵۳۵)..... ۱۳۳
- ۱- نعت خواجه لولاک و اصحاب پاک او..... ۱۳۳
- ۲- در ستایش ابوبکر..... ۱۳۸
- ۳- در ستایش عمر رضی الله عنه..... ۱۳۹
- ۴- در ستایش عثمان بن عفان..... ۱۴۴
- ۵- در ستایش علی بن ابی طالب..... ۱۴۵
- د- شیخ الإسلام احمد جام (۴۴۰-۵۳۶)..... ۱۵۱

- ۱- صدق ابوبکر ۱۵۲
- ۲- قاعده سوم در دوستی اصحاب ۱۵۲
- ۳- کلام علی در باره بخیل ۱۵۳
- ۴- عمل، شرط اساسی ایمان است ۱۵۳
- ۵- سوال رسول اکرم ﷺ از علی رضی الله عنه ۱۵۴
- ۶- کوشش انسانهای وارسته ۱۵۴
- ه- ادیب صابر (وفات بین ۵۳۸ و ۵۴۲ هـ ق) ۱۵۵
- ۱- قصیده‌ای در وصف خلفای راشدین ۱۵۵
- ۲- ذوالفقار علی و دل و زهره حیدری ۱۵۶
- ۳- کمال حلم و تحمل یار غار (ابوبکر) ۱۵۶
- و- عثمان مختاری (تولد بین سالهای ۴۶۹ و ۴۵۸ - وفات بین سالهای ۵۱۲ و ۵۴۸) ۱۶۱
- ۱- ستودن قطب‌الدین محمد بن علی به «ثانی اثنین» ابوبکر ۱۶۱
- ۲- عدل عمر و علم علی ۱۶۱
- ۳- صدق ابوبکر و علم علی ۱۶۲
- ۴- ذوالفقار حیدر و تازیانه عدالت عمر ۱۶۲
- ۵- تجلی صفتهای خلفا در ممدوح ۱۶۲
- ۶- علی شمشیرش را به دشمن می دهد ۱۶۲
- ز- رشید الدین وطواط (۴۷۶-۵۷۳ هـ ق) ۱۶۵
- ۱- تحفه الصدیق من کلام امیرالمؤمنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه ۱۶۵
- ۲- فصل الخطاب من کلام امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه ۱۶۶
- ۳- أنس اللفهان من کلام امیرالمؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه ۱۶۶
- ۴- مطلوب کُل طالب من کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه ۱۶۷

- ۵- ستودن ممدوحان به صفات خلفای راشدین..... ۱۶۸
- ح- قطب الدین ابوالمظفر (قرن ششم) ۱۷۱
- ۱- گلیم ابوبکر..... ۱۷۱
- ۲- ایثار ابوبکر..... ۱۷۱
- ۳- عمر و علی نمونه‌های ضد استکبار و اتراف..... ۱۷۲
- ۴- پیامبر و اصحاب صفّه..... ۱۷۲
- ۵- راضی شدن به قضا و قدر عمر..... ۱۷۳
- ۶- صدق از نظر علی..... ۱۷۳
- ۷- ادراک و فراست مؤمن از نظر عمر..... ۱۷۳
- فصل سوم..... ۱۷۵**
- الف: انوری ابیوردی (وفات ۵۸۳)..... ۱۷۷
- ۱- تشبیه خواجه سعد الدین اسعد به خلفا..... ۱۷۷
- ۲- ستودن قطب الدین مودود «شاه» به صفات خلفا..... ۱۷۸
- ۳- در مناجات باری تعالی..... ۱۷۸
- ۴- هیبت و صولت عمر بن خطاب رضی الله عنه..... ۱۷۹
- ۵- ذوالفقار حیدر کرار..... ۱۸۰
- ب: افضل الدین خاقانی شروانی (۵۰۰-۵۹۵)..... ۱۸۳
- مدح پیامبر و خلفا..... ۱۸۳
- تشبیه پدر به عمر و خود به عثمان..... ۱۸۴
- چهار یار چهار رکنند..... ۱۸۴
- تشبیه پسر عمویش به عثمان و خود به علی..... ۱۸۵
- تشبیه ممدوح به علی..... ۱۸۵
- تشبیه خلفا به چهار ارکان..... ۱۸۶
- نامیدن ممدوح به «فاروق دین افزا»..... ۱۸۷

- ج: حکیم نظامی گنجه‌ای (وفات ۶۰۲-۶۱۴)..... ۱۸۹
- ۱- ستایش پیامبر ﷺ و خلفا در لیلی و مجنون..... ۱۸۹
- ۲- ستایش چهار یار در شرف نامه..... ۱۹۰
- ۳- ستایش عمر و علی در مخزن الاسرار..... ۱۹۰
- ۴- ستایش خلفا در شرف نامه..... ۱۹۰
- د: شیخ فرید الدین عطار نیشابوری (۵۳۷-۶۲۷-۶۲۸)..... ۱۹۳
- دیوان اشعار..... ۱۹۳
- چهار یار..... ۱۹۳
- ابوبکر..... ۱۹۵
- عُمَرُ ﷺ..... ۱۹۶
- عثمان ﷺ..... ۱۹۷
- علی ﷺ..... ۱۹۸
- منطق الطیر..... ۲۰۰
- ۱- فضیلت ابوبکر صدیق..... ۲۰۰
- ۲- عُمَرُ، فاروق اعظم..... ۲۰۱
- ۳- عثمان بن عفان؛ مظهر شرم و حیا..... ۲۰۲
- ۴- علی، اسطوره مقاومت، شیر خدا..... ۲۰۳
- تذکره الاولیاء..... ۲۰۴
- ۱- صدیقان خود را ستایش نکنند..... ۲۰۴
- ۲- در نامگذاری حسن بصری..... ۲۰۴
- ۳- تعصب نکردن با نزدیکان پادشاه..... ۲۰۵
- ۴- خواب دیدن امام شافعی رسول اکرم را..... ۲۰۵
- ۵- سخنان توحیدی علی بن ابی طالب..... ۲۰۵

- ۶- صحبت صدیق ۲۰۶
- ه: شیخ شهاب الدین ابو حفص عُمر سهروردی (۵۳۹-۶۳۲) ۲۰۷
- ۱- نقل حدیث نبوی از ابوهریره ۲۰۷
- ۲- مسؤلیت انسان در برابر اعمال و رفتارش ۲۰۸
- ۳- عثمان و تفسیر آیه‌ای از قرآن ۲۰۹
- ۴- زدودن ننگ تکدی‌گری از جامعه اسلامی ۲۱۰
- ۵- امام علی و فقر ۲۱۰
- ۶- ثروت همفکر در پیشبرد برنامه الهی ۲۱۰
- ۷- ساده زیستن عمر و علی علیه السلام ۲۱۱
- ۸- سخنی از علی بن ابی طالب ۲۱۱
- ۹- اندیشیدن مؤمن به خداوند در نماز ۲۱۲
- ۱۰- مؤمن به رضایت الهی فکر می‌کند ۲۱۲
- ۱۱- سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به علی در باره نمک خوردن ۲۱۲
- ۱۲- انسان وارع از شبهه دوری می‌کند ۲۱۳
- ۱۳- زمامدار مسلمان باید از انتقاد دیگران نهراسد ۲۱۳
- و: محمد عوفی (۵۷۲-۶۳۵ هـ ق) ۲۱۵
- ۱- ستایش ابوبکر صدیق و علی مرتضی ۲۱۶
- ۲- ستایش مجدالدین بن الرشید به علم علی و عدل عمر ۲۱۶
- ۳- حلم عثمان در ذکر فضلاء خراسان ۲۱۷
- ۴- ستایش ممدوح به حیدر در لطایف اشعار وزراء و صدور ۲۱۷
- ز: جلال الدین مولوی (۶۰۴-۶۷۲ هـ) ۲۱۹
- الف - دیوان کبیر (شمس) ۲۱۹
- ۱- روح تلاشگر مولانا از ورای تعصبات ۲۲۰
- ۲- هر جا عُمر جلوه کند، شیطان ذلیل است ۲۲۰

- ۳- شرم عثمان با مشاطه گر غیب..... ۲۲۰
- ۴- ای انسان! دروادی طلب سیر کن..... ۲۲۱
- ۵- در عالم عشق، «کثرت» به «وحدت» می‌انجامد..... ۲۲۱
- ۶- اگر خداوند بخواهد امری انجام بپذیرد، سلسلهٔ علیّت گسسته می‌شود..... ۲۲۲
- ۷- گذشتن صولت عمر و فرا رسیدن شرم عثمان..... ۲۲۲
- ۸- در مسیر زندگی باید با قاطعیّت رفتار کرد..... ۲۲۲
- ۹- آزاد کردن روح از قید خورد و خواب..... ۲۲۳
- ۱۰- علی و عُمَر جلوه‌ای از یک حقیقتند..... ۲۲۳
- ۱۱- آبداری سوسن در بهار به مانند تیزی ذوالفقار..... ۲۲۴
- ۱۲- گلها و سبزه‌های باغ..... ۲۲۴
- ۱۳- مرگ شایسته چون مرگ ابوبکر و عمر..... ۲۲۵
- ۱۴- برندگی ذوالفقار بازتابی از انتظار پیامبر ﷺ..... ۲۲۵
- ۱۵- سوگند به مصحف عثمان..... ۲۲۵
- ۱۶- سخنان بیهوده، اختلاف انگیز و جنگ سازند..... ۲۲۶
- ۱۷- با گوهر عقل تاج حکومتی را گوهر معنا ببخش..... ۲۲۶
- ۱۸- عاشق همه هستیش را در راه معشوق فدا می‌کند..... ۲۲۶
- ۱۹- وحدت در راه و هدف به اتحاد دلها می‌انجامد..... ۲۲۶
- ۲۰- عثمان سرمست و عُمَر محتسب و عادل..... ۲۲۷
- ۲۱- به بند کشیدن عارف، بولهب و سوسه را علی وار..... ۲۲۷
- ۲۲- پیوند قلب ابوبکر با مصطفیص..... ۲۲۷
- ۲۳- سخن گفتن از یار یار (ابوبکر)، فاروق (عمر) و ذوالفقار..... ۲۲۸
- ۲۴- قهرمانی علی، نیروی وهبی الهی است..... ۲۲۸
- ب- فیه مافیة..... ۲۲۹
- ۱- ارزشها با سختیها جلوه می‌یابند..... ۲۲۹

- ۲- برتری ابوبکر به علّت عشق و محبت ۲۳۰
- ۳- نحوه اسلام آوردن عمر ۲۳۰
- ۴- بر منبر رفتن عثمان هنگام خلافت ۲۳۱
- ۵- دل بستن علی به معبود ۲۳۲
- ۶- جریان دختری در خلافت عمر رضی الله عنه ۲۳۲
- ج- مثنوی معنوی ۲۳۳
- ۱- جاذبه مغناطیسی نگاه محبت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله در ایجاد صدق ابوبکر ۲۳۳
- ۲- تشبیه طیب غیبی به مصطفی و خود مولانا به عمر ۲۳۴
- ۳- معانی بکر و ارزشهای معنوی و ملکات فاضله اخلاقی ۲۳۴
- ۴- آمدن رسول قیصر روم بنزد عمر به رسالت ۲۳۹
- ۵- سخن پیامبر صلی الله علیه و آله با علی ۲۴۶
- ۶- گناهان و عدم انفاقها ۲۴۹
- ۷- داستان خدو انداختن به صورت علی ۲۵۰
- ۸- مردان وارسته و نیکوکاران راه معرفت (بخشش ابوبکر) ۲۶۲
- ۹- ستایش خلفا به صفتهای مخصوص ۲۶۲
- ۱۰- هر قید و بند و جزئی از اجزاء زندگی مانعی است برای درک حقیقت .. ۲۶۳
- ۱۱- معجزه خواستن ابوجهل و تصدیق ابوبکر، پیامبر را ۲۶۴
- ۱۲- پایبند بودن علی به قوانین هستی ۲۶۴
- ۱۳- پاداش و کیفر آدمی در دنیای دیگر ۲۶۵
- ۱۴- قصه آغاز خلافت عثمان و خطبه وی بر منبر ۲۶۶
- ۱۵- ابوبکر از «صدیقی» امیرالصادقین شد ۲۶۷
- ح: سعدی شیرازی (وفات - ۶۹۱، ۶۹۵) ۲۶۹
- ۱- ابیاتی در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین رضی الله عنهم ۲۶۹
- ۲- عجز ابوبکر صدیق از معرفت الهی ۲۷۰
- ۳- ستایش سالار عادل، عمر ۲۷۰

- ۴- ستایش شاه مردان علی ۲۷۱
- ۵- قصیده‌ای غراً و بلیغ در مدح خلفا ۲۷۲
- ۶- تشبیه علاءالدین عطا ملک جوینی به مسیح و عمر بدعت شکن ۲۷۳
- ۷- علی زاهد شب و پیکارگر روز ۲۷۳
- ۸- قصیده‌ای در ناپایداری دنیا ۲۷۴
- ۹- ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام ۲۷۴
- فصل چهارم ۲۷۷**
- الف: احمد بن عبدالله بن محمد بن ابی المکارم مشکانی (قرن هشتم هجری) ۲۷۹**
- ۱- امامت ابوبکر رضی الله عنه ۲۷۹
- ۲- سخن پیامبر با علی ۲۸۰
- ۳- فضیلت خلفا ۲۸۰
- ۴- ترس مؤمن از سرانجام کار خویش ۲۸۲
- ۵- سخنی از علی ۲۸۲
- ۶- ابوبکر، با ایمان صدیق شد ۲۸۲
- ۷- شیفتگی عمر به اسلام ۲۸۳
- نکته ۲۸۴
- ب: حمدالله مستوفی (متوفی ۷۵۰ هـ ق) ۲۸۵**
- ۱- تعریف شهر مدینه ۲۸۵
- ۲- عمر بیت المقدس را تابع کعبه قرار داد ۲۸۶
- ۳- شهر بصره را عمر بن خطاب ساخت ۲۸۶
- ۴- عمر بن خطاب عراق را بر مسلمانان وقف کرد ۲۸۶
- ۵- کعبه یا بیت الله ۲۸۷
- ۶- پرداخت حقوق دیوانی سرزمینها به بیت المال در عهد خلفای راشدین ۲۸۷

- ج: ضیاء الدین نخشبی (وفات - ۷۵۱هـ) ۲۸۹
- ۱- جهل آدمی نسبت به سرنوشت خود ۲۸۹
- ۲- فرهیختگان سنگر معنویت و سرزنش خویشتن ۲۹۰
- ۳- فرازی از حسن بن علی در عشق و محبت ۲۹۱
- ۴- دل کندن ابوبکر از تعلقات و بخشش چهل هزار درهم به پیامبر ﷺ ۲۹۲
- ۵- واکنش عمر به هنگام دیدن قصری در راه شام ۲۹۲
- ۶- التماس آدمی به میزان همت و اراده اوست ۲۹۳
- ۷- با یاران چنان باید بود که صدیق ﷺ، با پیامبر ﷺ ۲۹۳
- ۸- علی شیر میدانهای شجاعت ۲۹۳
- د - شاه نعمت الله ولی (۷۳۰، ۷۳۱ - ۸۲۷، ۸۳۴) ۲۹۵
- ۱- اشعاری در وصف خلفای راشدین ۲۹۶
- ۲- چهار یار، چهار اسم یک مسمی ۲۹۶
- ۳- «یار غار» بازتابی از تقرّب به خداوند ۲۹۷
- ۴- نور مصطفی و سرّ مرتضی دو سرچشمه بزرگ عرفان ۲۹۸
- ۵- یار غار، شهبسوار پادشاه عشق ۲۹۹
- ۶- چهار یار، امام و پیشوای انس و جن هستند ۳۰۱
- ۷- بنده خادم علی باش تا به مقام والای معنوی برسی ۳۰۱
- هـ: تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی (سده هشتم و نهم هجری) ۳۰۳
- ۱- عجز انبیای الهی و وارستگان از شناخت خداوند ۳۰۳
- ۲- مشورت رسول اکرم ﷺ با صحابه در باره اسیران بدر ۳۰۳
- ۳- خداوند، ذات بی چون و مانند ۳۰۵
- ۴- عالم و انسان دو موجود شگفت انگیز آفرینش ۳۰۶
- ۵- علم تعبیر خواب، آگاهی از مناسبات میان صور و معانی ۳۰۷
- ۶- رؤیای صادقانه، انعکاسی واقعی یا تمثیلی از آئینه قلب ۳۰۸

- ۷- قرآن مجید و تسبیح کردن همه اشیاء ۳۰۸
- و: عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ ق) ۳۱۱
- ۱- وصف خلفا در سلسله الذهب کتاب هفت اورنگ ۳۱۱
- ۲- ستایش ابوبکر صدیق در دفتر دوم سلسله الذهب ۳۱۲
- ۳- خواب دیدن عبد الله بن عمر در دفتر سوم سلسله الذهب ۳۱۳
- ۴- عظمت علی در اورنگ سوم تحفه الاحرار ۳۱۴
- ۵- ستایش خلفا در قصیده رشح بال به شرح بال ۳۱۵
- ۶- مسجد عالی ترین پایگاه وصال علی ۳۱۵
- ۷- سوال علی از پیامبر در خلوت ۳۱۶
- ۸- تظلم یهودی از حاکم بصره نزد عمر ۳۱۶
- ۹- پاسخ یک نفر سنی به یک نفر شیعی ۳۱۷
- ۱۰- ستایش علی ۳۱۸
- ۱۱- فرموده حضرت رسالت ۳۱۹
- ز: علی بن حسین واعظ کاشفی (۸۶۷-۹۳۹) ۳۲۱
- ۱- به هنگام بیماری، به دستور حضرت رسول اکرم ﷺ همه درهای مسجد بسته می شود بجز دری که به خانه ابوبکر راه داشت ۳۲۱
- ۲- ابوبکر ما دیگر است و ابوبکر ایشان دیگر ۳۲۲
- ۳- زنجیر ارتباط نقشبندیان با ابوبکر ۳۲۲
- ۴- حضرت رسول اکرم ﷺ به علی ﷺ فرمود: «راه را چون خط مستقیم فرض باید کرد» ۳۲۳
- فهرست منابع ۲۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

روزنه

در سال ۱۳۸۰ بود که در کلاسهای نثر و شعر کلاسیک فارسی مرتب با پرسشی گنگ در اذهان دانشجویان مواجه می‌شدم که آیا همه‌ی دانشمندان و ادیبان و صاحب قلمان ایران زمین از اهل سنت بوده‌اند؟ و چرا با آمدن صفویت در ایران خشکسالی فرهنگی صورت گرفته؟! صورت گرفته؟! صورت گرفته!؟

البته بنا به روش تدریسی که برای خود اختیار کرده بودم دانشجویان را مکلف می‌نمودم تا خود پس از بحث و بررسی جواب را دریابند. این پژوهشهای دانشجویان باعث شد پرده از خیانت‌های بسیار ننگی برداشته شود؛ چه بسا برخی در پاورقیهای تحقیقاتشان بر کتابهای قدیم سعی کرده بودند بسیاری از شاعران و ادیبان و علما و دانشوران فارسی زبان را شیعه جلوه دهند. و چه بسا برخی ابیاتی و یا متونی از کتابها را که با طبع آنها سازگاری نداشته از باب تعصب و تنگ نظری حذف نموده بودند. و چه بسا برخی ابیاتی رکیک و زشت و یا جملاتی در نهایت فقر و افلاس بلاغت به کتابهایی که آیت ادب و بلاغتند افزوده بودند تا نشان دهند که این شاعر، یا آن نویسنده و دانشمند شیعه مذهب بوده است!!... و چه بسا محققانی که کلمه "رافضی" - شیعه - را در پاورقی به زیدیان یمن (!) شرح داده‌اند.

از آن روز جمع آوری کتابی در این باب ذهن مرا بخود مشغول داشته بود. ولی از آنجا که می‌دانستم چنین مولودی اگر چه دنیا آید نمی‌تواند در سایه نظام چاپ و نشر کتاب در کشور عزیزمان چهره‌ی تابان خورشید را ببیند این شور و حماس من گل نمی‌انداخت!

تا اینکه نام کتاب "خلفای راشدین در نظم و نثر فارسی" گوشه‌ایم را نوازش داد. و هنگامی که فهمیدم کتاب در یک جلد متوسط است دهانم از حیرت واماند که چگونه گردآورنده‌ی کتاب توانسته بحری بی ساحل را در کوزه‌ای ناچیز جای دهد؟! کتاب در حقیقت زحمتی است قابل ارج ولی نه برای همیشه. بلکه تنها پله یا پیکانی است که اول راه را نشانه می‌رود.

امیدوارم دانش پژوهان و عاشقان علم و ادب بام این ساختمانی که استاد "فریدون سپر" زیر بنایش را نهاده، به سقف آسمان برسانند. البته شایسته است پژوهشگران عزیز به اسباب و علل این خیانت‌های علمی اشاره کرده بر فقر و فلاکت فرهنگی تشیع صفوی نیز انگشت گذارند.

تشیع صفوی مذهبی تنگ نظر و تکفیری و خونین بود که چون قارچ سمی در قرن دهم ایران زمین را بلعید، و کمر شکوه و عظمت ایران را از عرش ثریا به فرش خاک زد. و نام نامین ایران را از تاریخ جهان حذف نمود. و فارسی و ادبیات آنرا زنده بگور کرد. و در سایه فقر و تنگدستی مجبور شد با تقلب در همه چیز سعی کند نام و نشان دیگران را بر شانه‌ی خالی خود بچسپاند!..

حقد و کینه، مکر و دروغ، نیرنگ و تکفیر، دشنام و ناسزا گفتن از صفات و ویژگی‌های این مذهب خرافاتی است.

لحظاتی پیش از نگاشتن این سطور در ترجمه‌ی عربی کتاب "مثنوی معنوی" مولانای روم به عنوان: "جواهر الآثار فی ترجمه‌ی مثنوی خداوندگار" اثر شاعر عراقی عبدالعزیز صاحب الجواهر ورق می‌زدم که بناگاه چشمم به این بیت سرشار از حقد و کینه افتاد:

فی الحدیث جاء خال المؤمنین من هو الکافر حقا و یقین!!

دست دراز کرده مثنوی را از کتابخانه‌ام برگرفتم تا بیت مولانا را توتیای چشمانم

کنم. مولانا می‌فرمایند:

در خبر آمد که خال مؤمنان بود اندر قصر خود خفته شبان

و این شاعر صفوی کینه‌توز تکفیری دایی و خال مؤمنان در تعبیر مولانا را به "کافر حقا و یقینا" تفسیر کرده است!!..

متأسفانه اینگونه تحریفات و تجاوزها پس از قرن دهم در کتابهای فارسی به کثرت صورت گرفته است.

چون کتاب استاد سپری جایگاه خود را در کتابخانه‌ی فارسی نوین آنچنان که شایسته آن است نیافته، خواستم با عرضی مجدد کتاب در زنده نگه داشتن کتاب و پیام آن سهیم باشم. احیانا در ثنایای کتاب اشتباهاتی املائی یا تایپی مشاهده شد که آنها را تصحیح نمودم. شاید برخی از روایات و احادیث وارده در کتاب از نظر معیارهای علم حدیث ضعیف و یا احیانا نادرست هم باشند، ولی در حقیقت آنها بیانگر محبت و عشق و علاقه‌ی نویسندگان به بزرگان دین و تربیت یافتگان مدرسه‌ی خاتم المرسلین و رسول هدایت‌اند، و وجود آنها نمادی است از رواج این روایات در جامعه‌ی آنروز ایران زمین که چون سایر جهان اسلام بر مذهب اهل سنت بوده است، و همانطور که می‌دانید احادیثی که صحیح نیست و ضعیف می‌باشد نسبت آن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جایز نمی‌باشد و استدلال به آن اعتباری ندارد و ما تا جایی که امکان داشت احکام آن احادیث را بیان کرده ایم.

در مواردی که احیانا با گرداورنده‌ی کتاب اختلاف سلیقه‌ای پیش آمده، یا دیده‌ام که نقطه‌ای را روشتر کنم در پاورقی بدان اشاره کرده با (ب) که رمز "بازخوان" باشد بدان اشاره کرده‌ام.

این گوهر کمیاب و این «بحر در کوزه» را از جانب گرداورنده‌ی آن به اهل علم و ادب تقدیم می‌دارم تا شاید عقلها را به اندیشیدن وادارد، و عظمت و شکوه نیاکان موحد و خداپرستان را بار دگر در ایران زمین پاک از بدعت و خرافات و مرده‌پرستی شاهد گردیم.

د. علیرضا حسن‌زاده

پیشگفتار

خداوند تبارک و تعالی را سپاس می‌گویم که به این بنده ناچیز توانی بخشید تا در قلمرو نظم و نثر فارسی به کنکاش و جستجو بپردازد و از گنج‌های پر دُرّ و مروارید فرهنگ ایران زمین، گوهرهای فروزانی را برگزیند، و به مشتاقان ادب و هنر تقدیم نماید.

عقد‌هایی^(۱) گرانبها که قرن‌ها و زمانها بر گردن میهن جلوه‌گری می‌کردند و رهگذران اعصار و قرون گاه گاهی به آنها می‌نگریستند و از درخشندگی‌های خیره‌کننده‌شان تاب خیره شدن را نداشتند و زمانی بدون توجه به آنهامه تَلَّالُوْ راه خویش را می‌گرفتند، و قصه گنجینه ارزشمند ما چنین بود!

گاه گاه نیز سخن شناسان سره یاب، در گلستان نظم و نثر، گلها و ریاحین خوشبو را می‌چیدند و مشامشان را عطر آگین می‌کردند.

این گوهرهای تابان و گلها و شکوفه‌ها و ریاحین، نوشته‌ها و اشعاری هستند که در بوستان ادب و فرهنگ ایرانی، در دواوین شعرا، در تذکره‌ها، در تواریخ و در کتابها و آثار ادبی و عرفانی منظوم و منثور در بیان شخصیت والای خلفای راشدین علیهم‌السلام نوشته یا سروده شده‌اند.

عظمت کار در حدی است که هرگاه شاعر یا نویسنده‌ای خواسته است که ممدوحش را بستاید و یا او را به صفات نیکو ترغیب کند، او را به صدق ابوبکر، عدل عُمَر، حلم و شرم عثمان، علم و پرهیزگاری علی علیه‌السلام ستوده است. و آنگاه که از ناهنجاریها و بی‌عدالتیها خسته شده است با دعا و ناله و زاری بانگ بر می‌آورد که خدایا:

یا علیی در صف مردان فرست یا عُمَری در ره شیطان فرست^(۱)

روح متلاطم و حقیقت جو، در لابلای نفع طلبیها و افزون خواهیها به میان می آید و برای دسترسی به هدف خود، در قالب مدح، ممدوح را چنین می ستاید:

مانند علی سرخ غضنفر توئی ارچه از نسل فریدونی نه از آل عبایی
چون حیدر ذوالفقار برکش تا چرخ جهود سان نجبند^(۲)

ممدوح گرچه فریدون نژاد و از تبار شاهان است اما نیرو و شجاعت علی را دارد، و باید حیدروار با شمشیری به بُرندگی ذوالفقار بر دشمن بتازد تا از تقدیر شرّ چرخ آسمان جلوگیری کند.

غور در آثار منظوم و منثور، ما را به این حقیقت می رساند که حق هر چند تلخ باشد، در وجدان آدمی نفوذ فراوانی را داراست، و بیداری ذهن آگاه در توجیه مبانی فکری ما را به نحوی ژرف اندیشی ماورایی می کشاند، و حقایق را در پشت دیوار حس ملموس می سازد.

مرا بوبکر تقی را گو ببین شد ز صدیقی امیر المحشرین
اندر این نشأت نگر صدیق را تا به حشر افزون کنی تصدیق را^(۳)

آنگونه که مولوی از نشأت دنیا، صدیق را در می یابد تا در نشأت آخرت تصدیق ماورایی کند، و از هم و غم ناداوریهها، و اغماضها آزاد گردد.

۱- دیوان نظامی گنجهای. چون علی رمزی است از مردانگی و شجاعت. و عمر شخصیتی است که در احادیث متعدد پیامبر از او به فاروق - جدا سازنده حق از باطل - نامبرده است. و در گفتار پیامبر اکرم ﷺ است که شیطان را جرأت قدم نهادن در راهی که عمر می پیماید نیست! و نظامی بانگ بر می آورد که عمری در ره شیطان فرست تا آنها را تار و مار کند. (ب)

۲- دیوان خاقانی شروانی.

۳- مثنوی معنوی - دفتر ششم.

کلام شاعر و نویسنده، در این نوع آثار، معامله‌ای نیست، هرچند در راه معامله دنیا، و کش و قوسهای مقام طلبیها، و مدایحی برای ارضای حاکمان به وجود آمده باشد او می‌خواهد، سخن را به فلان مقام تقدیم کند، تا به هدفی برسد و ستودن مفاخر را پیش می‌کشد که محمود است و پسندیده و تذکاری است از وارستگان نمونه چنانکه رشیدالدین وطواط وقتی فتوحات و جنگهای علاءالدین اتسز را می‌ستاید تسلط او را عَمَر گونه می‌شمارد، و شکی نیست که این جنگها و خونریزیها، همه برای خاموش کردن آتش افزون طلبی و قدرت مداری است اما، شاعر در باطن، این هجوم ناجوانمردانه را نمی‌پذیرد و با زیرکی ویژه‌ای ممدوح را به عدالت تشویق می‌کند گرچه در بیشتر موارد شاهان و حاکمان، سخن شنو نبوده‌اند:

در فتوح بلاد بد کیشان ملک او چون خلافت عَمَرست^(۱)

همین شاعر، شهاب‌الدین صابر ممدوحش را به داشتن علم علی و شرم عثمان توصیف می‌کند، گرچه مشبّه به اجلی از مشبّه است و فاصله این دو رکن تشبیه از زمین تا به ثریا است.

زهی در فطرت تو علم حیدر زهی، در طینت تو شرم عثمان.^۲

روح آدمی از معرفت و معنویت سیراب می‌شود، زرق و برقها، تکاثرها، و لذت طلبیها، مانعی برای رسیدن او به مدارج معنوی است، گریزهای ادباء و شاعران به هنگام ستایش ممدوح نمونه‌ای از بیدار باش روح و روان آدمی است که درد را بگونه‌ای دیگر تسکین می‌دهند، و بر زخم خطرناک سرطانی ستایش شدگان، مرهمی موقتی می‌نهند، و قصه تاریخ ادب و فرهنگ ما چنین است که، اگر ستمگران مدح شدند، با این مدحها مردند، ولی تاریخ، صفات ممدوحان حقیقی را هیچ وقت فراموش نکرده است.

۱- دیوان رشید الدین وطواط.

۲- دیوان رشید الدین وطواط.

اگر زورگویی به عُمَر تشبیه می‌شود و خود در ناز و نعمت و تکاثر و ریخت و پاشها می‌زید، تاریخ زندگی عُمَر از پس قرن‌ها فریاد می‌زند که چهارده پینه بر ردای خلیفه مسلمین بوده است و عُمَر شدن آسان نیست.

تا به روز عدل دار الحکمة از تأثیر عدل همچو دارالملک انصاف عُمَر معمور باد^(۱) در چنین حالتی، عشق نیز محکی دارد، و دکانداران مسند نشین و داعیان صدر طلب شایستگی رسیدن به مدارج عالیّه آن را نخواهند داشت.

جامی از قافله سالار ره عشق ترا بپرسند که آن کیست؟ علی گوی، علی عشق، برازنده و سوسه‌گران سود طلب، بالانشینان فرصت جو، و قاطعان طریق و منهج معرفت نیست، هرکه باشی تا از خود نبی و به معبود نیبندی، پیوندی اتصال به مثبتها و اعراض سیستماتیکی از منفیها، در خور ورود به خلوتخانه عشق نیستی و قافله سالار این حرکت و اتصال علی است.

مدار سیر و صیوروت، دل است، دلی که طور وجود و غار ثور قلب عارف می‌باشد اگر ابوبکر در غار، درد نیش مار را می‌پذیرد، و انعکاس آن قطره اشکی است که بر گونه مظهر رسالت می‌چکد و از خواب بیدارش می‌کند. دل نیز غاری است که یار می‌جوید، صدیق صفت باش تا در غار دل سکونت گزینی آنچنانکه پیر خردمند شاه نعمت الله می‌گوید:

به گرد کوه و بیابان دگر نخواهم گشت به غار دل روم و یار غار خود باشم^(۲)
یار غار، در قلمرو اندیشه سید ما، شهسوار پادشاه عشق و آئینه دار آینه معنا است.

دل بُود آئینه، او آئینه دار آینه آئینه داری بایدهش
یار یاران ترک اغیاران کند گر چو سید یار غاری بایدهش^(۱)

۱- دیوان سنایی غزنوی.

۲- دیوان شاه نعمت الله ولی

آنگاه که دل را از غیر حق پاک کنی خلوتگاه یار غار خواهد شد.

خانه دل که رفته‌ایم از غیر خلوت یار غار می بینم

در فرازی دیگر بادهای خشم و آز و شهوت، درخت وجود بند بازان سود طلب و معماران کاخ نفسانی را درهم می شکنند و از بیخ می کنند.

باد خشم و باد شهوت، باد آز برد او را که نبود اهل نماز^(۲)

این طوفانها و تندبادها نمی توانند کوه معنویت **علی** را کوچکترین حرکتی دهند و این همان اتصال ذره به صحرا است.

کوهم و هستی من، بنیاد اوست و ر شوم چون کاه، بادم یاد اوست.

آنانکه عقل سودجو را به غلامی عشق ریا سوز درآورده و بر درگاه حضرت محبوب و معبود دل داده‌اند، از هرچه و هرکه آنها را از این مرکز دور کند روی گردانند، محوری باید تادل از آن انرژی و نیرو بگیرد و با شتابی فراوان به گرد معبد دوست طواف نماید.

چیست مزد کار من؟ دیدار یار گرچه خود بوبکر بخشد چل هزار^(۳)

بخشش ابوبکر، پلی است برای رسیدن به فیض دیدار یار که نیروی محرک آن عشق است عقل بازاری و معامله گر نمی تواند در مقام رویارویی با عشق مصلحت شکن، در آید زیرا از طرفی خرد آمیخته با تعلقات دنیوی، نیروی پیکار را به بهای محافظه کاری از دست داده است و از جهتی نیروی شرکت در این مصاف، باید خیلی کاراتر و مؤثرتر باشد که فاقد آنست چنانکه مولوی می گوید:

آن خطا دیدن ز ضعف عقل اوست عقل کل مغز است و عقل جزو، پوست.

۱- دیوان شاه نعمت الله ولی.

۲- مثنوی معنوی.

۳- مثنوی معنوی - دفتر دوم.

اگر دل را از قید و بندهای مادی و وسوسه‌های نفسانی پاک کنیم، صلاحیت حرکت در مسیر معرفت را خواهیم داشت، اخلاقیات و ارزشهای معنوی زمانی در خدمت دل قرار گیرند، قراردادهای بادکنکی و توخالی و بند و بستهای سودزای عاقبت سوز، یکی پس از دیگری کعبه دل را رها می‌کنند و بتهای هوی و هوس و خشم و حسد و کینه و غرور... مانند لات و منات و عزی و هبل سرنگون می‌شوند و حرم قلب برای جذب انوار الهی آماده می‌گردد.

در این حرکت روحی، غیر خدا از دل رخت بر می‌بندد و انسان صاحب‌دل و وارسته هر کاری را که انجام می‌دهد برای رضایت خداوند است و علی در مرحله ضبط نفس و توجه به عوالم معنوی چنان به عالم معنا می‌نگرد که پهلوانی را که به صورت آن بزرگوار آب دهان می‌اندازد، می‌بخشد و در آن فضای ملکوتی، دفاع از شخصیت خود را کنار می‌زند:

کرد او اندر غزالش کاهلی	در زمان انداخت شمشیر آن علی
وز نمودن عفو و رحمت بی محل	گشت حیران آن مبارز زین عمل
از چه افگندی؟ مرا بگذاشتی؟ ^(۱)	گفت: بر من تیغ تیز افراشتی

بزرگان و پیکارگران حقیقی هرگز از داوریه‌ها و اندیشه‌های دیگران درباره خود، هراسی ندارند، زیرا حقیقت در بحث و انتقاد آشکار می‌شود و در تبادل افکار و نظرات مختلف است که چهره حق و حقیقت از پشت پرده‌های ابهام روی می‌نماید.

داستان حیات معقول چنین است که در این نوع بینش، فضای معنوی در سیطره ارزشهای کاذبانه و ساختگی و نفع‌زا نیست، و آدمی سبکبار و آزاد در فضایی دور از تشخصهای اسارت‌آفرین به انسان و ارزشهای والا و ضد خویش‌پرستی و خود فریبی می‌اندیشد و تابلوی معنویت زندگی پارسا گرایانه را در افکار خویش مجسم می‌کند و از حیات شفاف و عشق به حرکت به سوی کمال مطلوب راه درمی‌یابد.

آهنی کانتظار صیقل کرد روی را صاف و بی غبار کند
 ز انتظار رسول: تیغ علی در غزا خویش ذوالفقار کند
 انتظار جنین درون رحم نطفه را شاه خوش عذار کند^(۱)

تبدیل شدن آهن به ذوالفقار و نطفه به جنین و جنین به انسان زیبا چهره، استعاره‌ای از نوعی حرکت از قوت به فعل و نقصان به کمال است که در سلوک معرفت، گذشتن از وادیه‌ها و بیابانهای خطرناک نفسانی را تضمین می‌کند بگونه‌ای که معیارها تکاملی می‌باشند و پایانشان آغازی است بر استمرار وجود.

در این نگرش فاصله‌ها در هدف از بین می‌روند و تعدد و کثرتها به اتحاد می‌گرایند و نایزن در یکی نی می‌دمد و اختلافها و تضادها به وحدت آهنگ لبهای نی‌زن می‌انجامد.

در وحدت مشتاقی ما جمله یکی باشیم اما چو بگفت آیم یاری من و یاری تو.
 چون احمد و بوبکریم در کنج یکی غاری زیرا که دوی باشد غاری من و غاری تو^(۲)

معیار صاحب‌دل، کوبه دنیا و تجمل و زرق و برق امارت و فرمانروایی نیست، یعنی وظایف، نقطه‌های روشن بر خط اتصالی حیاتند که در چهار چوب شخصیت منفی بندبازان سلطه‌جو و ریاکاران قدرت طلب نمی‌گنجد آنچنانکه عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از گروهی می‌پرسد که: اگر در بعضی امور رخصتی جایز شمرم با من چگونه رفتار می‌کنید؟ یکی از حاضرین می‌گوید: مانند تیر کج تو را راست می‌کنیم^(۳).

۱- دیوان کبیر - غزلیات شمس.

۲- دیوان کبیر - غزلیات شمس مولوی.

۳- عوارف المعارف شیخ شهاب الدین سهروردی - ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی.

حاکمیت و نظام سلطه تنها به قدرتش می‌اندیشد و هر نغمه آزادیخواهی را که از حلقوم برآید در گلو خفه می‌کند و به احدی اجازه انتقاد و اظهار نظر نمی‌دهد و خود را برتر از هر چیز و هرکسی و به اصطلاح پاسدار نظام قانون و ارزش می‌شمارد در حالیکه با اسارت افکار انسانها جامعه تسلیم می‌سازد و عُمَر گرچه تازیانه به دست می‌گیرد و تعزیر می‌کند و کیفر می‌دهد اما نفسها به راحتی از نای در می‌آیند و مردم در فضای باز استنشاق می‌کنند. طبری نقل می‌کند که: «و چنین روایت کنند که وی گفتند: اگر شبانی را بر لب رود [دجله] و فرات گوسپندی هلاک شود من بترسم که خدای عز و جل از من بپرسد و گوید چرا [او را نگاه نداشتی]». و همین عُمَر فاتح و کشور گشا وقتی وارد شهر ایله؛ دروازه شام، می‌شود بزرگترین فرمان تاریخ عدالت را صادر می‌کند که: «هرکس که درم دارد زاد و علفه از بازار بخرد. و هرکس که درم ندارد از بیت المال بستاند و بخرد و هیچ زحمت مردم ندهند تا خدای عز و جل مرا بدین عقوبت نکند که از شما به مردم رنجی رسد و گوید تو خواستی که بزرگی کنی و...!!».

اسلام اینچنین فرمانده و خلیفه‌ای بار می‌آورد که هدفش آزادی و حریت انسان از زنجیرهای اسارت‌آفرین بی‌خدایی و ستمگری است و اغلب مدعیان سلطه گر نظامهای بشری آدمیان را به زیر سلطه خود در می‌آورند و آزادگی را به بهای ارزان می‌فروشند. سنایی غزنوی عارف سوخته دل و سالک بلند آوازه، دره و تازیانه عُمَر و ذوالفقار و شمشیر علی را در ایجاد جامعه توحیدی آزاد یکسان می‌داند:

یا چون عُمَر به دُرّه جهان قرار ده یا چون علی به تیغ فراوان حصارگیر^(۱)

در قصیده «نکوهش اصحاب قال» تازیانه و دوال کیفر عُمَر را، دولت می‌نامد و می‌گوید: عُمَرها فراوانند ولی سخت کوشان ستم ستیز نیابند:

دولتی بود آن دوالی کش عُمَر در کف گرفت

ورنه عُمَر هست بسیاری نمی بینم دوال^(۱)

عُمَر بدعت شکن و پیکارگر ضد ارزش است و در هوایی استنشاق می کند که نای معنایش تاب تحمل آلودگیها را ندارد. و فضای شریعت را با حد و تعزیر از هر نوع آلائش پاک می کند اگر چه مخاطب او پسرش باشد.

آن امامی کو ز حجت بیخ بدعت را بکند نخل دین در بوستان علم زو آمد به بار آنک در پیش صحابان فضل او گفتمی رسول تا قیامت داد علمش کار خلقان را قرار شمع جنت خواند عُمَر را نبی یک بار وبس بو حنیفه را چراغ امتان گفت او سه بار^(۲)

آوازه شرم و حیای عثمان رضی الله عنه در فضای تاریخ اسلام طنین انداز است و پارسائیش به او اجازه نداد که در برابر آشوبگران از خود دفاع کند.

پارسایی کو که در محراب و مصحف بی گناه

تا زغوغا سوزش شمشیر چون عثمان کشد^(۳)

به فرمان این خلیفه بود که قرآن مجید به صورت کنونی درآمد و از تعدد قرائت ها و کثرت لهجه ها چشم پوشی شد و به یک قرائت اکتفا گردید.

بدین جمعی که عثمان کرد بهر بندگی حق را

توزین چون خواجهگی جوئی بگو کو شرم عثمانی^(۴)

کسانیکه از پرتو قرآن خواجهگی و فرمانروایی می جویند و دل به آیات جانبخش آن نمی سپارند، نمی توانند داعیان و قرآن خوانان حقیقی باشند.

۱- دیوان سنایی غزنوی. دوال: تازیانه از چرم حیوانات. (ب)

۲- دیوان شیخ فریدالدین عطار - قصاید.

۳- دیوان شیخ فریدالدین عطار - قصاید.

۴- دیوان شیخ فریدالدین عطار - قصاید.

ور در عثمان گرفتی شرم کو و حلم کو؟ دیده روشن ز دین و سینه بیدار کو؟^(۱)

اسلام می‌خواهد که جامعه مسلمانان را از تکاثر و توجه به قید و بندهای اسارت‌بار آزاد کند و از اشاعه فرهنگ جاهلیت و افراط و تفریط نجات دهد و حاکمیت نظام بردگی تقلید و پیروی کورکورانه مادی گرایانه را به تعاون و تشریک مساعی و احسان و خدمتگذاری نسبت به دیگران تبدیل نماید، غزالی درباره ساده پوشی چنین می‌گوید:

«علی علیه السلام گفت: خدای تعالی عهد فرو گرفت بر ائمه هدی که جامه ایشان کمترین مردمان بود تا توانگر بدو اقتدا کند و درویش دلشکسته نشود»^(۲).

در چنین مکتبی بلال حبشی سیاه رنگ و برده، از ننگ بردگی آزاد می‌شود و یار و یاور پیامبر و یارانش می‌گردد و ثروت ابوبکر و عثمان و عبدالرحمن بن عوف علیهم السلام در خدمت اسلام قرار می‌گیرد و نظام ارزشی تقوی ملاک برتری می‌شود و کاخهای اشرافیت و سیستم طبقاتی ناموزون درهم می‌ریزد بگونه‌ای خلیفه مسلمانان عمر بن خطاب علیه السلام چنان ساده و بی‌پیرایه می‌زید که چهارده پینه و رقعہ بر جامه دارد! و تمام رسوم ظاهری تشریفات و دور شو کور شوها را رها می‌کند و در عمل از حداقل معشیت استفاده می‌نماید و به نیازمندان و کم‌دستان نشان می‌دهد که اسلام ماورای قراردادهای اشرافی ضد اصالت روحی انسان است. هنگامیکه در راه شام قصری را می‌بیند که با گچ و آجر ساخته شده است تکبیری می‌زند و می‌گوید: گمان نمی‌کردم که شخصی در میان این امت زندگی کند که به شیوه اشرافیت هامن و فرعون خانه بسازد^(۳).

این ساده زیستن به معنی گسستن قید و بندهای دست و پا گیر و مسخ ارتباطات و اخلاق و رفتار اشرافیت، چنان شخصیتی انقلابی و انسانی به عمر می‌بخشد که سفیر روم در برابر بی‌پیرایگی و عظمت روحی او زانو می‌زند و آنچنان تحت تأثیر آزاد منشی

۱- کیمیای سعادت امام محمد غزالی.

۲- کیمیای سعادت امام محمد غزالی. یعنی: چون کمترین مردمان بود. (ب)

۳- سلک السلوک ضیاء الدین نخشبی.

و ساده زیستن خلیفه مسلمانان قرار می‌گیرد که می‌گوید: «حکم کردی و داد دادی لاجرم ایمن و خوش نشسته‌ای و مَلِک ما حکم کرد و داد نکرد و پاسبان بر بام کرد و ایمن نخفت»^(۱).

تاریخ هرگز این عظمت را فراموش نمی‌کند که سفیر به دنبال قصر خلافت عمر می‌گردد و قصری نمی‌یابد و به او می‌گویند: عُمَر در درختستانی در سایه درخت خرمایی خوابیده است. مولانای بلخ مانند نقاش ماهری جریان را چنین می‌آراید:

زیر خرما بن ز خلقان او جدا	زیر سایه خفته بین، سایه خدا
آمد او آنجا و از دور ایستاد	مر عُمَر را دید و در لرز او فتاد
هیبتی ز آن خفته آمد بر رسول	حالتی خوش کرد بر جانش نزول ^(۲)

و سفیر با خود چنین سخن می‌گوید:

رفته‌ام در بیشه شیر و پلنگ	روی من زیشان نگردانید، رنگ
بس شدستم در مصاف و کارزار	همچو شیر آن دم که باشد کار، زار
بس که خوردم بس زدم زخمِ گران	دل قویتر بوده‌ام از دیگران
بی سلاح این مرد خفته بر زمین	من به هفت اندام لرزان، چیست این؟ ^(۳)

در این موضوع ارتباط نماینده امپراطوری روم شرقی با خلیفه مسلمانان از نوع رابطه دیپلماسی و سیاسی نیست بلکه تلاقی و برخورد دو نوع فکر سلطه‌گر و ضد سلطه است که مبانی حقوقی و قوانین بسیاری از تمدنهای به ظاهر طلایی و درخشان را زیر سؤال می‌برد.

۱- اسرار التوحید محمد منور در شرح کرامات شیخ ابوسعید ابو الخیر.

۲- مثنوی معنوی - دفتر اول.

۳- مثنوی معنوی - دفتر اول.

در ادبیات، همهٔ اشیا، ارزش ویژه‌ای دارند و سنگ، کوه، درخت، گیاه، گل، آهن و هرچه که در حوزه اندیشه شاعر یا نویسنده قرار می‌گیرد با توجه به سودی که برای آدمی داراست ارزیابی می‌گردد و هویت و موقعیت مخصوصی می‌یابد: «ذوالفقار» یکی از بهترین سوژه‌هاست که سنبلی است برای قدرت برتر منهای نیرنگها و ناجوانمردی‌ها. آنجا که سراسر ادبیات شکوه‌مند اسلامی با تمام وسعتی که دارد، فضایی است برای جولان ضربه‌های مردانهٔ صاحب ذوالفقار، اگر شمشیر پادشاهان و زورگویان قدرت مدار، وسیله‌ای است برای قلع و قمع دشمنان و بریدن گلوهای آزاد مردان ستم ستیز و به زیر سلطه در آوردن توده محروم و به سیاهچال انداختن صاحب‌دلان رنجبر و مبارزان عدالت طلب، شمشیر علی پاسدار حرمت آزادگی و شرف و عدالت انسانی است، و شاعران و نویسندگان به ناچار ممدوحشان را به ذوالفقار تشبیه کرده‌اند، مسعود سعد سلمان شاعر نامدار این چنین، می‌سراید:

تو حیدری نبردی و در صف کارزار	اندر کف تو خنجر تو ذوالفقار باد
کان به خیبر قبضهٔ حیدر کشید	دست او تیغی کشید اندر مصاف
بر کشید او تیغ تیز دین فزای	از برای دین پیغمبر کشید ^(۱)

سعدی شاعر و نویسنده نا آرام، در قصیده‌ای رسا و بلیغ شجاعت، بخشش، جوانمردی، جود، نماز و عظمت روحی علی را چنین می‌ستاید:

زور آزمای قلعه خیر که بند او	در یکدیگر شکست به بازوی لا فتی
مردی که در مصاف، زره پیش بسته بود	تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا
شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود	جانبخش در نماز و جهان سوز در و غا
دبیاچه مروت و سلطان معرفت	لشکرکش فتوت و سردار اتقیا ^(۲)

۱- دیوان مسعود سعد سلمان.

۲- کلیات شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی - قصاید.

قاعدهٔ تاجداران و زورمداران فرهنگ سلطه بر این است که، می‌کشند و به بند می‌کشند تا در سایه قدرت حکومت، چند صباحی در ناز و نعمت زندگی کنند و از ارزشها و فضائل اخلاقی به ضد ارزش و هواهای نفسانی می‌گرایند و این قصه درد و رنج انسان است. علی چنان از بند نفسانیات و خزعبلات حیات مادی رسته است که شمشیر و نمازش دو ستون خانه وجودند، وجودی که یک سر آن به شمشیر آزادگی و سر دیگر به زهد و عبادت و کمالات معنوی، پیوند دارد.

پادشاهان و فرمانروایان حکومت می‌کنند و ثروت می‌اندوزند، و این‌ها، حلقه‌های اتصال زنجیر زورمداری است که توده مردم را رعیت می‌نامند و خود را وارثان گنجهای پیشینیان و چه بخشش‌های بی‌حساب و ریخت و پاشها!! و ابوبکر به هنگام مرگ وصیت می‌نماید که هرچه از من بماند به بیت المال باز برید.

طبری می‌گوید: «چون بمرد، همه به بیت المال باز بردند تا چادر که بر او افکنده بود»^(۱). و کفنش را از ردای کهنه‌اش تهیه کردند. و سفارش می‌کند که «مرا یکی ازار و یکی ردای کهنه کفن کنید از بهر آنکه جامهٔ نو زندگان را باید که اندر او عبادت کنند، و کفن مردم از بهر خاک باید، اگر کهنه باشد شاید»^(۲).

آنچه که ما را به حقیقت نزدیک می‌کند، ارتباط زندگی انسانها و سخن‌هایشان است آدمی در توجیه مبادی اعتقادی و تبیین و تعلیل فلسفه وجودی جهان بینی و ایده‌ئولوژی به یک سلسله مباحث نظری متوسل می‌شود که در میدان عمل و جلوه دادن شخصیت حقیقی، از ارزشها دور می‌گردد، و هویت کاذبانه و شخصیت نامتعادل نفع‌گرای مصلحت‌اندیش پیدا می‌کند. عُمَرُ رضی الله عنه مردی را دید که سر در پیش افکنده یعنی

۱- تاریخ نامه طبری: محمد بن جریر طبری به تصحیح محمد روشن.

۲- تاریخ نامه طبری: محمد بن جریر طبری به تصحیح محمد روشن.

که؛ من پارسایم، گفت: ای خداوند! گردن کژ راست باز کن خشوع اندر دل بُود نه اندر گردن»^(۱).

تا درون آدمی از قید و بندهای سودجوی دنیوی پاک نشود، قلب آمادگی پذیرش انوار معرفت الهی را پیدا نمی‌کند. معاذ بن جبل رضی الله عنه صحابی معروف نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است که: اندک ریا شرک است.

اصولاً، لب با ذکر خدا و دل با یاد غیر حق، بر خلاف توحید ابراهیمی است. وارستگان دریای یکتا پرستی کوشیده‌اند که خود را از هر شائبه‌ای که آنان را از مسیر معنویت منحرف می‌سازد دور نمایند تا بتوانند به کشتی نجات دست یابند و به ساحل معرفت و سلوک برسند. غزالی در کیمیای سعادت، عبادت عاشقانه علی ابن ابی طالب را چنین توصیف می‌کند.

«علی رضی الله عنه چون در نماز خواستی شد، لرزه بر وی افتادی، و گونه بر وی بگشتی، و گفתי آمد وقت امانتیکه بر هفت آسمان و زمین عرضه کردند و ایشان طاقت آن نداشتند»^(۲).

اینچنین عبادت، اتصال به انوار فیض الهی و قرار گرفتن در مدار عبودیت و گسستن زنجیرهای شرک و پرستش غیر توحیدی است.

امروزه آنچه جوامع اسلامی را به نوعی انحطاط اخلاقی و رفتاری کشانده، فرهنگ ریاکاری است که قرآن مجید به شدت با آن مبارزه می‌کند. سجاده نشینی که زهد ظاهری را وسیله‌ای برای معروف شدن می‌داند و در درون، بیمار شهوت خود پرستی و در آشکار، مدعی سلوک و معرفت است چگونه می‌تواند به عالم معنوی آشنا شود و دل را از گرد و غبار تزویرها و خود فریبی‌ها پاک نماید. مؤمن در برابر خداوند و اجرای احکام الهی تسلیم است و هیچگاه خود را بازیچه امیال و آرزوهای شیطانی قرار نمی‌دهد و در صورت سهو و اشتباه و خطا از کجرویها، سهوها و خطاهایش توبه

۱- کیمیای سعادت امام محمد غزالی.

۲- کیمیای سعادت امام محمد غزالی.

می‌نماید و پل گناهان و نافرمانیها را خراب می‌کند. و در چنین حرکتی روح و قلب از کینه و حقد و... دور می‌شود. انتقامها و پیکارهای عقیدتی هم باید خالصانه و دور از هر نوع شرک و ریا و خود محوری و کینه توزی باشند چنانکه سنایی غزنوی تابلوی نبرد معنوی و مبارزه در راه خداوند را چنین نقاشی می‌نماید:

جعفر طیار باید تا به علیین پرد حیدر کرار باید تا ز دشمن کین کشد^(۱)

شعرا و عرفای ما ملاک برتری انسانها و فلسفه حیات بشری را در پرهیزگاری و اتصال قلب به منبع محبت و لطف الهی می‌دانند و اگر عبادت و پرستش سالک را از خود پرستی و خویشتن نگری نرھاند و تابلوی حیات برزخی و ناتوانی هنگام مرگ را برایش نیاراید و حقایق پشت دیوار حسّ و عالم ما وراء را به گونه‌ای هنرمندانه مجسم نکند، رهرو معرفت به بیراهه خواهد رفت و نقطه‌های اتصالی زمان را در پیوند حیات مرگ درک نخواهد کرد. سعدی خورشید فروزان ادب و فرهنگ فارسی در این زمینه چنین نور افشانی می‌نماید:

ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنج روز دریابی
تا کی این باد کبر و آتش خشم	شرم بادت که قطره آبی
که گشتی و همچنان طفلی	شیخ بودی و همچنان شابی
ور به تمکین ابن عفانی	ور به نیروی ابن خطابی
ور به نعمت شریک قارونی	ور به قوت عدیل سهرابی
ور میسر شود که سنگ سیاه	ز صامت کنی به قلابی
ملک الموت را به حيله و فن	نتوانی که دست برتابی ^(۲)

۱- دیوان سنایی غزنوی - قصاید.

۲- کلیات - بوستان.

سعدی ماهرانه نقطه‌های حیات تاریک و روشن را رنگ آمیزی می‌کند و با فصاحت و بلاغتی شگفت انگیز پرده‌های اوهام و تخیلات را بالا می‌زند و حقایق را در تجسم شخصیت عثمان و نیروی عدالت عمر و ثروت قارون و قدرت و توان سهراب یل، آشکار می‌نماید و سرانجام همه را اسارت در برابر مرگ می‌شمارد، مرگی که گروهی در کاشم ناتوان و ذلیلند و جماعتی بر فراز جهان‌های مادی به سوی عالم معنا پرواز می‌کنند و از زنجیرهای تعلقات دنیا آزاد می‌گردند.

عطار نیشاوری، پیکار با نفس و رسیدن به مدارج معنوی را وهبی و فیضی می‌داند نه طلبی و کسبی گرچه کسب در افاضه معنا، بی اثر نیست و در منطق الطیر، ابوبکر صدیق را اینگونه می‌ستاید:

هرچ حق از بارگاه کبریا ریخت در صدر شریف مصطفی
آن همه در سینه صدیق ریخت لا جرم تا بود ازو تحقیق ریخت^۱

آنچه که در صفحات قبل آمده، نتیجه عاقلانه و میل شدیدی است که نویسنده با خلوص نیت و تمایل قلبی به مطالعه آثار و کتابها و دیوانهای شاعران، نویسندگان، مؤرخان، عارفان و دانشمندان مسلمان دارد و کوشیده است که در این منابع و مآخذ گرانبها مطالب و اشعاری را که درباره خلفای راشدین علیهم‌السلام آمده است گردآوری و با شرح و توضیح در اختیار مشتاقان و فرهیختگان قرار دهد. البته پیدا کردن منابع و آثار دست اول کار آسانی نبود ولی با عنایت الهی این خواسته انجام شد و اینک نظر خوانندگان گرامی را به نکات زیر معطوف می‌دارد:

۱- هدف نویسنده از انتخاب موضوع کتاب علاقه شدیدی است که نسبت به بسط عدالت و نصفت و بیان خصلتهای ویژه اخلاقی و ملکات فاضله انسانی و ارستگان جهان معرفت و پیش کسوتان تاریخ اسلام و بشریت دارد، و در نقل

اشعار و عبارات هیچگونه دخل و تصرفی صورت نگرفته است تا تعهد و رسالت نویسندگی محفوظ گردد.

۲- سخن دربارهٔ خلفاء و توضیح خصلت‌های آنها، سبب برتری هیچکدام بر دیگری نیست زیرا نویسنده در این اثر خواسته است که آثار مربوطه را گردآوری کند و مطالب در خور توجه و دقت نظر را توضیح دهد، و تعصب و جانبداری را نسبت به شخصیت خاصی رها کند و خلفاء را چهار نور در چهار جهت و چهار گوهر در یک دریا می‌داند.

۳- نویسنده با تمام وجود به وحدت اسلامی و رفع اختلاف گروه‌ها و دسته‌های مختلف مذهبی اعتقاد دارد و تشّت و چند دستگی و تفرقه را بر خلاف مسیر دینی و معرفت الهی می‌شمارد و قلم و بیان هر اندیشمندی را که از یکپارچگی امت اسلامی دفاع کند عزیز و گرامی می‌دارد.

۴- آنچه در کتاب آمده است نقل و گلچینی از آثار و مآخذ زبان فارسی ادباء، شعراء، نویسندگان و عارفان ایرانی و اسلام است. و اگر از منابع عربی و زبانهای دیگری استفاده می‌شد مثنوی هفتاد من کاغذ می‌گردید. و در میان آثار فارسی نیز به منظور جلوگیری از اطالهٔ کلام و خسته نکردن خوانندگان مقدار اندکی از ابیات و نوشته‌ها انتخاب گردیده است.

۵- در انتخاب کتابها سعی شده است که آثاری از مؤرخان و نویسندگان و شاعران و عارفان طراز اول و صاحب نظر مانند: تاریخ طبری، کشف المحجوب هجویری، کیمیای سعادت غزالی، رسالهٔ قشیریه، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، عوارف المعارف ترجمه ابو منصور عبدالمؤمن اصفهانی، مناقب الصوفیه، فیه ما فیه، منطق الطیر، تذکرة الأولیاء، مفتاح النجاة، انیس التائبین، رُوخ الأرواح و کلیات و دواوین شاعرانی مانند، فردوسی طوسی، سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، خاقانی

شروانی، مسعود سعد سلمان، جلال الدین مولوی، رشید الدین وطواط، شاه نعمت الله ولی و عبدالرحمن جامی و غیره، استفاده شود. در خاتمه از عنایت‌ها و محبت‌های بی دریغ دوستان فاضل و ارجمندم آقایان هادی طبیبی و غلام رضا ابکایی که صادقانه کتابخانه شخصی خود را در اختیار اینجانب گذاشتند تا از کتابهای کمیاب و مأخذ استفاده نمایم کمال سپاسگذاری و امتنان را دارم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

۱۳۷۶ / ۱۰ / ۲۶

فریدون سپری

فصل اول

- الف- محمد بن جرير طبری
- ب- حکیم ابوالقاسم فردوسی
- ج- شیخ ابواسحاق کازرونی
- د- ابوسعید ابوالخیر
- هـ- ابوالقاسم قشیری
- و- الهجویری الغزنوی
- ز- امام محمد غزالی

الف: محمد بن جریر طبری (۲۲۴، ۲۲۵ - ۳۱۰ هـ ق)

ابوجعفر محمد بن جریر بن کثیر بن غالب، تاریخ نگار و مفسر و فقیه و محدث ایرانی قرن سوم هجری یکی از نوایغ روزگار و جهان اسلام است که به علت وسعت نظر و دانش و آگاهی زیاد مرتبه والایی دارد. طبری دارای تألیفاتی است مانند: «کتاب الذیل والمذیل»، «کتاب تفسیر القرآن ومعانیه» و «کتاب التاریخ».

دو اثر از تألیفهای محمد بن جریر طبری در میان آثار او اعتبار و ارزشی به تمام دارد: تفسیر قرآن او، و تاریخ او.

تاریخ طبری از معتبرترین و نامدارترین تاریخهای عمومی جهان و اسلام است که از جهت جامعیت و درستی و اتقان همواره مورد نقل و استناد و استفاده و اقتباس تاریخ نگاران و دانشمندان بوده است^(۱).

اصل تاریخ طبری به نام «تاریخ الأمم والملوک» بوده که ابوعلی محمد بن محمد بلعمی به دستور امیر منصور بن نوح سامانی آن را از عربی به زبان فارسی برگردانده است. در این کتاب به تفصیل در باره خلفای راشدین سخن گفته شده است و نوشته‌ها و مطالب آن از قدیمی‌ترین و مستندترین اسناد تاریخ اسلام می‌باشد:

۱- سفر پیامبر ﷺ در کودکی به شام

هنگامیکه پیامبر ﷺ در کودکی با عمویش ابوطالب به شام رفت و بخیرای راهب به ابوطالب گفت: آگاه باش یا اباطالب که این بهترین همه خلق است به روی زمین، برو او

۱- تاریخ نامه طبری از کهن ترین متون فارسی (بخش چاپ نشده) گردانیده منسوب به بلعمی به تصحیح و تحشیه

پیامبر خدای است»^(۱). در آن هنگام ابوبکر صدیق نیز همراه آنان بود. «و نخستین سفر او آن بود، و ابوبکر صدیق با ایشان بود اندر آن راه»^(۲).

بعید به نظر نمی‌رسد که ابوبکر از جریان بحیرا آگاه شده باشد و همین آگاهی، در ایمان آوردنش به پیامبر سهم بسزائی دارد.

۲- اسلام ابوبکر صدیق ﷺ

طبری در بارهٔ اسلام آوردن ابوبکر ﷺ شرح کاملی داده است که پیش از رسالت، پیامبر با ابوبکر دوست بود و هنگامیکه ابوبکر در خانه کعبه می‌نشست محمد ﷺ و گروهی از مردم پیش او می‌آمدند و از او می‌خواستند که آنان را راهنمایی کند. روزی به محمد ﷺ می‌گوید: چرا بتها را پرستش نمی‌کنی؟ آن انسان والا پاسخ می‌دهد که؛ بتهایی را که با دست خود می‌سازیم چگونه پرستیم، این سخن در ابوبکر بسیار تأثیر گذاشت و او را به فکر کردن وادار نمود و زمانیکه جبرئیل امین در غار حراء آیات مبارک سوره علق^(۳) را بر حضرت محمد ﷺ وحی کرد و خدیجه و علی به اسلام گرویدند، پیغمبر تصمیم گرفت که ابوبکر را به اسلام دعوت کند:

«پس پیغمبر ﷺ از خانه بیرون آمد که به خانهٔ ابوبکر رود، و ابوبکر از در بیرون آمد که به خانه پیامبر آید. و هردو به راه اندر هم رسیدند و یکدیگر را پرسیدند. پیغامبر ﷺ گفت: من به خانهٔ تو می‌آمدم به سگالشی^(۴).

ابوبکر گفت: من نیز بر این عزم بیرون آمدم که به خانه تو آیم. پیغمبر گفت: تو به چه کار همی آمدی؟ ابوبکر آن حال بگفت. پیغامبر گفت: یک فریشته دی^(۵) به نزدیک من آمد و مرا از خدای عزّ و جلّ پیغام آورد و گفت: مردمان را به خدای خوان تا

۱- منبع مذکور/۲۰، ۲۱.

۲- منبع مذکور/۲۰، ۲۱.

۳- «أَقْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝ أَلَمْ نَكُنْ مِنْ عَلَقٍ ۝ أَلَمْ نَكُنْ مِنْ عَلَقٍ ۝...»

۴- چاره جویی، اندیشه کردن، مشورت.

۵- روز گذشته، دیروز.

بگروند و مرا به خدایی پرستند و به پیغمبری تو مُقَرَّ آیند. و این بت پرستیدن دست باز دارند و من آمدم تا با تو مشورت کنم تا که را خوانم و این سخن با که گویم؟ ابوبکر گفت: نخست مرا خوان که من دوش بدین تدبیر اندر بودم، و امروز پیش تو بدین کار همی آمدم، و مرا با تو جز این سخن نیست، پیغمبر شاد شد و هم آنجا دین بر او عرضه کرد، و ابوبکر بگروید. و پیامبر ﷺ به مسلمانی هیچکس آن شادی نکرد که به مسلمانی ابوبکر.

ابوعبیده در کتاب «غریب الحدیث» از پیامبر ﷺ روایت کرده است که گفت: هیچکس را اسلام بر وی عرضه نکردم إلا که در آن اندیشه‌ای کرد مگر ابوبکر که وی بی اندیشه مسلمان شد به رغبت»^(۱).

به گفته طبری، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر عوام، طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم به دعوت ابوبکر مسلمان شدند^(۲).

۳- آوردن اسیران بدر

در غزوه بدر الکبری که اسیران مشرکان را به حضور پیامبرص آوردند پیامبر، در باره آنان و غنائم جنگی با اصحاب مشورت کرد. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! نظر من این است که، اسیرها را بکشیم؛ حمزه، عباس، و علی عقیل را بکشد تا دیگران آنان را نکشند و کینه و اختلاف پیش نیاید. عباس (عموی پیامبر) که اسیر بود به عمر گفت: «یا عُمَرُ! قَطَعْتَ الرَّجْمَ قَطَعَ اللهُ رَحِمَكَ» ای عمر، قطع رحم کردی خداوند ترا قطع رحم کند، و پیامبرص، آن تدبیر را نپسندید. و عبدالله بن رواحه از مبارزان انصار گفت: «یا رسول الله، غنائم و اسیران را در آتش بسوزانید تا از آنها اثری نماند». پیامبرص این نظر را نپذیرفت. و گفت: «چه تدبیر می‌کنید؟» ابوبکر گفت: «یا رسول الله، اینان عموها و

۱- تاریخ نامه طبری / محمد بن جریر طبری / ۳۸-۳۹.

۲- منبع مذکور / ۳۹.

عموزادگان و خویشان تو و ما هستند و خداوند ما را بر ایشان پیروز کرد؛ باید به آنان رحم کنیم و چون دارا و ثروتمند هستند آنها را مال و نقدینه‌ای عوض کنیم هم آزاد می‌شوند و هم مشکل مالی ما مسلمانان حل خواهد شد»، پیامبرص این تدبیر را پسندید و تبسم کرد و گفت:

«یا ابوبکر، مثل عُمَر چنان است که مثل جبرئیل عليه السلام، هرکجا عقوبت و بلا بود از خدای تعالی حق تعالی او را فرستد، چنانکه قوم لوط و قوم فرعون، و مثل تو از فرشتگان چون میکائیل است که هرکجا خدای تعالی رحمت خواهد، او را فرستد. باران او آورد، و رحمت بر قوم یونس او آورد و عذاب بگردانید و یونس را از شکم ماهی بیرون آورد....

پس پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هر دو نیک گفتند. اکنون صبر کنیم تا خدای تعالی چه فرماید: پس خدای تعالی هم در آن مجلس آیت فرستاد. قوله تعالی ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخَبَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^(۱)

«هیچ پیامبری را نرسد که اسیرانی داشته باشد تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، [شما] متاع دنیا را می‌خواهید. و خداوند [مصلحت] آخرت را می‌خواهد. و خداوند پیروزمند فرزانه است.»

۴- اقامه نماز به امامت ابوبکر هنگام مرض الموت پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر بزرگوار به هنگام بیماری (مرض الموت) به ابوبکر می‌گوید که: به مسجد رود و برای مسلمانان نماز بخواند و به نیابت او امامت کند «چون هنگام نماز بود عایشه رضی الله عنها را گفت: مردمان گرد آمدند و مرا همی چشم دارند که نماز کنم، و من نتوانم همی شدن. بوبکر را بفرمای تا مردمان را نماز کند. عایشه رضی الله عنها گفت: ای پیغمبر خدای،

بوبکر مردی تنگ دل است و چون بر جای تو بیستد خویشتن نتواند داشتن، و گریستن آیدش، کس دیگر را فرمای. پیغمبر صلی الله علیه و آله سه بار این بگفت که: بوبکر را بفرمای تا مردمان را نماز کند. و عایشه رضی الله عنها هر باری همچین بگفتی تا آنکه که پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین گفت که: شما بودید که برادرم را؛ یوسف، از راه بخواستید بردن. بفرمای تا نماز کند. بوبکر را بفرمود، و هر پنج نماز بوبکر کردی»^(۱).

۵- خطبه ابوبکر به هنگام خلافت

«من این کار بدان پذیرفتم خواستم که خلاف و داوری و خون ریختن و شمشیر زخم نبُود. و من امروز یکی از شما ام، و از من گاه صواب آید و گاه خطا، چون صواب آید؛ خدای را شکر کنید، و چون خطا کنم؛ مرا راه نمایید و دست گیرید و از آن خطا آگاه کنید. و تا من به طاعت خدای در باشم مرا طاعت دارید. و چون از او روی بتابم مرا طاعت مدارید. و شما از بیعت من بحل اید. و اکنون بروید و کار پیغمبر گیرید که او مرده است تا حق او بگزاریم به شستن و نماز کردن و به گور کردن. و بوبکر از منبر فرود آمد و به خانه پیغمبر شد تا او را بشوید و به گور کند با جمعی از یاران»^(۲).

۶- خطبه ابوبکر در برابر جیش أسامه

خطبه ابوبکر در برابر جیش أسامه بن زید برای نبرد با روم نمایانگر روح آزاد منشی و عدالت و بلند نظری و سعه صدر ابوبکر و مسلمانان صدر اول اسلام است.

«ای مردمان، نخستین چیزی که شما را وصیت می‌کنم آن است که، فرمان برید آن را که بر شما امیر است و خیانت مکنید و از غنیمت مدزدید و چون ظفر بیاید زن و کودک خرد را مکشید و ویرانی مکنید و درخت برومند مبرید، و چهارپایان را مکشید

۱- منبع مذکور/۳۲۳.

۲- منبع مذکور/۳۴۵.

مگر آنکه بخرید. و به شام اندر راهبانان اند ترسا^(۱) آنکه ایشان به صومعه اندراند و آنجا اندر همی ترسایی کنند از خلق بریده، و با خلق حرب نکنند و کس را نیازارند، ایشان را میازارید و کس را از ایشان مکشید». چون بوبکر وصیت تمام کرد اسامه گفت: «ای خلیفه رسول خدای، عمر بن الخطاب را بفرمای تا با ما برود تا مرا از او یاری بُود. بوبکر بفرمودش تا زیر علم او برفت و با به لشکر شد»^(۲).

در جریان اسامه چند نکته مهم جلوه گر است که برای همه زمامداران و فرمانروایان درس بزرگی می باشد؛

اول: با وجود اینکه اسامه جوان کم سن و سالی است عَمَر حاضر می شود که در رکاب او بجنگد و فرماندهیش را بپذیرد.

دوم: در خطبه خلیفه، آزادی نسبت به عقاید دینی و احترام رهبانان مسیحی کاملاً نمایان است. و روح متعالی خلیفه، سربازان مسلمان را از کشتن غیر نظامیان و خردسالان حتی حیوانات باز می دارد.

سوم: اسلام از غارت و پایمال کردن حقوق مردم و بریدن و سوختن درختان و مزارع بیزار است.

۷- وصیت ابوبکر به هنگام مرگ

«و اندر این مدت خلیفتی هشت هزار درهم هزینه کرده بود از بیت المال. چون بمرد، وصیت کرد که هرچه از من بماند همه به بیت المال باز برید تا بستر که بر آن خفته ام، چون بمرد، همه به بیت المال باز بردند تا چادر که بر او افکنده بود. چون بمرد از او سه پسر و سه زن و سه دختر بماند. و چون عمر رضی الله عنه بنشست هیچکس را از ایشان چیز نداد»^(۳).

۱- زاهدان مسیحی.

۲- منبع مذکور / ۳۵۱.

۳- منبع مذکور / ۴۲۱.

و بوبکر وصیت کرده بود که مرا زن من بشوید (اسماء بنت عمیس)، و پسر عمر عبدالرحمن آب بر من بریزد، بجز این دو تن نخواهم که مرا کس بیند، و فرمود که: مرا یکی ازار و یکی ردای کهنه کفن کنید از بهر جامه نو زندگان را باید که اندر او عبادت کنند. و کفن مرده را از بهر خاک باید، اگر کهنه باشد شاید...».

۸- تقسیم غنائم و اخماس در خلافت عمر رضی الله عنه

عمر خطاب رضی الله عنه پس از فتح بیت المقدس و مصر تصمیم گرفت که غنائم و اخماس را بگونه عادلانه‌ای میان مسلمانان تقسیم کند، گروهی به او گفتند:

«نیکو گفتمی و لیکن نخستین خویشان را ده. عمر گفت: ندهم که نخست آن کس را دهم که خدای عز و جل او را فضل کرده است، یعنی اهل بیت پیغمبر را^(۱). عمر دیوان محاسبات تشکیل داد و به ترتیب اولویت به شیوه زیر عمل نمود:

۱- گروه بنی هاشم.

۲- رزمندگان غزوه بدر.

۳- هر کس که بعد از بدریان مسلمان شده است از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تا خلافت ابوبکر.

۴- همه سواران و پیادگانی که از مدینه به شام رفته بودند.

هر یک را به اندازه جهد و کار سهمی داد از دو هزار درم تا پانصد درم و برای هر زنی که از بیت رسول خدا مانده بود پانصد درم مقرر کرد و سهم خود را به اندازه نیاز در حداقل، معین نمود. و هر سال به جامه زمستانی و تابستانی و یک شتر که با آن حج می‌کرد و اسبی که بر آن می‌نشست بسنده کردی^(۲).

۱- منبع مذکور/۴۶۲.

۲- منبع مذکور/۴۶۳.

۹- خبر پیروزی سپاه ساریه در ایران

زمانیکه فرستاده «ساریه» سردار اسلام خبر پیروزی مسلمانان را در ایران برای عمر رضی الله عنه آورد، خلیفه او را نشناخت و فرشی بافته از لیف را که بر آن می‌نشست در زیر او نهاد و خود بر زمین نشست و ام کلثوم؛ زنش که دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود کمی نان جوین با قدری روغن زیتون و نمک را آورد و عمر به او گفت: «چیزی نیستی؟» گفتا چه پزم که مرا جامه نیست که اندر پوشم. و جامه ام کلثوم دریده بود. عمر رضی الله عنه با او مزاح کرد و گفت: ترا جامه چه باید. ترا آن بس که دختر علی بن ابی طالب باشی و زن عمر بن الخطاب و فاطمه ترا مادر بود و جدت پیغمبر خدای بود. پس رسول را گفت که بسم الله. بخور که اگر ام کلثوم از ما خشنود بودی کار طعام ما بهتر از این بودی. پس چون نان بخوردند. آن مرد دانست که عمر رضی الله عنه او شناسد. گفتا: یا امیرالمؤمنین. من رسول ساریه‌ام به خبر فتح و غنیمت و خمس. عمر رضی الله عنه گفتا: الحمد لله، و روی نهاد و از هر چیزی او را همی پرسید. آن سفت^(۱) او را بنمود با گوهر. عمر رضی الله عنه گفتا: این را هم با ساریه برو او را بگوی این همه به میان مسلمانان قسمت کن که با تو حرب کردند که ایشان حق ترند بدین از من^(۲).

۱۰- رفتن عمر بن خطاب همراه با غلامش به شام

عمر بن خطاب خود و غلام و شترش به سوی شام می‌رود، به این صورت که در شهر آیله مردم منتظر آمدن او بودند در حالیکه خلیفه بر شتری سوار بود و غلامش از پی شتر، و پالان اشتر غلام دریده بود و آن عمر درست بود «به در آیله برسید دانست که همی مردمان پیش او آیند، خواست او را شناسند بر اشتر غلام بر نشست و اشتر خویش غلام را داد. و خود بر اشتر غلام تنها برفت بشتاب از پیش چون بر در شهر

۱- سَفَط: سید، صندوقچه، جعبه - یعنی یک صندوق گوهر را به خلیفه داد.

۲- منبع مذکور/۵۴۵.

رسید مردمان شهر پیش آمدند و او را از عمر خبر پرسیدند و گفتند: امیر المؤمنین کجا است؟ «گفتا: هُوَ أَمَامُكُمْ او گفתי اینک رسید»^(۱).

مقصود خلیفه از این کار، درسی است که در طول تاریخ پر نشیب و فراز اسلام به زمامداران فرصت طلب و مقام دوست می دهد.

آری عمر رضی الله عنه بدون نگهبان و محافظ و ناشناخته چون غلامی وارد شهر می شود و از تشریفات و همه شیوه های استکبار و اتراف دوری می نماید. و بالأخره مردم فهمیدند که امیرالمومنین و اصحاب و لشکر رسیدند. عمر رضی الله عنه از خانه بیرون آمد و نگذاشت که مردم به شهر اندر فرود آیند تا زحمت شهریان نبُود و گفت: «هرکس که درم دارد زاد و علفه از بازار بخرد. و هرکس که درم ندارد از بیت المال بستاند و بخرد و هیچ زحمت مردم ندهند تا خدای عزّ و جلّ مرا بدان عقوبت نکند که از شما بر مردم رنجی رسد و گوید: تو خواستی که بزرگی کنی ... کردی تا مردم را زیان و زحمت رسد، و از آنجا به شام شد و به هر شهری که برسید همچنان کرد و به هر جای از عدل خویش پیدا کرد»^(۲).

۱۱- ذکر سیرت عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه از زمانی که به اسلام گروید با تمام وجود به این دین الهی خدمت کرد. و تاریخ عدل و نصفت^(۳) برتر از عدالت و نصفت او نمی شناسد:

و چنین روایت کنند که وی گفتی: «اگر شبانی را بر لب رود دجله و فرات گوسپندی هلاک شود من بترسم که خدای عزّ و جلّ از من بپرسد و گوید: چرا او را نگاه نداشتی؟» و روایت کنند از او که: دیدیم به گرمای گرم اِزّاری^(۴) بر میان بسته و بر

۱- منبع مذکور/۴۸۳.

۲- منبع مذکور/۴۸۳.

۳- نصفت: داد. انصاف. عدل.

۴- اِزار: لُنگ - فوطه - شلوار.

دشت، اشتران صدقات را قطران^(۱) همی مالید به دست خویش کنی، گفتا: زیرا که خدای عزوجل نگاهبان این مرا کرده است و فردا آنجا از من بپرسند. آن مرد گفت: روزی چنین گرم؟ گفتا: گرمای روز قیامت از این سخت تر خواهد بود، چون اینجا گرمای ریاضت و مجاهدت بکشند آنجا بدان گرما گرفتار نشوند^(۲). ذکر سیرت و رفتار عمر^(۳) در این مختصر نمی گنجد و ما به این حد بسنده می کنیم.

۱۲- عثمان بن عفان و ابو ذرغفاری

در دوره خلافت عثمان بن عفان، ابوذر غفاری از صحابه رسول خدا را با معاویه^(۴) اختلاف افتاد و معاویه نامه‌ای به خلیفه نوشت و از ابوذر گله کرد و گفت: «اگر با وی صحبت توانی کردن و الا او را اشری ده و دستوری ده تا او را بکشم. عثمان جواب داد که ترسم که تو از آن کسها باشی که فتنه بر این امت برانگیزی، ترا با ابوذر کاری نیست نفقه ده تا به مدینه باز آید. معاویه، بوذر را گفت: امیر المؤمنین ترا همی خواند. او را شتر و نفقه داد نستد^(۳) و پیاده برفت و از شام و به مدینه آمد».

بوذر در مدینه به خدمت خلیفه آمد و کعب الأحبار هم در مجلس بود، عثمان^(۴) به بوذر گفت، من نمی توانم که مسلمانان را وادار کنم که صدقه بدهند، بوذر گفت: این بر تو واجب است زیرا از پیامبر^(ص) شنیدم که فرمود: «أُمِرْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ» و این مکارم اخلاقی توجه کردن به تهی دستان و صدقه دادن به آنها است. کعب گفت: در تمام کتابها و دین‌ها آمده است که هرکس فریضه خدا را انجام دهد چیز دیگری بر او واجب نیست. بوذر خشمگین شد با عصایش ضربه‌ای بر سر کعب زد و سرش را شکست. کعب برخاست و از خلیفه تقاضای قصاص کرد، عثمان^(۴) از او خواست که ابوذر را ببخشد و کعب او را بخشید.

۱- قطران: ماده روغنی شکل و سیاه رنگ که از برخی درختان مانند صنوبر و عرعر می چکد، قطران زغال سنگ در معالجه داء الصدف و اکزما بکار می رود.

۲- منبع مذکور/۵۶۴.

۳- نستد: نگرفت.

عثمان رضی الله عنه، بوذر را پند داد و گفت: لختی این زبان کوتاه کن و با مردمان احتمال کن. بوذر گفت: مرا دستوری ده تا از میان مردمان بیرون شوم که من با مردمان این زمانه زندگانی نتوانم کردن. عثمان رضی الله عنه گفت: کجا خواهی؟ گفت: به ربّده شوم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا گفت: بوذر تنها زید و تنها میرد، و او روز قیامت تنها از گور برخیزد. بوذر برفت و به ربّده شد، و عثمان رضی الله عنه او را لختی اشتر داد و گوسفند داد. او به ربّده اندر همی بود، منزلی است اندر بادیه»^(۱).

۱۳- سیره علی بن ابی طالب رضی الله عنه

در سیرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه، امیرالمؤمنین آمده است که آن بزرگوار هیچگاه در برابر بت سجده نکرد و این عظمت مختص به اوست، «صبور بر رنجها، سخی، مبارز، هرگز هزیمت نرفت، عالم و زاهد، و هرگز با خدای تعالی شرک نیاورد و بت نپرستید و خمر نخورد و دروغ بر زبان وی نرفت و جز راست نگفتی»^(۲).

خطبه‌ها و فرمانها و دستورهایش نموداری از عالی‌ترین هدیه‌های الهی است که بر قلب مبارکش الهام شده است.

۱۴- اسلام علی رضی الله عنه

علی در کودکی و هفت سالگی به پیامبر ایمان آورد و دریچه فیض و محبت الهی را در قلبش باز کرد:

«پس علی بن ابی طالب رضی الله عنه درآمد، و هفت ساله بود، و پیغمبر را دید و خدیجه که سجود همی کردند و پیش ایشان اندر چیزی نبود. علی گفت: یا محمد؛ این سجود که را همی کنی و چیست که این همی کنی؟ گفت: خدای آسمان و زمین را می‌پرستم و من پیغامبر اویم. جبرئیل مرا فرمود که: خدای را پرستم و مردمان را بدو خوانم. و اگر

۱- منبع مذکور / ۵۸۷.

۲- منبع مذکور / ۶۷۶.

تو به من بگروی، از کافری برهی و از بت پرستیدن. علی گفت: بروم از بوطالب پدرم باز پرسم که بی فرمان او من کاری نتوانم کردن. و بیرون شد. پیغامبر گفت: یا علی! این سجود ما پنهان دار و جز بوطالب را کس آگاه مکن. علی چون به در سرای رسید باز گشت و گفت: یا محمد! خدای تعالی مرا بیافرید و با بوطالب سگالش نکرد، مرا نیز به دین خدای و پرستش او سگالش به بوطالب هم نباید کردن. این دین که ترا فرمودند بر من عرضه کن. پیغمبر صلی الله علیه و آله دین بر او عرضه کرد. و علی بن ابی طالب قبول کرد و نماز پیشین^(۱) پیغامبر بکرد. و آن سخنان پنهان داشتند و جبرئیل بازگشت^(۲).

۱۵- کُنْیَةُ بُوْتَرَابِ بَرای عَلی صلی الله علیه و آله

کُنْیَةُ بُوْتَرَابِ، افتخاری است برای علی و همهٔ علی صفتان تاریخ: «و اندر این غزو ذاتُ العُشیره^(۳) بود که پیامبر صلی الله علیه و آله طلب علی بن ابی طالب کرد و نیافت. و او از دیه بیرون شده بود و به زیر خرمائنان خفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله خود به طلب او شد و او را یافت به زیر خرمائنان خفته و جامه از وی باز شده و تن او به خاک اندر رفته. پیغامبر صلی الله علیه و آله آواز کرد و گفت: قُمْ یا ابا تُرَابِ^(۴). و این بوتراب بر علی بماند، و او بدین فخر کردی و دوست داشتی که کسی او را بدین کنیت خواندی. پس عمّار یاسر گفت: با علی من خفته بودم هم اندر آن خاک، آواز پیامبر را شنیدم، بیدار شدم پیامبر را دیدم که علی را بیدار می‌کرد. و علی برخاست و پیش او بیستاد. و پیغمبر به ردای خویش سر و روی علی پاک همی کرد و می‌سترد و می‌گفت: یا علی، اندر دو جهان بدبخت تر از آن کس نیست که ترا دشمن دارد و ترا کشد و بر سرت زخم زند تا این ریش تو از خون سرت خشک شود»^(۵).

۱- نماز پیشین: نماز ظهر.

۲- منبع مذکور/۳۵-۳۶.

۳- منزلی نزدیک مدینه بوده است.

۴- ای بوتراب (پدر خاک) برخیز.

۵- منبع مذکور/۹۷.

سیره پیامبر اسلام و خلفای راشدین در تاریخ طبری، نموداری از زندگانی ابر مردهای نظام الهی است که با تمام نیرو و امکانات می‌کوشند انسان را از خود محوری نجات دهند و او را به ملکات فاضله اخلاقی و دستورات الهی آشنا سازند.

علی، به هنگام ضربت عبدالرحمن بن ملجم، به فرزندان و یارانش دستور می‌دهد که از همان شیری که به او می‌دهند به قاتلش نیز بنوشانند، **سبحان الله** از این همه عبقریت و شکوه و آزادگی!

ب: حکیم ابوالقاسم فردوس (۳۲۹-۴۱۱ هـ ق)

حکیم ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی طوسی، یکی از درخشانترین شاعران حماسه سرای ایران در قرن چهارم هجری است که به حق می‌توان گفت: در تمام تاریخ پر نشیب و فراز این سرزمین شاعر آزاده میهن دوستی چون او ظهور نکرده است.

حکیم طوس در «ستایش پیغمبر و یارانش» اینچنین از خلفای راشدین سخن به میان می‌آورد:

ترا دین و دانش رهاند درست	ره رستگاری بیایدت جست
اگر دل نخواهی که باشد نزند	نخواهی که دائم بُوی مستمند
به گفتار پیغمبرت راه جوی	دل از تیرگیها بدین آب شوی
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوند امر و خداوند نهی
که خورشید بعد از رسولان مه	نتابید بر کس ز بوبکر به
عمر کرد اسلام را آشکار	بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هر دوان بود عثمان، گزین	خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول	که او را به خوبی ستاید رسول
که من شهر علمم علیم در است	درست این سخن قول پیغمبر است ^(۱) .

استاد دکتر ذبیح الله صفا درباره مذهب و عقیده فردوسی می‌گوید:

۱- شاهنامه فردوسی از روی چاپ و ویرسب پس از مقابله چاپ تور نرماکان و ژول مول و ضبط نسخه بدلها در حواشی - به توسط سعید نفیسی - کتابخانه و مطبعه بروخیم - طهران ۱۳۱۴ - جلد اول.

اما این حدیث: «أنا مدینة العلم وعلی بابها

«چنانکه از ابیات منقول و نیز از آنچه فردوسی در آغاز شاهنامه آورده است، بر می‌آید شاعر ما مردی شیعی مذهب، و در اصول عقاید نزدیک به طریقه معتزله^(۱) بوده است.^(۲)

۱- معتزله - پیروان اصل بن عطا که در برابر محدثین و اشاعره ایستادند و از زمان بنی امیه به بعد قرن‌ها بر افکار مردم غالب بودند از جمله به عدل و صفات الهی عین ذات است، و منزله بین منزلتین، اعتقاد داشتند.
 ۲- با کمال تأسف باید اعتراف کنم که تاریخ بسیاری از شخصیت‌های برجسته ی کتابخانه ی فارسی و بخصوص ادیبان ایران زمین مورد تحریف قرار گرفته است. و در حقیقت زبان و ادبیات فارسی همزمان با روی کار آمدن دولت صفویه شیعه و تنگ نظری و مذهب پرستیشان زنده بگور شد! برخی از کوه آستینان متعصب نیز برای پر کردن این جای خالی با بیرحمی دست به تاریخ دراز کرده، بسیاری از شخصیت‌های طراز اول کتابخانه ی فارسی را شیعه قلمداد نمودند. که فردوسی طوسی (فردی که سنی مذهب بودن او واضحترا از آن است که بتوان او را به دیگر مذهبی نسبت داد) از جمله ی آنان است.

البته آنچه دست این افتراگویان را باز نگه داشته این است که احوال زندگی فردوسی همواره در هاله‌ای از ابهام بوده است و هر آنچه در مورد زندگی او بیان شده زائیده اوهام و خیالات می‌باشد. بقول استاد مجتبی مینوی: حقیقت مطلب این است که از احوال و سرگذشت شخصی او (فردوسی) مطلب حقیقی معتبر بسیار کمی بدست ما رسیده، ولی در باب او مقدار زیادی قصه و افسانه در کتب مندرج است که آنها را بکلی (یا تقریباً بکلی) ندیده باید گرفت... (فردوسی و شعر او).

و باید گفت که بسیاری از محققین با انصاف شیعه نیز شیعی بودن فردوسی را صراحتاً رد کرده‌اند چنانکه: دکتر جعفری لنگرودی در کتاب (راز بقای ایران در سخن فردوسی) معتقد است که فردوسی شیعه مذهب نیست اما اعتقاد مفرط به اهل بیت دارد. (روزنامه اعتماد ۸۵/۲/۲۶) و نیز محمد علی اسلامی ندوش در کتاب “چهار سخنگوی وجدان ایران” می‌نویسد: درباره مذهب فردوسی بحث زیادی صورت گرفته است او را منسوب به شیعه دوازده امامی، زیدی و سرانجام هفت امامی دانسته‌اند که هیچ یک دلیل متقنی به همراه ندارد. این بحث نشأت گرفته از ابیات آغازین شاهنامه است که به نظر می‌رسد که در آنها دست برد زیادی راه یافته است از مجموعه شاهنامه چنین برمی‌آید که فردوسی برفراز فرقه‌ها حرکت می‌کرده. (چهار سخنگوی وجدان ایران - محمد علی اسلام ندوش) اما در مورد اشعاری که فردوسی در وصف سیدنا علی کرم الله وجهه سروده است باید گفت: سرودن این اشعار هم دلیلی دیگر بر سنی مذهب بودن فردوسی است. زیرا اهل سنت و الجماعة محبت آل رسول را از واجبات می‌شمارند و تا به حال هیچ سنی مذهبی دیده به جهان نگشوده مگر اینکه محبت آل و اصحاب رسول گرامی اسلام در خون و گوشت او عجین بوده است. (ب)

بنابر آنچه نظامی عروضی نیز گفته بیت ذیل بر اعتزال او دلالت می کند:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرجان دو بیننده را

و با آنکه شاعر در ابیات ذیل نام خلفای ثلاث را پیش از علی علیه السلام ذکر کرده:

که خورشید بعد از رسولان مه نتابید بر کس ز بوبکر به^(۱)
 عمر کرد اسلام را آشکار بیاراست گیتی چو باغ بهار
 پس از هر دوان بود عثمان، گزین خداوند شرم و خداوند دین

ولی چون در مدح و نعت علی بن ابی طالب بیش از دیگران مبالغه کرده و نیز در دو بیت ذیل به صراحت به تشییع خود اعتراف نموده است:

اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد وصی و نبی گیر جای
 گرت زین بد آید گناه منست چنین است و آیین و راه منست

و این اعترافات او را ابیات متعددی از هجو نامه نیز کاملاً تأیید نموده است، پس بنابراین مقدمات حکم اولی ما در اینکه فردوسی شیعی و نزدیک به طریقه معتزله بود ثابت می شود^(۲).

گرچه پاسخ به نظر استاد در این جا موردی ندارد ولی نظر خوانندگان گرامی را به چند نکته زیر معطوف می نماید.

۱- فردوسی در این شعر معتقد است بعد از پیامبران؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه بهترین و بافضیلت ترین انسانها است، حال آنکه هیچ شیعه‌یی (حتی زیدیه که در بسیاری از عقاید و احکام با اهل سنت موافق است) چنین اعتقادی ندارند. و این دلیلی است بر سنی بودن او. (ب)

۲- تاریخ ادبیات در ایران جلد اول - دکتر ذبیح الله صفا - مؤسسه انتشارات امیر کبیر / ۴۸۷.

۱- نسبت دادن اعتزال به فردوسی

در بیتی که نظامی عروضی به استناد آن به اعتزال فردوسی اشاره می‌کند، با کمی دقت متوجه می‌شویم که معنای آن چیز دیگر است و صد در صد بر معتزله بودن او دلالت ندارد گو اینکه این مذهب کلامی سنی است مانند ماتریدی و اشعری.

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

یعنی با چشم حسّ و سیستم دریافت ظاهری و حواس مادی نمی‌توانی آفریننده هستی را بشناسی، چنانکه مولانای روم در داستان فیل مثنوی آگاهی حسّی و عقلانی را ناقص می‌شمارد و می‌گوید:

چشم حسّ همچون کف دست است و بس نیست کس را بر همه آن دسترس
در کف هر یک اگر شمعی بُدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی

۲- اهل تسنن و علی علیه السلام

اهل تسنن، علی را داماد پیامبر، اسدالله، ابوتراب، خبیرگیر، سر حلقه فقیران دریا دل، نمونه تقوی و مرد میدان شجاع و آزادگی و عدالت می‌دانند و جز خوارج که گروه اندکی بودند کسی پیدا نمی‌شود، که محبت علی در دلش نقش نشده باشد و اصولاً در اسلام هر جا سخن از علم و آزادی است نام علی هم هست. ستودن علی بن ابی طالب به صفات حمیده بر تشیع کسی دلالت نمی‌کند چنانکه همه شاعران و ادیبان گذشته ایران، علی را نیز ستوده‌اند و گروه اندکی از آنان شیعی بوده‌اند^(۱).

۱- در تذکره دولتشاه سمرقندی می‌خوانیم: "... فردوسی را فرمود تا به نظم شاهنامه قیام نماید. گویند که او را در سرا بوستان خاص خود فرمود تا حجره‌ای مسکن دادند و مشاھر و وجه معاش مقرر کردند و مدت چهار سال در خطه غزنین به نظم شاهنامه مشغول بود... و سلطان گاه گاه او را نوازش و تفقد می‌فرمود و التفات به ایاز که از جمله خاصان سلطان بود نمی‌کرد ایاز از این تافته شد و از روی معادات در مجلس خاص بعرض سلطان رساند که فردوسی رافضی است و سلطان محمود در دین و مذهب بغایت صلب بوده و در نظر او هیچ طائفه‌ای دشمن‌تر از رفضه نبوده‌اند. خاطر سلطان از این سبب بر فردوسی متغیر شد. روزی او را طلب فرموده از روی

۳- بعضی از اشعاری که بر شیعه بودن فردوسی دلالت دارند

بعضی از اشعاری که بر شیعه بودن فردوسی دلالت دارند الحاقی هستند و در بعضی از نسخه‌های موجود ضبط نشده‌اند چنانچه در پاورقی شاهنامه چاپ ووگرس آمده است که دو بیت زیر:

منم بنده اهل بیت نبی ستاینده خاک پای وصی
 ابا دیگران مرا کار نیست جز این مرا راه گفتار نیست

در نسخه C محذوف‌اند و همچنین به ابیات دیگری نیز اشاره شده است.

۴- فردوسی چه شیعه باشد و چه سنی، سراینده شاهنامه است

فردوسی چه شیعه باشد و چه سنی، سراینده شاهنامه است، و شاهنامه منظومه عشق، شور، رنج، درد، آزادگی، میهن دوستی، حماسه سرایی و غلیانهای روحی ایرانیان در طول تاریخ حیات ملی ما است.

در نسخه مثنوی یوسف و زلیخا که بسیاری از محققان ایرانی و خارجی^(۱) آن را از فردوسی می‌دانند خلفاء چنین ستایش شده‌اند:

صحابان او جمله اخیر بدند همه هر یکی همچو اختر بودند
 ولیکن از ایشان چهار آمدند که در دین حق پایدار آمدند
 ابوبکر صدیق شیخ عتیق که به روز و شب مصطفی را رفیق

عتاب به او گفت: که تو قرمطی بوده‌ای؟ بفرمایم تا تو را در زیر پای فیلان هلاک کنند تا جمع قرامطه را عبرت باشد. فردوسی فی الحال دریای سلطان افتاد که من قرمطی نیستم بلکه اهل سنت و جماعتم و بر من افترا کرده اند". (تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی چاپ محمد عبادی). (ت)

۱- دکتر انه ونولد و ادوارد براون، ضمناً نسخه ای که ابیات مورد نظر را در آن می‌یابیم به کتابخانه موزه بریتانیا تعلق دارد.

آقای دکتر صفا مثنوی یوسف و زلیخا را از فردوسی نمی‌داند (تاریخ ادبیات ایران، جلد اول / ۴۸۹-۴۹۰).

پس از وی عُمَر بُد که قیصر به روم
 سُئیم، میر عثمان دین دار بود
 چهارم علی ابن عم رسول
 از آزار این چار، دل را بتاب
 ز سهمش نیارست خفتن به بوم
 که شرم و حیا زو پدیدار بود
 سر شیر مردان و جفت بتول
 که آزارشان دوزخ آرد به تاب^(۱)

ما در این نوشتار، نمی‌خواهیم خود را با تنگ نظری و تعصّب و جانبداری یک طرفه رنگ آمیزی کنیم و آزادگانی اندیشمند و دانشمند و فاضل را با عینک مذهبی خویش ببینیم بلکه سعی ما در این است که ننگ تهمت ترس و باری به هر جهت بودن و نان به نرخ روز خوردن را از دامن مرد آزاده‌ای چون فردوسی پاک کنیم، از این نظر است که نویسنده نمی‌پذیرد که مدح خلفاء به علت جلب نظر محمود سبکتکین متعصّب بوده باشد. و الله أعلم.

ج: شیخ ابو اسحق کازرونی (۳۵۲-۴۲۶ هـ ق)

ابراهیم بن زادن فرخ بن خورشید، معروف به شیخ ابواسحاق کازرونی، شیخ و مرشد و عارف چهارم و اوائل قرن پنجم، در قریه «نورد» کازرون به دنیا آمد و پدرش شهریار زردشتی بود و مسلمان شد و مادرش یانویه نام داشت، این عارف بزرگ یکی از چهره‌های شگفت انگیز تاریخ عرفان اسلام است. کتاب فردوس المرشدية فی أسرار الصمدية، که سیرت نامه شیخ ابواسحاق است اقتباس از کتابی به زبان عربی است که امام ابوبکر محمد بن عبدالکریم بن علی سعد آن را حدود ۵۰۰ تألیف کرده و شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الأولیاء خود از مطالب آن استفاده نموده است. تألیف خطیب امام ابوبکر به طور قطع از میان رفته است.

محمود بن عثمان کتاب مذکور را در سال ۷۲۸ هجری به فارسی ترجمه کرده و در برگرداندن آن تغییراتی را انجام داده و بخشی از آن را «أنوار المرشدية فی أسرار الصمدية» نامیده است. این کتاب در سال ۱۹۴۳ به اهتمام فریتز مایر استاد و رئیس شعبه اسلام شناسی دانشگاه بال (سوئیس)، به چاپ رسید و برای بار دوم در سال ۱۳۳۳ به کوشش ایرج افشار به زیور طبع آراسته شد.

اکنون نظر خوانندگان گرامی را به آنچه که در کتاب فردوس المرشدية درباره خلفای راشدین آمده است جلب می‌کنیم:

۱- فصل - در ذکر کرامات خلفاء راشدین^(۱)کرامات امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه

هشام بن عروه روایت کند از عایشه رضی الله عنها که گفت: چون پدرم رنجور شد که در آن رنجوری وفات یافت، یک روز مرا گفت: یا عایشه! رسول الله صلی الله علیه و آله در کدام روز وفات یافت؟ گفتم: در روز دوشنبه. گفت: امید میدارم که من نیز در روز دوشنبه وفات کنم، پس در روز دوشنبه وفات کرد. عایشه رضی الله عنها گفت: چون سكرات مرگ بر پدرم پدید آمد دیدم که پدرم دلتنگ شد و به یکبارگی دل ازین جهان برگرفت و به وقت خود مشغول شد، گفتم:

أماوي ما يُغني الثراء عن الفقي إذا حشرجت يوماً وضاق بها الصدرُ

فریاد که مال هیچ سودی نکند چون مُرد دل و سینه شود روزی تنگ

ابوبکر دیده باز کرد و گفت: یا دختر من چنین مگوی؟ لیکن بگوی:

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ﴾ (ق: ۱۹)^(۲)

پس گفت: چون من درگذرم مرا شوی و هم بدین جامه که پوشیده‌ام دفن کن و جامه نو به من مکن، یعنی به کفن من مکن که جامه نو بزندگان اولی ترست از مردگان، و چون مرا بشوئید در کفن نهید و نماز کنید بر من پس مرا بر تخت نهید و گوشه تخت برگیرید و بر روضه مطهر خواجه انبیا صلی الله علیه و آله برید و سه بار بگوئید: یا ابا القاسم، یا محمد! یا رسول الله اینک یار غار تو بر در است اگر قفل گشوده شود و هر یک بجایی افتد، مرا در اندرون برید دفن کنید در پهلوی پیامبر صلی الله علیه و آله و اگر قفل گشوده نشود مرا بگورستان بقیع برید و دفن کنید. عایشه رضی الله عنها گفت: چون پدرم وفات کرد او را بشستیم و بوی خوش

۱- فردوس المرشدیة فی أسرار الصمدیة به انضمام روایت ملخص آن موسوم به أنوار المرشدیة فی أسرار الصمدیة تألیف محمد بن

عثمان به کوشش ایرج افشار، انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۴۸- صفحات ۷۲-۷۳-۷۴.

۲- ترجمه: هنگام بیهوشی و سختی مرگ - سكرات مرگ - به حقیقت فرا رسید.

کردیم و کفن کردیم هم بدان جامه که پوشیده بود و نماز کردیم بر وی. پس او را برداشتیم و بر تخت مردگان و بر در روضه مقدس پیغامبر صلی الله علیه و آله آوردیم و سه بار گفتیم: یا ابا القاسم، یا محمد، یا رسول الله! اینک صاحب تو بر در است در حال قفل گشوده شد و از همدیگر بیفتاد و آوازی شنیدیم از اندرون روضه که می گفت: «أَدْخِلُوا الْحَبِيبَ إِلَى حَبِيبِهِ فَإِنَّ الْحَبِيبَ إِلَى حَبِيبِهِ مُشْتَقٌّ»^(۱). یعنی؛ در آورید دوست به بر دوست که دوست بدوست مشتاق است.

کرامات امیرالمؤمنین عُمَرُ رضی الله عنه

آنس بن مالک رضی الله عنه گفت: یک روز آدینه عُمَرُ رضی الله عنه بر منبر بود و خطبه می کرد و ما حاضر بودیم. در میان خطبه آواز داد و گفت: «یا ساریهٔ إِلَى الْجَبَلِ یا ساریهٔ إِلَى الْجَبَلِ»^(۲). یعنی یا ساریه بکوه رو. دو باره این کلمه بگفت. بعد از نماز مردمان پیش امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه شدند و گفتند: یا بن عم رسول الله بدان که عُمَرُ در میان خطبه چنین سخن بگفت. امیرالمؤمنین علی گفت: عُمَرُ نگوید إلا حق بدرستی که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت که: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ضَرَبَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ، وَوَيْدَهُ» یعنی؛ حق تعالی بدست و زبان عُمَرُ حق پدید می کند. بعد از آن برخاست و پیش عُمَرُ رفت و گفت: یا امیرالمؤمنین مردم می گویند که: تو در میان خطبه سخن گفتی. عُمَرُ رضی الله عنه گفت: نه، و لیکن حجاب از پیش من برداشتند از پیش منبر تا نهند و حوالی آن و بدیدم چهار فرسنگ. چنان دیدم که مشرکان کمین کرده بودند از پس کوه بر مسلمانان و مسلمانان دیدم که هزیمت بر ایشان افتاده بود و مشرکان در پس کوه کمین کرده بودند تا مسلمانان هلاک کنند پس آواز دادم بمهتر لشکر اسلام که ساریه بود و گفتم: یا ساریه بکوه رو و ساریه آواز من بشنید و بکوه شد و کمین بگشاد و ایشان بکشت و بر ایشان ظفر یافت. پس

۱- أخرجه ابن عساکر (۴۳۶/۳۰) وقال: منکر، وأبو الطاهر كذاب، وعبد الجليل مجهول [کنز العمال (۳۵۷۲۹)].
مُصحح.

۲- طبری و شیخ شهاب الدین عمر سهروردی و دیگران به این صورت نقل کرده اند: «یا ساریهٔ الْجَبَلِ - الْجَبَلِ».

امیرالمومنین علی علیه السلام خطی نوشت که این خط امیرالمومنین عمر ست بساریه، باید که خبر باز نماید از آواز عمر خطاب علیه السلام که شنیدی که گفت: یا ساریه بکوه رو. ساریه جواب باز کرد که این نامه در جواب امیرالمومنین از ساریه انصاری، اما بعد بدان یا امیرالمومنین که آواز تو شنیدم در وقت نماز جمعه که گفتی: «یا ساریه اِلی الجبل یا ساریه اِلی الجبل» و گویی چنان بود که میان من و تو نبود الا یک باع^(۱) و این نامه بعد از دو ماه به مدینه آوردند.

کرامات امیرالمومنین عثمان علیه السلام

انس بن مالک رضی الله عنه گفت: من به مجلس امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه می‌رفتم، در راه زنی دیدم جوان و او را نیک بنگریستم و محاسن وی تأمل کردم. پس نزدیک امیر المؤمنین عثمان در شدم. چون مرا بدید گفت: یکی از شما در آمد و اثر زنا در هر دو چشم وی ظاهرست. من عجب بماندم. گفت: تو ندانستی که زناء چشم، نگریستن است. اگر توبه کنی نیک و الا ترا تأدیب کنم. من توبه کردم. بعد از آن به هیچ نامحرم ننگریستم. پس گفتم: یا امیرالمومنین بعد از پیغامبر صلی الله علیه و آله وحی آمد بدیگری؟ گفت: نه. و لیکن من به بصیرت دل و برهان و فراست صادق بدانستم^(۲).

کرامات امیرالمومنین علی علیه السلام

عمر بن ذی مرب الهمدانی گفت: آن هنگام بر سر امیرالمومنین علی رضی الله عنه زده بودند من به نزدیک وی شدم. امیرالمومنین علی رضی الله عنه عصابه^(۳) بر سر بسته بود، گفتم: یا امیرالمومنین زخم خود بر من بنمای تا ببینم. عصابه از سر خود بگشاد تا بدیدم. گفتم: هیچ رنجی نباشد این خارشوی است. امیرالمومنین دو بار گفت: بدرستی که من مفارقت خواهم کرد از شما. ام کلثوم دختر وی از پس پرده بگریست. امیرالمومنین گفت: خاموش باش ای

۱- باع: اندازه ای از سر انگشت دست راست تا سر انگشت دست چپ وقتی که دستها را افقی به طرفین باز کنند.

۲- در همین کتاب در بحث رساله قشیریه به نقل از صفحات ۳۸۰-۳۸۱ به موضوع اشاره شده است.

۳- عصابه: دستمال، سربند، عمامه.

دختر من، اگر ترا می دیدی آنچه من می بینم نگریستی ترا. عُمَر گفت: من گفتم: یا امیرالمومنین ترا چه می بینی؟ گفت: اینک ملایک و پیغامبران و اینک محمد رسول الله ﷺ و می گوید: یا علی بشارت باد ترا که به جایی خواهی آمدن نیکوتر و خوشتر از آنجا که تو در آنی. و حال همچنان بود که وی فرموده بود».

۲- اولیای خدا کسانی هستند که همیشه در راز و نیاز با خداوند، شب بیدار و همواره در روزه‌اند و چشم‌هایشان از خوف خداوند گریانست.

و امیرالمومنین ابوبکر رضی الله عنه در صفت ایشان گفت: «اولیای خدای تعالی روی‌های ایشان زرد باشد از بی خوابی شب، و چشم‌های ایشان آشفته باشد از گریستن، و شکم‌های ایشان به پشت باز خفته باشد از گرسنگی، و لب‌های ایشان خشک باشد از تشنگی»^(۱).

۳- انسان مؤمن به ویژه فرمانروای مسلمانان نمی تواند همه مردم را راضی و خشنود کند زیرا ستمگر از قاضی دادگر متنفر است و توانگر درویش را به حقارت می‌نگرد:

امیرالمومنین عُمَر رضی الله عنه در زمان خلافت گفت: «هیچ شب نمی گذرد بر من إلا که مردمان نیمه از من خشنودند و نیمه منکر و ناخشنودند. آنکس که داد او می‌دهم خشنودست، آنکس که داد از وی می‌ستانم ناخشنود است. حق تعالی و تقدس همه را چشم اعتبار و گوش اختیار و زبان استغفار و دل بیدار کرامت کند»^(۲). آنکس که به رضایت خداوند می‌اندیشد، در اجرای وظایف و حرکت به سوی هدف به داوری خلق خدا، کاری ندارد و آنچه برایش مهم است خشنودی خالق می‌باشد.

۴- زرق و برق‌ها و دلبستگی‌ها و ناز و نعمت‌های دنیا، روح آدمی را به اسارت می‌کشند و دل سالم را از او می‌گیرند:

۱- فردوس المرشیدیة فی اسرار الصمدیة / ۷۷.

۲- منبع مذکور / ۳۱۱.

روایت است که امیرالمومنین عُمَرُ رضی الله عنه بر اسبی نشانده و آن اسب تبختر می کرد و وی را می جنبانید، عُمَرُ رضی الله عنه گفت: «مرا بر اسبی نشانده که چون بر آن نشستم دل خود را باز ندیدم»^(۱).

۵- کتاب وسنت با آیات و احادیث فراوان، ریا و نفاق را به شدت محکوم نموده و آثار شوم آنها را بگونه‌های مختلف بیان کرده‌اند. صحابه کرام و صلحای امت نیز با عبارات و جملات گوناگونی در باره ریاکاری و اوصاف ذمیمه سخن گفته‌اند:

در وصیت امیرالمومنین علی رضی الله عنه و کَرَمَ اللهُ وَجْهَهُ فرموده است: «المرأة في الدين أخفى علي أمتي من ذيب النمل على الصفاء في الليلة الظلماء»، یعنی «ریا در دین بر امتان چنان پوشیده تر است از رفتن مورچه بر سنگ ساده در شب تاریک»^(۲).

۶- خطیب امام ابوبکر رضی الله عنه گفت: شیخ مرشد^(۳) رحمته الله ^(۴) قدس الله روحه العزيز فرمود: «که چون مسجد جامع سه صف تمام کرده بودم، شبی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را به خواب دیدم و امیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه با وی بود و پاره‌ای سفال در دست داشت و خاکستر در آن بود و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آن خاکستر به دست مبارک خود بر می گرفت و طرح مسجد بیشتر از آنکه بود می انداخت. چون بیدار شدم روز دیگر بیامدم و آن موضوع که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خاک انداخته بود و نگاه کردم و آن خاکستر بدیدم و بنای مسجد بدان نشانه نهادم و چهار صف بساختم»^(۵).

۷- و اعتقاد کنیم که امیرالمومنین ابوبکر رضی الله عنه بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه بود بحق و فاضلترین همه صحابه بود و بعد از امیرالمومنین عُمَرُ رضی الله عنه بود و بعد از وی امیرالمومنین

۱- منبع مذکور/۳۴۰.

۲- منبع مذکور/۶۹۷.

۳- ابوبکر محمد بن عبدالکریم بن علی بن سعد سومین جانشین شیخ ابواسحاق و مؤلف متن عربی فردوس المرشدیه می باشد.

۴- شیخ ابواسحاق کازرونی است.

۵- فردوس المرشدیه/۴۹۸.

عثمان رضی الله عنه بود، و بعد از وی امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود، و ایشان هر چهار خلفای راشدین بودند رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^(۱).

د- ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ هـ)

ابوسعید ابوالخیر عارف جانگداز و سالک سلوک معرفت، یکی از چهره‌های تابناک عالم عرفان و معنای جهان اسلام در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری است. سخنانش به روانی آب زلال و لطافت نسیم بهاری، تشنگان وادی معرفت را سیراب و مشامشان را عطر آگین می‌کند:

«درویشی از شیخ ما^(۱) سؤال کرد:

«او» را کجا طلب کنیم؟

گفت: کجاش جستی که نیافتی؟»^(۲).

درباره «حیرت» که سرگشتگی عارف از آن همه فیض و رحمت الهی است سالک به مرحله‌ای می‌رسد که سر از پا نمی‌شناسد، و غرق در تعجب و حیرت به دنیا و ما فیها می‌نگرد و انوار رباینده فیوضات و الهامات، او را مسخر و رام خود می‌سازند.

۱- شریعت، طریقت، حقیقت

شیخ را پرسیدند از شریعت و طریقت و حقیقت^(۳)، شیخ ما گفت: این اسامی منازلست و این منازل بشریت را بُود^(۴). شریعت، همه، نفی و اثبات بُود بر قالب و هیكل، و طریقت، همه محور کلی باشد و حقیقت همه حیرتست.

۱- ابوسعید ابوالخیر است.

۲- یکسو نگرستن و یکسان نگرستن صد ماجرا از شیخ ابوسعید ابوالخیر، انتخاب و تلخیص از فریدون مشیری ۱۹/.

۳- به نظر نویسنده شریعت و طریقت و حقیقت هر سه یکی است: سه نگردد بریشم ار او را = پرنیان خوانی و حریر و پرند. (هاتف اصفهانی).

۴- در رسم الخطّ قرون اولیه بود را «بود» می‌نوشتند و می‌خواندند: آنانکه به فارسی سخن می‌رانند = در معرفی دال، ذال را نشناسند

بویکر صدیق رضی الله عنه از دنیا می‌رفت و می‌گفت: «یا هادی الطریق حَرْتُ»^(۱). از حیرت حقیقت آواز می‌داد: این گفتها نشانست و نشان از بی نشان کفرست^(۲).

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَّعٍ أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^(۳).

۲- سوال عمر بن خطاب از کعب الاحبار

شیخ ما گفت که: عمر خطاب رضی الله عنه پرسید: مر کعب الاحبار را که کدام آیت یافتی در توریة (توراة) مختصرتر، گفت: اندر توریة ایدون یافتم که حق سبحانه و تعالی می‌گوید: «أَلَا مَنْ

ما قبل وی ار ساکن و جز «وای» بُود = دال است و گرنه ذال معجم خوانند.

۱- ای هدایت کننده راه حیران شدم.

۲- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابن سعید / تألیف محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی / به اهتمام دکتر ذبیح الله صفا. چاپ چهارم / ۳۲۶.

۳- (سوره فتح/ ۲۹) «محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت باز نمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانان بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آموزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

طَلَبْنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي» هرکِ مرا جُست مرا یافت و هرکِ جز مرا جُست هرگز مرا نیافت. و در برابر این نبشته بود:
 قَدْ طَالَ شَوْقُ الْأَبْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَأَنَا إِلَى لِقَائِهِمْ أَشَوْقُ.
 دراز گشت آرزومندی ایشان بمن و من بیدار ایشان آرزومندترم^(۱).

۳- جریان سفیر روم و عمر بن خطاب

شیخ ابوسعید، جریان سفیر روم و عمر بن خطاب را چنین عارفانه رنگ آمیزی می‌کند شیخ گفت که: «کلب الروم»^(۲) رسولی فرستاد با امیرالمومنین عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، چون در آمد سرای او طلب کرد نشانش دادند، او با خود می‌گفت که: این چگونه خلیفه است که مرا نزدیک او فرستادند چون دَرِ سرایِ او بیافت او را عجب آمد، پرسیدند از حاضران، گفتند: بگورستان رفته است. بر اثر او برفت. او را دید درگورستان به میان ریگ فرو شده و بی خویشتن افتاده. پس رسول گفت: حکم کردی و داد دادی لاجرم ایمن و خوش نشسته، و ملک ما حکم کرد و داد نکرد و پاسبان بر بام کرد و ایمن نخفت»^(۳).
 شیخ بزرگوار در نقل این داستان که به افسانه شبیه است به موارد زیر توجه داشته است.

الف - زمامدار باید به رفاه و عدل بیندیشد و در فکر تجملات و ظواهر نباشد.
 ب - سفیر روم که از سوی امپراطوری قدرتمند جهان آن روز نزد عمر می‌آید اقتدار و شوکت افسانه‌ای امپراطوران رومی را در برابر خاک نشینی و سادگی خلیفه مسلمانان بی ارزش می‌شمارد.
 ج - رسول روم به عدالت خلیفه اقرار می‌کند و می‌فهمد که آن همه، زرق و برق و دور شو، کور شو رومیان جز تظاهر و نیروی پوشالی نبوده است.

۱- اسرار التوحید - فصل دوم / ۲۵۵.

۲- مقصود امپراطور روم است که سفیری را نزد عمر بن خطاب فرستاد.

۳- اسرار التوحید. فصل دوم / ۲۷۲.

د- باید مسلمانان از خواب غفلت به خود آیند و خود و جامعه شان را از ننگ بردگی نفس و خیانتکاران ضد اسلام نجات دهند.

۴- مسئولیت مسلمان در برابر اوامر و نواهی الهی

مسلمانان در برابر اوامر و نواهی الهی مسؤول اند و فریضه نماز ارتباط مخلوق با خالق و اتصال روح به مبدأ اعلی است.

شیخ ما گفت: «سُئِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنْ مَعْنَى الرُّكُوعِ فَقَالَ: الْمُسْلِمُ يَرْكَعُ وَيَقُولُ بِقَلْبِهِ: لَوْ ضُرِبَ عُنُقِي لَمْ أَدَعْ دِينِي وَ عِبَادَةَ رَبِّي»^(۱).

۵- دانش و بصیرت علی عليه السلام

دانش و بصیرت و منطق معرفتی علی بهترین و عالیترین مبلغ اسلام و منطقی ترین جهاد در راه حق و ترویج این دین مبین است.

شیخ گفت: «مردی از جهودان به نزدیک امیرالمومنین علی عليه السلام آمد، و گفت: یا امیرالمومنین، خدای ما صلوات الله علیه کی بُود و چگونه بُود؟ گونه روی علی بگشت و گفت: خدای ما بی صفت بُود و بی چگونه بُود، چنانکه بود همیشه بُود، او را پیش نیست و از پیش همه پیشه‌است، بی غایت و منتهاست و همه غایتها دون او منقطع زیرا که او غایت غایتهاست. یهودی گفت: گواهی دهم که در روی زمین هرکه جز چنین بگوید باطلست و أنا أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله»^(۲).

آنچه که امیرالمومنین علی درباره خداوند گفته است خلاصه و چکیده و عصاره قرن‌ها تلاش و کوشش متکلمان اسلامی است که کوشیده‌اند حیات مسلمانان را از کفر و

۱- ترجمه: از امیر المؤمنین علی عليه السلام درباره رکوع پرسیده شد، گفت: مسلمان به رکوع می رود و با قلبش می گوید: اگر گردنم را برنند دین و عبادت پروردگارم را رها نمی کنم.

۲- اسرار التوحید. فصل دوم/۲۶۱. یعنی؛ و من گواهی می‌دهم که هیچ خدایی نیست مگر الله؛ معبود بر حق، و اینکه محمد رسول و فرستاده‌ی اوست.

شرک نسبت به خداوند نجات دهند، هر چند در پاره‌ای اوقات نتوانسته باشند حق مطلب را ادا کنند.

۶- توجه نکردن عمر بن خطاب رضی الله عنه به شوکت ظاهری خلافت

خلیفه مسلمین عمر به مقام و شوکت ظاهری خود هیچ توجهی ندارد و در بازار قسمتی از سر آستینش را که جدا شده بود با کارد ببرید: «امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه در بازار فضله^(۱) سر آستین بکارد ببرید»^(۲).

ماجراهای ابوسعید، قلندر وادی عشق و گفتارهای آرام بخش او در این مختصر نمی‌گنجد، و بجاست برای حسن ختام باز هم با کلامش به وجد آییم:

مردی از شیخ پرسید: «از خلق به حق چند راه است؟ شیخ ما گفت: به عدد هر ذراتی از موجودات راهی است به حق. اما هیچ راه نزدیکتر و بهتر و سبکتر از آن نیست که راحتی به کسی رسد. ما بدین راه رفتیم و همه را بدین وصیت می‌کنیم»^(۳).

۱- باقیمانده - بازمانده.

۲- اسرار التوحید. فصل سوم/ ۳۲۰.

۳- یکسو نگرستن و یکسان نگرستن/ ۱۶۸.

هـ ابوالقاسم قشیری (۳۸۶، ۳۷۶ - ۴۶۵)

ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن از بزرگان، دانشمندان و صوفیان قرن پنجم هجری است. از این عارف کتابهای متعددی به جا مانده که زینت بخش تاریخ زرین اسلام شده است. از جمله «نحو القلوب»، «لطائف الاشارات»، «ترتیب السلوک»، «رساله قشیریّه» را می توان نام برد.

از رساله قشیریّه دو ترجمه فارسی در دست است که مرحوم استاد بزرگوار بدیع الزمان فروزانفر ترجمه دوم را انتخاب کرده و موارد اختلاف با ترجمه اول را در حواشی آورده است.

اینک در دریای پر امواج رساله قشیریّه صدفهای دُرّ و گوهر را می چینیم:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه

۱- ورع از دیدگاه ابوبکر رضی الله عنه

بزرگان دین و صلحا کوشیده اند که از شُبّهات خود را دور نمایند تا در حرام نیفتند و این دوری از شبهه را «ورع» گویند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: «ما هفتاد گونه حلال دست بداشته ایم از بیم آنک در حرام افتیم»^(۱).

۲- استقامت و پایداری از نظر ابوبکر رضی الله عنه

استقامت و پایداری یکی از ویژگیهای انسان با ایمان است، خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

۱- ترجمه رساله قشیریّه. با تصحیحات و استدرکات بدیع الزمان فروزانفر. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا

تَخَزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (فصلت: ۳۰)

«کسانی که گفتند: پروردگارمان خداست، آن گاه استوار ماندند. فرشتگان [با این پیام] بر آنان فرو می‌آیند که نترسید و اندوهگین نباشید و به بهشتی که وعده داده می‌شدید خوش باشید».

ابوبکر صدیق رضی الله عنه گوید: اندر معنی خدای عزّ و جلّ که گفت: ﴿ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ اینکه شرک نیارند»^(۱).

ابوبکر صدیق استقامت را شرک نورزیدن می‌داند، زیرا اگر شرک با توحید آمیخته شود همه ارزشها را از آدمی می‌گیرد.

عمر رضی الله عنه گوید: ﴿اسْتَقَمُوا﴾ یعنی که روباه بازی نکنند»^(۲).

۳- آمدن عثمان بن عفان به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در ادب، سخن فراوان گفته شده است و شیخ قشیری در باب چهل و سیم در آداب به روایت زیر اشاره می‌کند:

روایت کنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ابوبکر و عُمَرُ رضی الله عنهما نزدیک او بودند، پای دراز کرده بود، عثمان در آمد پای بر کشید و بپوشید و گفت: «شرم دارم از مردی که فرشتگان آسمان از وی شرم دارند و این تنبیهی بود بدین حدیث که حشمت عثمان اگر چه بزرگ بود نزدیک او حالتی که میان او و ابوبکر و عُمَرُ رضی الله عنهما بود صافی تر بود»^(۳).

۱- رساله قشیریّه / ۳۱۸.

۲- منبع مذکور / ۳۱۹.

۳- منبع مذکور / ۴۸۳.

۴- ابوبکر صدیق، یار غار

ابوبکر صدیق، یار غار و صاحب و همراه رسول گرامی بوده است جاذبه و معنویت پیامبر ﷺ چنان میدان مغناطیسی قوی داشت که همه یارانش را به فرا خور اخلاص و ایمانی که داشتند در بر می گرفتند و ابوبکر که یکی از اکابر اصحاب آن حضرت بود از امواج دایره معنوی بسیار زیادی مستفید می گردید:

«چون خداوند تعالی صدیق را ﷺ صحبت اثبات کرد که رسول ﷺ بر وی شفقت چنانکه خبر داد ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ (توبه: ۴۰) ^(۱) و آزاد مرد، مشفق باشد بر آنکس که با وی صحبت دارد» ^(۲).

عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ

۱- راه رفتن عمر

عُمَرُ، مرد میدان عمل و عدالت با شتاب راه می رفت تا نیازش را زودتر بر آورد و از کبر و خودپسندی دورتر شود:

«عمر خطاب ﷺ بشتاب رفتی براه، گفتمی چنین رفتن به راه حاجت زودتر برآید و از کبر دورتر بُود» ^(۳).

۲- فروتنی عمر

مسلمانان به ویژه زمامدار و حاکم اسلامی باید با خضوع و خشوع در عبادت و کار، نفس سرکش و نیروی منفی تکبر را رام نماید.

۱- آنگاه که به همراهش (ابوبکر) می گوید: اندوه مخور که خدا با ماست.

۲- رساله قشیریّه/ ۵۰۱.

۳- منبع مذکور/ ۲۱۹.

عُروة بن زُبیر گوید: «عمر بن الخطّاب رضی الله عنه دیدم مَشکی آب بر گردن. گفتم: یا امیرالمؤمنین چرا کردی این؟ گفت: زیرا که وفد^(۱) بسیار آمده بودند از هر جای، به سمع و طاعت من، تکبر اندر من آمد من خواستم که آن بر خویشتن بشکنم، و برفت و همچنان آن مشک به خانه زنی انصاری برد و خنجهای^(۲) وی پر کرد»^(۳).

۳- صبر عمر رضی الله عنه

صبر گرچه تلخ و سخت است اما میوه شیرین دارد. شکیبایان، فاتحان قلّه‌های سختی‌ها و مصاعب روزگارند چنانکه خداوند نیز با صابران است:

عمر خطاب رضی الله عنه گوید: «اگر صبر و شکر دو مرکب بودندی^(۴) بر هر کدام که نشستمی باک نداشتمی»^(۵).

۴- کلید بهشت؛ دوستی با بینوایان است

عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید که: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: هر چیزی را کلیدی است و کلید بهشت، دوستی درویشان^(۶) است و درویشان صابر هم‌نشینان خدای تعالی باشند روز قیامت»^(۷).

هرکس که به بینوایان و مستمندان توجه نکند از شخصیت والایی برخوردار نخواهد بود.

۱- جمع وافد گروه و هیئت اعزامی به نزد پادشاه و فرمانروا.

۲- ظرف سفالی بزرگی که در آن آب یا سرکه یا چیز دیگر بریزند.

۳- منبع مذکور/۲۲۱.

۴- (ی) در بودندی نشانه ماضی استمراری است یعنی می بودند.

۵- منبع مذکور/۲۸۵.

۶- بی نوایان و تهیدستان.

۷- منبع مذکور/۴۵۳.

۵- بانگ بر آوردن عمر به هنگام خطبه نماز جمعه

عمر در میان خطبه روز جمعه بانگ بر می‌آورد: «یا ساریه الجبل» یعنی ای ساریه (فرمانده سپاه اسلام در ایران) به کوه توجه کن و ساریه متوجه می‌شود که سپاه ایران می‌خواهد از پشت کوه به آنان حمله کند و نقشه دشمن خنثی می‌گردد. «از امیرالمومنین عمر رضی الله عنه درست است که او گفت: یا ساریه الجبل در میان خطبه روز جمعه و رسیدن آواز عمر به ساریه در آن وقت تا از عدو پرهیز کرد و بر کوه شد در آن ساعت»^(۱).

عثمان بن عفان رضی الله عنه

۱- روایت انس بن مالک در شأن عثمان رضی الله عنه

مؤمن، دارای قوه فراست و تیز هوشی است و در لابلای قضایا و رخدادها حقایق را در می‌یابد:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کنند که گفت: اندر نزدیک عثمان بن عفان رضی الله عنه شدم رضی الله عنه،^۲ و اندر راه زنی دیده بودم، اندر وی نگریستم. عثمان رضی الله عنه گفت: از شما کس بود که درآید و آثار زنا بر وی پیدا باشد؟ من گفتم: وحی به تو آمد از پس پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم؟ گفت: نه و لیکن بدانند به برهان و فراست راست ^۳.

۲- دیدن مالک بن انس در خواب

مالک بن انس را به خواب دیدند گفتند: خدای با تو چه کرد؟ گفت: خدای مرا بیامرزد به آن کلمه که عثمان بن عفان رضی الله عنه گفتی چون جنازه دیدی، سبحان الحی الذی لا یموت»^(۴).

۱- منبع مذکور/۶۲۸-۶۲۹.

۲- رفتم.

۳- منبع مذکور/۳۸۰-۳۸۱.

۴- منبع مذکور/۷۰۸.

۳- احترام عثمان بن عفان نزد پیامبر ﷺ

روایت کنند از پیغمبر ﷺ که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نزدیک او بودند پای دراز کرده بود عثمان در آمد پای بر کشید بپوشید و گفت: شرم نداری از مردی که فرشتگان آسمان از وی شرم دارند»^(۱).

علی بن ابی طالب رضی الله عنه

۱- سادات مردمان اندر دنیا جوانمردانند

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه کَرَمَ اللهُ وَجْهَهُ گوید: «سادات مردمان اندر دنیا جوانمردانند، و سادات مردمان اندر آخرت پرهیزگاراند»^۲. آری تنها ملاک رستگاری در قیامت پرهیزگاری و تقوا است.

۲- شکر و صبر علی

آدمی باید در تمام لحظات زندگی سپاسگذار نعمت‌های الهی باشد و در برابر ناملایمات و سختی‌های روزگار صبر پیش گیرد:

گویند علی رضی الله عنه مرتضی رضی الله عنه کَرَمَ اللهُ وَجْهَهُ گفت: «الهی مرا نعمت دادی شکر تو نکردم و بلا بر من نهادی صبر نکردم، بلا دائم نکردی، الهی از کریم چه آید مگر کرم»^۳.
علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: «صبر از ایمان به جای سرشت از تن»^۴.

۳- بخشش و جوانمردی علی رضی الله عنه

روایت کنند که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه کَرَمَ اللهُ وَجْهَهُ غلامی را بخواند نیامد، دیگر بار بخواند، هم نیامد دیگر را بخواند، نیامد، علی بر پای خاست آمد او را دید، پشت باز گذاشته

۱- منبع مذکور/۴۸۳.

۲- منبع مذکور/۱۶۴.

۳- منبع مذکور/۲۶۶.

۴- منبع مذکور/۲۷۹.

گفت: «ای غلام آواز من نشنیدی که چندین بار ترا خواندم؟ گفت: شنیدم، گفت: پس چرا نیامدی؟ گفت: کریمی تو دانستم، ایمن بودم از عقوبت تو، کاهلی کردم نیامدم، گفت: برو که ترا آزاد کردم از بهر خدای عزّوجلّ»^۱.

۴- جود و سخای علی علیه السلام

روزی امیرالمؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه بگریست گفتند: چراست این گریستن؟ گفت: هفت روز است تا هیچ مهمان به خانه من نیامده است ترسم که خدای عزّوجلّ مرا خوار بگردست»^۲.

۵- بهشت، مشتاق علی است

واندر خبر همی آید که بهشت مشتاق است به سه کس: به علی و عمّار و سلمان رضی الله عنهم اجمعین^۳.

۶- ادراک و بینش معنوی علی علیه السلام

از رُویم حکایت کنند که گفت: «از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام حکایت کنند که آواز ناقوس^۴ به گوش وی آمد، یاران را گفت: دانید که این ناقوس چه می گوید؟ گفتند: ندانیم، گفت: می گوید: سبحان الله حَقًّا أَنَّ الْمَوْلَى صَمَدٌ بَقِيٌّ»^۵.

۷- پند دادن علی در خواب به بشر بن الحارث

بشر بن الحارث گوید که: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به خواب دیدم گفتم: یا امیرالمؤمنین مرا پندی ده، گفت: چه بود شفقت نمودن توانگران بر درویشان برای

۱- منبع مذکور/۳۹۴.

۲- منبع مذکور/۴۱۴.

۳- منبع مذکور/۵۸۲.

۴- زنگ بزرگ کلیسا، نواقیس جمع آن است.

۵- در حقیقت خداوند پاک است و مولی بی نیازی است جاویدان. منبع مذکور/۶۱۶.

خدای و نیکوتر از آن تکبر درویشان بر توانگران به ایمنی به خدای، گفتم: یا امیرالمؤمنین زیادت کن، این بیتها بگفت:

قَدْ كُنْتَ مَيْتًا فَصِرْتَ حَيًّا وَ عَنِ قَرِيبٍ تَصِيرُ مَيْتًا
عَزَّ بَدَارُ الْفَنَاءِ بَيْتًا فَابْنِ بَدَارِ الْبَقَاءِ بَيْتًا^(۱)

۱- منبع مذکور/۷۰۶. مرده ای بودی و زنده شدی و بزودی می میری. در جهانی فانی خانه ای ارجمند شد پس خانه ای را در دار آخرت بساز.

و- ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری الغزنوی (۴۶۵)

ابوالحسن هجویری عارف سوخته دل و گوهر شناس دریای معرفت در اواخر قرن چهارم (معاصر ابوسعید ابو الخیر - ۳۵۷-۴۴۰ هـ) به دنیا آمد و به احتمال قوی در سال ۴۶۵ یا کمی بعد از آن وفات یافت:

گروهی او را «پیر هجویر»، «سید هجویر» و جماعتی «جُلّابی» یا «هجویری» یا «غزنوی» خوانده‌اند.

هجویری از امام ابوحنیفه تقلید می‌کرد و در تصوّف از جنید بغدادی پیروی می‌نمود. کتاب ارزشمند «کشف المحجوب» که اثر گرانبهای اوست، گویا در سال (۴۳۵ هـ) در لاهور نوشته شده و در حدود سال (۴۴۲ هـ) به پایان رسیده است. این کتاب از قدیمی‌ترین کتاب‌هایی است که در تصوّف اسلامی به زبان فارسی به رشته تحریر درآمده است.

آنچه که در سطرهای بعد می‌آید، نقل یا اقتباسی از کتاب مذکور است:

ابوبکر صدیق

۱- ابوبکر صدیق امام اهل طریقت

هجویری برای اثبات مشرب تصوّف و عرفان به زندگی اکابر صحابه رسول خدا ﷺ توسّل می‌جوید؛ از جمله در بیتی می‌گوید:

إِنَّ الصِّفَا صِفَةُ الصِّدِّيقِ إِنَّ أَرْدَتَّ صَوْفِيًّا عَلَيَّ التَّحْقِيقِ^۱.

۱- در حقیقت، صفا صفت صدیق (ابوبکر) است، اگر می‌خواهی صوفی حقیقی باشی.

از آنچه صفا را اصلی و فرعی است؛ اصلش انقطاع دلست از اغیار و فرعش خلوّ دست از دنیای غدا و این هر دو صفت صدیق اکبرست، ابوبکر عبدالله بن ابی قُحافه رضی الله عنه از آنچه امام اهل این طریقت وی بُود^۱.
به اعتقاد شیخ هجویری ابوبکر صدیق سر سلسله صدیقان مسلک تصوّف است.

۲- امام هجویری، ابوبکر را چنین می ستاید

«امام و سید اهل تجرید^۲، و پیشوای ارباب تفرید و از آفات نفسانی بعید، ابوبکر بن عبدالله بن عثمان الصدیق رضی الله عنه کی^۳ ویرا کرامات مشهورست و آیات و دلایل ظاهر اندر معاملات و حقایق...»^۴.

۳- مناجات ابوبکر رضی الله عنه

ابوبکر در مناجاتش می گفت: «اللّٰهُمَّ اَبْسُطْ لِي الدُّنْيَا وَ زَهِّدْنِي فِيهَا» «گفت: دنیا بر من فراخ گردان آنگاه مرا از آفت آن نگاه دار» و اندر تحت این، رمزیت یعنی نخست دنیا بده تا شکر کنم آنگاه توفیق آن ده تا از برای تو دست از آن بردارم و روی از آن بگردانم تا هم درجه شکر و انفاق یافته باشم و هم مقام صبر و تا اندر فقر مضطر نباشم کی فقر مرا به اختیار باشد^۵.

در دعای صدیق به رازی دست می یابیم که حلقه اتصالی است بین فقر و غنا، و فقر اختیاری و اجباری، و دیباچه ای است بر کتاب حیات!

۱- کشف المحجوب / ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی / تصحیح استاد محقق زنده یاد، و-

ژوکوفسکی به اهتمام قاسم انصاری / کتابخانه ظهوری ۱۳۵۸ / صفحه ۳۵.

۲- تزکیه نفس و توجه به عالم غیر ماده.

۳- که، رسم الخط آن زمان است.

۴- منبع مذکور / ۷۸.

۵- منبع مذکور / ۸۰.

آری آنگاه که مال به آدمی روی می‌آورد و نتواند او را در اسارت خویش به زنجیر کشد، حاضر می‌شود که بلال حبشی برده هم فکر را به بهای گزافی بخرد و او را اذیت و آزار نجات دهد و خود را به بلندترین مرتبه انفاق برساند.

تاریخ اسلام از گذشت‌ها و بخشش‌های ابوبکر سخن‌ها دارد.

۴- در زمینه خطبه خلافت صدیق چنین می‌گوید

ژهری از وی (ابوبکر) روایت کرد که چون وی را به خلافت بیعت کردند وی رضی الله عنه بر منبر شد، و خطبه کرد و اندر میان خطبه گفت: «والله ما كنت حريصاً على الإمارة يوماً ولا لئيلة قط ولا كنت فيها راعياً ولا سألتها الله قط في سراً ولا علانية ولا لي في الإمارة من راحة»^۱.

«به خدا سوگند که هرگز روز و شبی آزمند فرمان‌روایی نبودم و به آن تمایل نداشتم و هیچگاه در پنهان و آشکار آن را از خدا نخواستام و در فرمانروایی آسایشی ندارم». سپس هجویری ادامه می‌دهد: «و چون بنده را از خدای عز و جل به کمال صدق برساند و به محل تمکین مکرّم گرداند منتظر وارد حقّ باشد تا بر چه صفت آید وی بر آن می‌گذرد، اگر فرمان آید فقیر باشد و اگر فرمان باشد امیر باشد، اندرین تصرف و اختیار نکند چنانکه صدیق رضی الله عنه اندر ابتدا کرد»^۲.

رضا، هم در عرفان و تصوف تسلیم شدن در برابر اراده و فرمان مشیت حقّ است تسلیم شدن به معنی عدم کارایی نیست چنانکه صدیق هیچگاه در انجام دستورات الهی و اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نکرد.

۱- رفت.

۲- منبع مذکور/۸۱.

۳- الهام.

۴- منبع مذکور/۸۱.

۵- خواب نوفل بن حیّان

نوفل بن حیّان وفات آمد، من^۱ به خواب دیدم که قیامتستی و جمله خلق اندر حسابگاهندی، پیغمبر را دیدم مُشَمَّر^۲ ایستاده بر حوض خود و بر راست و چپ وی مشایخ دیدم ایستاده، پیری را دیدم نیکو روی و بر سر، موی سفید و خدّ^۳ بر خدّ پیغمبر نهاده و اندر برابر وی نوفل را دیدم ایستاده، چون مرا بدید بسوی من آمد و سلام گفت. وی را گفتم: مرا آب بده. گفت: تا از پیغمبر ﷺ دستوری خواهم، پیغمبر ﷺ به انگشت اشارت کرد تا مرا آب داد. من از آن آب بخوردم و مر اصحاب خود را بدادم کی^۴ از آن جام هیچ کم نگشته بود. گفتم: یا نوفل بر راست پیغمبر آن پیر کیست؟ گفت: ابراهیم خلیل الرحمن و دیگر ابوبکر صدیق^۵.

۶- بخشش ابوبکر رضی الله عنه

در احادیث نبوی از صدق و بخشش و پرهیزگاری ابوبکر، سخن‌ها رفته است، از جمله که تمام دارایی خود را بخشید و چیزی برای عیال و فرزندان باقی نگذاشت و هنگامیکه رسول خدا از او پرسید: برای عیالت چه گذاشتی؟ گفت: خدا و رسول خدا. ابوبکر صدیق رضی الله عنه صاحب صحو^۶ بود، آفت قبض دنیا بدید و ثواب ترک آن معلوم کرد، دست از آن برداشت تا پیغمبر ﷺ گفت: عیال را چه ماندی؟ گفت: خدای و رسول وی^۷.

۱- هجویری.

۲- آماده.

۳- رخسار، گونه.

۴- که.

۵- منبع مذکور/ ۱۱۵-۱۱۶.

۶- بیداری بعد از محو و یکی از اصطلاحات تصوّف است.

۷- منبع مذکور/ ۲۸۹.

۷- آهسته نماز خواندن ابوبکر رضی الله عنه

صدیق به هنگام نماز شب آیات و اوراد را آهسته می‌خواند و عُمَر رضی الله عنه نماز را با صدای بلند انجام می‌داد، پیامبر صلی الله علیه و آله عَلت را از هر دو پرسید، ابوبکر گفت: «آنکس که با او مناجات می‌کنم صدایم را می‌شنود. و عمر گفت: خفتگان را بیدار می‌کنم و شیطان را می‌رانم.

رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: بر تو باد یا ابوبکر که بلندتر خوانی. و عُمَر را گفت: تو نرم تر خوان مر ترک عادت را»^۱.

عمر بن خطاب رضی الله عنه

۱- ساده زیستن و دادگری عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه از ساده پوشان و دادگران تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام است، بگونه‌ای که قوه ادراک، تیز هوشی، مدیریت، صلابت، ژرف اندیشی و عدالت خواهی او کم نظیر می‌باشد. در همان زمانی که بر منطقه وسیعی از جهان حکومت می‌کرد، به اندازه کفافش از بیت المال استفاده نمی‌نمود و چندین رقعہ و پینه بر جامه‌اش بود: و از عمر خطاب رضی الله عنه می‌آید که: «وی مرقعه داشت سی پیوند بر آن گذاشته و هم از عُمَر می‌آید رضی الله عنه که گفت: بهترین جامه‌ها آن بود که مؤنت^۲ آن کمتر بود»^۳.

۲- حق بر زبان عمر جاری می‌شود

در روایت آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الْحَقُّ يَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ» حق بر زبان عمر سخن می‌گوید. و نیز گفت: «قَدْ كَانَ فِي الْأُمَّةِ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي فَعُمَرُ».

۱- منبع مذکور/۳۹۲.

۲- مؤنت، مؤونه، خواربار، بار و گرانی، بها، نفقه عیال.

۳- منبع مذکور/۵۰.

اندر اَمْتان پیشین «مُحَدَّثَان» بودند و اگر درین اَمْت باشد، عمر است». از وی می‌آید کی گفت: «الْعَزْلَةُ رَاحَةٌ مِنْ خُلْطَاءِ السُّوءِ» «عزلت راحت بُود از همنشینان بد»^۱.
 مُحَدَّثَان کسانی هستند که استعداد ویژه‌ای برابر امور معنوی دارند و قلبشان مرکز الهامات و واردات معنوی است و از جهان‌های ماوراء حسّ خبر می‌دهند.

۳- خلوت گزیدن عمر بن خطاب رضی الله عنه

هجویری درباره خلوت گزیدن عمر بن خطاب می‌گوید:

«آنگاه این کس اگر چه در میان خلق بُود، از خلق وحید بُود و همّتش ازیشان فرید بُود و این مقامی بس عالی و بعید بُود و راست این صفت عمر بود. کی^۲ از راحت عزلت نشان داد و وی به ظاهر اندر میان ولایت امارت و خلافت بود، و این دلیل واضح است کی اهل باطن اگرچه به ظاهر با خلق آمیخته باشند دلشان به حق آویخته باشد و اندر جمله حال بدو راجع باشند»^۳.

آنچه که در زمینه خلوت و عزلت قابل ذکر است این است که، انسان والا کسی است که در میان جامعه زیست نماید و با مردم روبرو شود و خود را با گناهان و معاصی الهی آلوده نکند و دل را به خالق بسپارد و از دامهای شیطان و نفس نهراسد و پیکار میدان نبرد با عوامل منفی وجود گردد.
 روش عمر این بود، و روش همه معرفت شناسان خطّه تاریخ نیز چنین بوده است و خواهد بود.

۴- امام حسین و عمر

هجویری داستانی را بیان می‌کند که خطّه السیر معرفتی و تربیتی مربیان و پدران و مادران مسلمان و غیر مسلمان است به این صورت که روزی عمر می‌بیند که امام حسین رضی الله عنه بر

۱- منبع مذکور/۸۱.

۲- منبع مذکور/۸۲.

۳- منبع مذکور/۸۲.

پشت پیامبر ﷺ سوار شده است و ریسمانی در دهان رسول اکرم می‌باشد. عمر می‌گوید: «نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ» پیغمبر گفت: «نِعْمَ الرَّكْبُ هُوَ يَا عُمَرُ!». آری! چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

۵- شیطان اسیر عمر است

پیر هجویر به موضوع غلبه شیطان بر انسان اشاره می‌کند که همیشه در حوزه سيطرة ابلیس قرار می‌گیرد و جز بندگان صالح خدا کسی توانایی رهایی از این اسارت را ندارد و به حدیث نبوی زیر استناد می‌نماید:

پیغمبر ﷺ گفت: «مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ غَلَبَهُ شَيْطَانُهُ إِلَّا عُمَرُ فَإِنَّهُ غَلَبَ شَيْطَانَهُ» «هیچکس نیست کی نه شیطان وی را غلبه کردست، (یعنی هوای هر کسی مر ایشان را غلبه کردست) إِلَّا عُمَرُ ﷺ که وی مر هوای خود را غلبه کردست»^۱. یعنی همه انسان‌ها در تیر رس شیطان قرار می‌گیرند و (اکثراً) مغلوب می‌شوند و عُمَر شیطان و هوای نفسانیش را به بند می‌کشد.

۶- ازدواج عُمَر با «أم کلثوم» دختر «علی بن ابی طالب»

در کشف المحجوب چنین آمده است:

«و اندر خبرست کی عمر بن خطاب ﷺ مر ام کلثوم را دختر فاطمه بنت محمد مصطفی ﷺ خطبه کرد از پدرش علی ﷺ، علی گفت: او پس خردست و تو مردی پیری و مرا نیت است که به برادر زاده خودش^۳ دهم (عبدالله بن جعفر) عمر پیغام فرستاد یا ابالحسن! اندر جهان زنان بسیارند بزرگ و مراد من از ام کلثوم اثبات نسل است نه دفع

۱- منبع مذکور/ ۸۸، «یا اباعبدالله! بهترین شتر، شتر توست!» پیامبر فرمود: «ای عمر! بهترین سوارکار اوست!». «با

اباعبدالله» ممکن است حسین ﷺ بوده باشد.

۲- منبع مذکور/ ۲۶۲.

۳- خودش به معنی خودم.

شهوة لِقَوْلِهِ ﷺ «كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ يَنْقَطِعُ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي»^۱. کونون مرا سبب هست بایدم تا نسب نیز با آن یار باشد با هر دو طرف به متابعت وی محکم گردانیده باشم. علی ﷺ وی را بدو داد و زید بن عُمَر ﷺ از وی بیامد»^۲.

۷- چگونگی مسلمان شدن عمر بن خطاب ﷺ

عمر بن الخطاب ﷺ بشنید کی خواهر و دامادش مسلمان شدند، قصد ایشان کرد با شمشیر آخته و مر قتل ایشان را ساخته و دل از مهر ایشان پرداخته، تا حق تعالی لشکری را از لطف اندر زوایاء سوره (طه) به کمین نشانده تا به در سرای آمد. و خواهرش می خواند:

﴿طه ۱۰﴾ مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْفُرَّاءَ أَنْ لَتَسْقَىٰ ﴿۱۰﴾ إِلَّا تَذَكْرَةً لِمَنْ تَحَنَّنَىٰ ﴿۱۱﴾

(طه: ۱-۳)^۳

جانش صید دقایق آن شد و دلش بسته لطف آن گشت طریق صلح جست و جامه جنگ برکشید و از مخالفت به موافقت آمد»^۴.

آیات شیوا و بلیغ و دل انگیز سوره مبارکه (طه) چنان در دل عُمَر تأثیر شگرفی می گذارد که ناگهان آن همه دشمنی به علاقه و ایمان تبدیل می شود و به حضور رسول گرامی می رود و ایمان می آورد.

۸- عمر و وفات پیامبر ﷺ

هنگام وفات پیامبر اسلام ﷺ همه اصحاب، بسیار ناراحت و غمگین بودند بگونه ای که سر از پا نمی شناختند. و عمر ﷺ شمشیر برکشید کی هر که گوید: محمد بمرد سرش

۱- هر سبب و نسبی قطع می شود جز سبب و نسب من.

۲- منبع مذکور/۴۷۱.

۳- «طه! قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را در رنج افگنی مگر اینکه تذکری است برای کسی که از خدا می

ترسد».

۴- منبع مذکور/۵۱۲-۵۱۱.

ببرم، صدیق اکبر بیرون آمد و آواز بلند برداشت و گفت: «أَلَا مَنْ عَبْدَ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ وَمَنْ عَبْدَ رَبِّ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ حَيٌّ لَا يَمُوتُ»^۱. و آنگه برخواند: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ (آل عمران: ۱۴۴)^۲
 غم ساکت شد و دیگر چیزی نگفت.

عثمان بن عفان رضی الله عنه

۱- منقبت عثمان بن عفان رضی الله عنه

هجویری در ستایش و منقبت عثمان بن عفان رضی الله عنه ضمن آوردن القاب و عناوین معنوی به جریانی تاریخی اشاره می‌کند که بسیاری از شک‌ها و تردیدها را بر می‌دارد، که چرا خلیفه برای دفاع از خود، از نیروی حکومتی استفاده نکرد؟ و چگونه بنی هاشم که مدافع خلیفه بودند، بر ضد شورشیان برنخاستند و با آنان نجنگیدند؟! و نیز گوهر گنج حیا و اُعد اهل صفا و متعلق درگاه رضا و مُتَوَلّی و متمکن بر طریق مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و ابوعمر و عثمان بن عفان رضی الله عنه کی وی را فضائل هویدا است و مناقب ظاهراند کُل معانی و عبدالله بن رباح و ابوقتاده رضی الله عنه روایت آرند کی: روز حرب الدار ما به نزدیک عثمان رضی الله عنه چون غوغا در درگاه وی جمع شدند، غلامان وی سلاح برداشتند. عثمان گفت: هرکه سلاح بر نگیرد از مال من آزادست و ما از ترس خود بیرون آمدیم»^۳.

۱- هر کس محمد را عبادت می‌کند محمد مرد و هر کس پروردگار محمد را می‌پرستد او زنده است و نمی‌میرد.

۲- «و محمد جز پیامبری نیست که پیامبران پیشین قبل از او در گذشتند آیا اگر بمیرد یا کشته شود به پیش از اسلام بر می‌گردد؟!»

۳- منبع مذکور/ ۸۳-۸۲.

۲- حسن بن علی رضی الله عنه نزد خلیفه می‌رود

حسن بن علی رضی الله عنه نزد خلیفه می‌رود و از او می‌خواهد که اجازه دهد تا با شورشیان بجنگد، و خلیفه به او می‌گوید: «یا ابنِ أُخِی ارجع واجلس فی بیتک حتی یأتی اللهُ بأمره فلاحاجة لنا فی إهراقِ الدماء.»

«ای برادرزاده باز گرد و اندر خانه خود بنشین تا فرمان خداوند و تقدیر او چه باشد کی ما را به خون ریختن مسلمانان حاجت نیست» و این علامت تسلیم است اندر حال ورود بلا اندر درجه خلّت^۱، چنانکه نمرود آتش برافروخت و ابراهیم را صلی الله علیه و آله اندر پله منجنیق نهاد. جبرئیل صلی الله علیه و آله آمده و گفت: «هل لك من حاجة؟^۲ أما إليك فلا»^۳، گفت: پس از خدای بخواه گفت: «حسبی من سؤالی علمُهُ بحالی».

مرا آن بس کی او می‌داند کی به من چه می‌رسد و او به من دانتر از من به من، او داند کی صلاح من در چیست. پس عثمان به جای خلیل و غوغا به جای آتش و حسن به جای جبرئیل اما ابراهیم را صلی الله علیه و آله از بلا نجات و عثمان را رضی الله عنه اندر بلا هلاک و نجات را تعلق به بقا بود و هلاک را به فنا»^۴. مرحوم استاد ابوالاعلی مودودی در «خلافت و ملوکیت» می‌گوید که: عثمان از نیروی دفاعی دارالخلافة استفاده نکرد تا به زمامداران بعد از خود نشان دهد که خلیفه برای حفاظت از خود به قوه قهریه متوسل نشود، و حاکم اسلامی نباید نیروی سرکوبگر و ضد مردمی را به کار برد.

۱- دوستی.

۲- احتیاجی داری؟

۳- اما به تو احتیاجی ندارم

۴- منبع مذکور/ ۸۴-۸۳.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه

۱- علی، اسدالله، حیدر کرآر و اسوه فضیلت

علی، اسدالله، حیدر کرآر، ابوتراب و ابوالحسن شیر میادین شجاعت و اسوه فضیلت و پرهیزگاری و مرد تاریخ گذشت و نصفت است «وَمِنْهُمْ عَمَّ زَادَهُ مُصْطَفَىٰ وَ غَرِيقُ بَحْرِ بِلَا وَ حَرِيقُ نَارِ وَلَا^۱ و مقتدای اولیا و اصفیا ابوالحسن علی بن ابی طالب کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ^۲ و او را اندرین طریقت شأنی عظیم و درجتی رفیع است. و اندر دَقَّت عبارت از اصول حقایق حظی تمام داشت تا حدی کی جنید رضی الله عنه گفت: «شَيْخُنَا فِي الْأَصُولِ وَالْبَلَاءِ عَلِيُّ الْمُرْتَضَىٰ» شیخ ما اندر اصول و اندر بلا کشیدن، علی مرتضی رضی الله عنه است^۳.
در تصوف، همه خرقة پوشان و پاکبازان سلوک خود را به علی نسبت می دهند و گروهی نیز مانند نقشبندیه از ابوبکر صدیق پیروی می نمایند.

۲- توصیه علی به یکی از مسلمانان

یکی به نزدیک وی (علی) آمد، کی ای امیرالمؤمنین مرا وصیتی بکن، و وی گفت: «لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شَعْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ، فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، فَمَا هُمْكَ وَشَعْلُكَ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ».
«نگر تا شغل زن و فرزند را مهمترین اشغال خود نگردانی کی اگر ایشان از دوستان خدایند صلوات الله علیهم وی دوستان خود را ضایع نگرداند و اگر دشمنان خدایند عَزَّ وَجَلَّ اندوه دشمنان خدای چه می داری»^۴.

۱- ولایت و دوستی با خدا

۲- خداوند رخسارش را گرمی داشت (زیرا هیچگاه در برابر بت سجده نکرد).

۳- منبع مذکور/۸۴.

۴- منبع مذکور/۸۴.

۳- علی، دل شناس و مؤحد کامل

علی، دل شناس و مؤحد کاملی است و بی نیازی را در غنای قلب می‌داند نه تجملات و زرق و برق و کاخ و امارات دنیوی:

علی گفت کَرَّمَ اللهُ مِرَّ سَائِلِي رَا كِي^۱ از وی پرسیده بود، که پاکیزه‌ترین کسب‌ها چیست؟ گفت: «غِنَاءُ الْقَلْبِ بِاللَّهِ» و هر دل که به خدای تعالی توانگر باشد، نیستی دنیا وی را درویش نگرداند و هستی آن شادی نیاردش^۲.

۴- عرفان علی

عرفان علی، عرفان اتّصالی است آن چنانکه می‌فرماید: «لَا أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» و خدایی را که نبیند پرستش نمی‌کند و خدا را به خدا می‌شناسد، چون امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را پرسیدند از معرفت گفت: «عَرَفْتُ اللَّهَ بِاللَّهِ وَعَرَفْتُ مَا دُونَ اللَّهِ بِنُورِ اللَّهِ». خداوند را عزّ وجلّ بدو شناختم و جز خداوند را به نور او شناختم^۳.

۵- نماز علی

علی در نماز آن چنان خضوع و خشوع داشت که برای امثال ما قابل تصوّر نیست، نمازی با راز و نیاز و اتّصال وجود به دریا، نه اتّصال ذاتی بلکه کسب و ارادت و الهامات معنوی و فیوضات ربّانی.

و چون امیرالمؤمنین علی (کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ) قصد نماز کردی مویهای وی از جامه وی بیرون کردی و لرزه بر وی افتادی و گفتی: آمد وقت امانتی که آسمانها و زمینها از حمل آن عاجز آمدند^۴.

۱- که

۲- منبع مذکور/ ۸۵.

۳- منبع مذکور/ ۳۴۴.

۴- اشاره به آیه ۷۲/ احزاب: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا آلُ نَسْنُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» ﴿۷۲﴾ ما بر آسمانها و زمین و

۶- علی، جواد امت و کریم تاریخ عمل است

علی، جواد امت و کریم تاریخ عمل است، هرگز به دنیا و ارزشهایش دل نمی‌بست و آسان می‌بخشید. آری آن آسوه نیکو، بخشنده است و زکات بر بخشنده جایز نیست زیرا هرچه دارد در طبق اخلاق نهاده است چنانکه خود می‌فرماید:

فَمَا وَجِبَتْ عَلَيَّ زَكَاةُ مَالٍ وَهَلْ يَجِبُ الزَّكَاةُ عَلَيَّ جَوَادٍ

«پس مال کریمان مبذول باشد و خونشان هدر، نه به مال بخیلی کنند و نه بر خون!»^۱.

آنچه در باره امیرالمؤمنین علی گفته شود مانند داستان قطره و دریاست و ما قطراتی بر ساحل وجود او.

کوها امانت را عرضه کردیم. همه از تحمل آن امتناع ورزیده ترسیدند تا انسان بپذیرفت و انسان بسیار ستمکار

و نادان بود. منبع مذکور/۳۸۷.

۱- منبع مذکور/۴۰۶.

ز: امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵)

امام ابو حامد محمد غزالی عارف و دانشمند و نویسنده توانای قرن پنجم هجری یکی از درخشانترین چهره‌های معرفتی جهان اسلام است. این دانشمند آثار فراوانی به زبان عربی دارد که از آنهاست: «إحياء علوم الدين»، «المستصفى»، «الْمُنْقِذُ مِنَ الضَّلَالِ»... و «کیمیای سعادت».

۱- کیمیای سعادت و خلفای راشدین

غزالی مختصری از کتاب إحياء را به فارسی ترجمه کرد و آن را «کیمیای سعادت» نامید، این عارف بزرگ در کیمیای سعادت در باره خلفای راشدین چنین می‌گوید: «علی رضی الله عنه چون در نماز خواستی شد، لرزه بر وی افتادی و گونه بر وی بگشتی، و گفتی: آمد وقت امانتیکه بر هفت آسمان و زمین عرضه کردند و ایشان طاقت آن را نداشتند»^۱.

نماز علی اتصال به انوار فیض الهی، و قرارگرفتن در دایره عبودیت و فراموش نمودن خویشتن است. در عبارتی زندگی بی پیرایه عمر رضی الله عنه و جامه پینه بسته‌اش را چنین توصیف می‌کند:

«اول مرقع دار عمر بود رضی الله عنه که بر جامه وی چهارده پاره بر دوخته بود»^۲.

غزالی می‌خواهد به زمامداران مسلمانان و حکومتیان و مدعیان مسند نشین بگوید که: اول شرط زمامداری و حکومت، استفاده از حد اقل امکانات است. در آداب تلاوت قرآن به دو موضوع زیر اشاره می‌کند که: «و رسول الله صلی الله علیه و آله بر ابوبکر بر گذشت، نماز می‌کرد به شب و قرآن آهسته می‌خواند، گفت: «چرا آهسته می‌خوانی؟ گفت: آنکه با

۱- کیمیای سعادت - امام محمد غزالی - به تصحیح احمد آرام - چاپ دوازدهم ۱۳۶۱ - صفحه ۱۶۱.

۲- مأخذ مذکور/جلد دوم/۶۴۰.

وی می‌گویم می‌شنود؛ و عمر را دید به آواز می‌خواند، گفت: چرا آواز می‌خوانی؟ گفت: خفته را بیدار می‌کنم و شیطان را دور کنم، گفت: هر دو نیکو کردید»^۱.

در این دوگانگی قرآن خواندن و انجام نماز، نیت آدمی نقش اصلی دارد. شقیق بلخی عارف مشهور نزد هارون الرشید خلیفه عباسی رفت و هارون به او گفت: «توئی شقیق زاهد؟ گفت: شقیق منم اما زاهد نه! گفت: مرا پند ده، گفت: خدای تعالی ترا به جای صدیق^۲ نشانده است، و از تو صدق در خواهد چنانکه از وی، و به جای فاروق^۳ نشانده است، و از تو فرق در خواهد میان حق و باطل چنانکه از وی، و به جای ذوالنورین^۴ نشانده است، و از تو شرم و کرم در خواهد چنانکه از وی، و به جای امیرالمؤمنین علی مرتضی^۵ بنشانده است و از تو علم وجود و عدل در خواهد چنانکه از وی...»^۶.

غزالی علاوه بر بیان شاخصهای خلفا، تصویری را از عارفی از بند اوهام نفس رسته نشان می‌دهد که شکوه و هیبت هارون او را از گفتن حقایق و پند دادن به خلیفه باز نمی‌دارد.

علی مرز بین زاهد و غیر زاهد را، در انجام کار برای خداوند می‌داند.

«و برای این گفت علی مرتضی^۵: «اگر کسی هرچه روی زمین مالست به دست آوردی زاهدست اگرچه توانگرترین خلقست، و اگر به ترک همه بگویدی- و نه برای حق تعالی است - وی زاهد نیست»^۶.

۱- مأخذ مذکور/جلد اول/۲۰۰.

۲- ابوبکر رضی الله عنه.

۳- عمر رضی الله عنه.

۴- عثمان رضی الله عنه.

۵- مأخذ مذکور/جلد اول/۴۱۶.

۶- منبع مذکور/جلد دوم/۵۵۶.

در کلام علی، پیام ارزشمند اقتصادی نهفته است؛ که مسلمان وارسته کوشش کند که خود و جامعه مسلمانان را از فقر اقتصادی و سختی معیشت نجات دهد، تا از زنجیر اسارت‌بار بیگانگان آزاد شوند.

بزرگان هیچگاه خودبین نبوده و چنان تحت تأثیر آیات قرآن و مظاهر خلقت قرار گرفته که چه شبها و روزها با اندوه و غم سرنوشت ساز زیسته‌اند:

«بدانکه چون صدیق رضی الله عنه^۱ با بزرگی وی مرغی را دیدی گفتی: کاشکی من تو بودمی... و عمر رضی الله عنه گاه بودی که آیت قرآن بشنیدی بیفتادی و از هوش بشدی و چند روز مردمان به عیادت وی رفتندی، و بر روی او دو خط سیاه بودی از گریستن، و گفتی: کاشکی هرگز عمر را مادر نزادی، و یک راه به در سرایی بگذشت، یکی قرآن همی خواند در نماز اینجا رسیده بود: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴾ (طور: ۷)^۲، از ستور خویشتن در افگند از بی طاقتی و وی را به خانه بردند، یک ماه بیمار بود که کسی سبب بیماری وی ندانست»^۳.

غزالی تصویری می‌آفریند که مرز میان اعتقاد و عمل را به هم نزدیکتر می‌کند، و با آوردن این رنگ آمیزی‌های زیبا، شکستن بت «خودبینی» و تمسک به قرآن را دو عامل مهم و حرکت آفرین حیات مؤمن به شمار می‌آورد. در مذمت دنیا و لذت‌گرایی می‌گوید: «زید بن ارقم همی گوید: با ابوبکر رضی الله عنه بودم، وی را آب آوردند، با انگبین شیرین کرده، چون به دهان نزدیک برد باز گرفت و بگریست بسیار چنانکه همه بگریستیم، چون خاموش شد دلیری نیافت کسیکه پرسیدی، چون چشم بسترد گفتند: یا خلیفه رسول الله چه بود؟ گفت: یک روز با رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، دیدم که به دست چیزی را از خود دور همی کرد- و هیچ چیز ندیدم - گفتم: یا رسول الله آن

۱- ابوبکر رضی الله عنه

۲- هر آینه عذاب پروردگارت شدنی است.

۳- منبع مذکور/ ۷۱۶.

چیست؟ گفت: دنیاست که خویشان را بر من عرضه همی کند، باز آمد و گفت: اگر تو جستی از من، کسانی که پس از تو باشند نجهند، اکنون ترسیدم که دنیا مرا یافت، ترک کردم و بگریستم»^۱.

گرچه غزالی در این موارد، سندی را ارائه نداده است ولی ما حاصل پیام او این است که: دل بستن به دنیا آدمی را به بند می‌کشد و نمی‌گذارد، شخصیت و هویت اصلی انسان بر وجود مادیش فرمانروایی کند و گاهی چنان دستخوش امیال شهوانی و آرزوهای نفسانی می‌گردد که از حیوان پست‌تر می‌شود. توکل، عامل ارزشمندی در پیکار سرنوشت آفرین انسانی است و دوری از اسباب ظاهر و شرایط و عوامل نامناسب مخالف توکل نیست.

«عمر رضی الله عنه به شام می‌رفت، خبر رسید که آنجا طاعون عظیم است، گروهی گفتند: نرویم، گروهی گفتند: از قَدَرِ حَذَرِ نکنیم، عمر گفت: از قَدَرِ خدای به قدر خدای گریزیم»^۲، و گفت: اگر یکی را از شما دو وادی بُود یکی پر گیاه و یکی خشک، به هر کدام که گوسفند بُرد به قدر برده باشد، پس عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را طلب کرد تا وی چه گوید، وی گفت که: من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که: «چون بشنوید که جایی وبا است آنجا مروید، و چون آنجا باشید هم مقام کنید و بمگریزید، پس عمر شکر کرد که رأی او موافق خبر بود»^۳.

غزالی با نقل روایت بالا به یک موضوع اساسی و اصولی بهداشت و پزشکی اشاره می‌کند و این حقیقتی است که در لابلائی کتابها و روایات تا به امروز مانده و بشریت را به حیرت انداخته است.

در اسلام هرکاری که انجام می‌شود باید برای رضایت خداوند باشد، و شرک در عبادت گاهی به معنی عبادت دوگانه است. یعنی، یک وجه آن برای خدا و وجه دیگر

۱- منبع مذکور/۵۲۲.

۲- استاد مرتضی مطهری در کتاب انسان و سرنوشت همین موضوع را با جریانی از علی بن ابی طالب نقل می‌کند.

۳- منبع مذکور/۸۲۸.

به منظور دیگری است، چنانکه آمده است: «و ازین بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام کافری بیفکند تا بکشد، وی آب دهان در وی پاشید، بازگشت و نکشت و گفت: خشمگین شدم، ترسیدم که برای خدای تعالی نکشته باشم. و عمر رضی الله عنه یکی را دره^۱ بزد، آنکس دشنام داد، دیگرش نزد، گفتند: چرا تقصیر کردی؟ گفت: تا این زمان او را به حق زدم، اکنون که او دشنام داد اگر بزنم به قهر زده باشم»^۲.

علاوه بر وجه توحید افعالی که خالی از هر نوع شرک آشکار و پنهان است در هر دو نوع روایت، ارزش و اهمیت جلوگیری از خشم به خوبی نمایان است و انسان با ایمان و حکومتیان و دستگاه عدالت و ضابطین آنها باید به گونه‌ای عمل کند که خود را از زنجیر خشم و کینه و انتقام جویی نابخردانه نجات دهند.

عالم دوستی باید بر یکرنگی و یکدلی استوار باشد و تکلف‌ها و تشریفات ظاهری و قید و بندهای بادکنکی عرفی، بر خلاف آیین دوستی و معاشرت صادقانه است: علی رضی الله عنه می‌گوید: بدترین دوستان آن بود که ترا حاجت بود به عذر خواستن از وی و تکلیف کردن برای وی»^۳.

انسان باید در مسیر داوری و قضاء، رازداری و سرپوشی را برگزیند و در هر حال نسبت به مردم پاک طینت و پاکدل باشد: صدیق^۴ می‌گوید: «هر که را بگیرم، اگر دزد بود و اگر میخواره بود، آن خواهم که خدای تعالی آن فاحشه^۵ بر وی ببوشد»^۶. بر

۱- تازیانه.

۲- منبع مذکور/جلد اول/۴۰۳.

۳- منبع مذکور/جلد اول/۳۲۴.

۴- ابوبکر

۵- کار زشت

۶- منبع مذکور/جلد اول/۳۲۹.

قاضی و حاکم شرع واجب است که خود را در برابر خداوند مسؤول بدانند و در حکمی که صادر می‌کند از هیچ قدرتی غیر از خدا نترسد:

عمر رضی الله عنه گفت: «وای بر داور زمین از داور آسمان - روزی که او را ببیند، مگر آنکه داد بدهد و حق بگزارد و به هوی حکم نکند و جانب خویشان خود نگاه ندارد و به بیم و امید حکم نکند، لیکن از کتاب خدای آینه سازد و پیش چشم خود بنهد و بدان حکم می‌کند»^۱.

عمر بن خطاب رضی الله عنه زمانی که خلیفه مسلمانان بود، پاره‌ای از شبها به پاسداری از شهر می‌پرداخت تا به کسی ستم نشود و ستمگری از تیررس حکم او خارج نگردد: عمر خطاب رضی الله عنه به جای عسس^۲ خود شب می‌گردید، تا هر کجا خللی ببیند به تدارک آن مشغول شود، و گفت: اگر گوسفندی گرکن^۳ بر کناره فرات بگذرانند و روغن در نمالند، ترسم که روز قیامت که روز حسابست مرا از آن باز پرسند! و باز آنکه احتیاط و عدل او چنین بود که هیچ آدمی بدان نتواند رسید»^۴.

فیض الهی را که در غار تلاوت قرآن مجید بر دل می‌تابد از دست داد زیرا ممکن است آن تابش نور حق بر قلب دیگر تکرار نشود، یا برای مدتی متوقف گردد:

«و چون عرب می‌آمدند در روزگار رسول الله صلی الله علیه و آله و قرآن تازه می‌شنیدند و می‌گریستند و احوال^۵ بریشان پدید می‌آمد، ابوبکر گفت رضی الله عنه «كُنَّا كَمَا كُنْتُمْ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُنَا» گفت: ما نیز چون شما بودیم، اکنون دل ما سخت شد، که با قرآن قرار گرفت و خو کرد، پس هرچه تازه بود اثر آن بیش بود.

۱- منبع مذکور/جلد اول/۴۱۶.

۲- پاسبان شب، شبگرد، حارس، نگهبان شب. (ب)

۳- گر.

۴- منبع مذکور/جلد اول/۴۱۵.

۵- احوال جمع مکسر حال و حال تابش فیض الهی در قلب است.

و برای این بود که عمر رضی الله عنه حاج را فرمودی تا زودتر به شهرهای خویش روند، گفت: ترسم که چون خو کنند با کعبه، آنگاه حرمت آن از دل ایشان برخیزد». غزالی در نقل دو روایت فوق به دو موضوع مهم و اساسی تکیه می‌کند: یکی اینکه بزرگان هیچگاه خویشان بین نبوده و همواره خواسته‌اند که حقیقت را بازگو کنند و به نفس سرکش اجازه دخالت در کارها نداده‌اند، و دیگر اینکه وارد شدن در یک فضای روحی تحولی انقلاب آفرین است و باید لحظات اولیه دگرگونی و بازتاب تابش فیض را عزیز دانست زیرا خو گرفتن‌های بعدی ممکن است از درجه درک معنی بکاهد.

زهد

زهد، دوری از دنیا و تعلقات زنجیر آسای آن و قانع بودن به حداقل معیشت حلال است.

رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه می‌کرد، گفت: هر که لا إله إلا الله به سلامت بیاورد به چیزی دیگر نا آمیخته. بهشت، وی راست، علی رضی الله عنه برخاست و گفت: یا رسول الله! تفسیر کن تا آن چیست که به وی نمی‌باید آمیخت؟ گفت: دوستی دنیا و جستن آن که قومی باشند که سخن ایشان سخن پیغمبران بود و کردار ایشان کردار جباران، هر که لا إله إلا الله بیاموزد و این دروی نبود جای وی در بهشتست!».

دوری از زرق و برق دنیا آدمی را از ننگ بردگی و عبودیت غیر خدا، می‌رهاند و انسان وارسته و دانای حقیقی، کسی است که مرزی میان فکر و عمل او نیست. در تاریخ فرهنگ و ادب فارسی خوی تظاهر و دوگانه بودن بسیار مورد مذمت و انتقاد قرار گرفته است. حافظ شیرازی شاعر غزل سرای مشهور ایران می‌گوید:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

حفصه رضی الله عنه پدر خویش عمر رضی الله عنه را گفت: «چون مال غنیمت از شهرها در رسد، جامه‌ای نرم‌تر از این درپوش و طعامی خوش‌تر از این ساز، تا این کسان که با تواند بخورند، گفت: یا حفصه! حال شوهر هیچ کس بهتر از زن نداند، تو حال رسول بهتر از همه دانی، به خدای بر تو که رسول صلی الله علیه و آله و سلم چند سال در نبوت بود که وی و اهل وی چون بامداد سیر بودندی شبانگاه گرسنه بودندی؛ به خدای بر تو که چند سال بر وی بر گذشت و خرما سیر نیافت، تا آنگاه که فتح خیبر افتاد»^۱.

در نقل حکایت، عظمتی نهفته است که پشت زمامداران دیکتاتور و زورگو را به لرزه در می‌آورد و به انسان کرامت و شکوه خاصی می‌بخشد، به گونه‌ای که عمر با جامه پینه بسته و زهد خاص خود، توانسته، دو قدرت بزرگ زمان، یعنی حکومت ساسانیان و امپراطوری روم را به زیر سلطه و اقتدار خویش در آورد و خواب راحت و آسایش را از آنها بگیرد.

عمر به حفصه امّ المومنین می‌گوید: «دو یار از پیش رفته‌اند: محمد و ابوبکر و ایشان به راهی می‌رفتند، اگر به راه ایشان روم به ایشان رسم، و اگر نه مرا از راهی دیگر ببرند»^۲.

قدرت و سلطه حکومت چنان است که در اکثر موارد، عدالت و آزادگی را از حاکم می‌گیرد و او را به یک موجود سلطه‌گر، زورگو و ستمگر تبدیل می‌کند و انسان هرچه

۱- زوجه پیامبر و دختر عمر است.

۲- منبع مذکور/جلد دوم/۷۳۴

۳- منبع مذکور/جلد دوم/۷۳۴.

بارش کمتر، و سبکبالیش بیشتر شود، بهتر می‌تواند، در فضای حریت و آزاد زیستن، زندگی نماید.

۲- هیبت و صولت عمر رضی الله عنه

غزالی در باره هیبت عمر بن خطاب به روایت زیر اشاره می‌کند:

«و نیکوترین خُلق رسول الله صلی الله علیه و آله را بود که یک روز زنان اندر پیش وی بانگ همی کردند و غلبه همی داشتند، عمر رضی الله عنه اندر شد، بگریختند، گفت: ای دشمنان خویش ز من حشمت دارید^۱ و از رسول خدا حشمت ندارید؟! گفتند: تو از وی تندتری و درشت تر. و رسول صلی الله علیه و آله گفت: «یا ابن خطّاب، بدان خدای که نفس من به حکم وی است، که هرگز ترا شیطان اندر راهی نبیند که نه آن راه بگذارد و به راهی دیگر شود از هیبت تو»^۲.

۳- عید مؤمن از نظر علی رضی الله عنه

عید مؤمن روزی است که گناهی در آن انجام نپذیرد و مسلمان باید کوشش کند که همواره زندگی خویش را از اسارت آرزوهای نفسانی و معصیت الهی آزاد نماید:

«امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه قومی را دید آراسته، گفت: این چیست؟ گفتند: روز عید ایشانست، گفت: آن روز که معصیت نکنم روز عید من است»^۳.

۴- جامه ساده و قلب روشن علی

جامه ساده و قلب روشن علی، نشانه‌ای از بی‌پیرایگی و همسویی با فقر است: «و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه جامه مختصر داشت، با وی عتاب کردند، گفت: دل بدین خاشع شود و دیگران اقتدا کنند و درویشان را فرا دلخوشی بود»^۱.

۱- یعنی ملاحظه مرا میکنید.

۲- منبع مذکور/ جلد دوم/ ۴۲۸.

۳- منبع مذکور/ جلد دوم/ ۸۲۶.

۵- فایده خاموشی و سکوت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

صُمت و خاموشی یکی از وسائل و مراحل پیکار با نفس است که تخلیه وجود از رذایل و تخلیه به فضائل بدون آن بسیار مشکل به نظر می‌رسد. و ناگفته نماند که زیانهای پر حرفی در امور خانوادگی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و دینی بر کسی پوشیده نیست. در کیمیای سعادت آمده است: «و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: «هر که بسیار سخن باشد بسیار سَقَط بُود، و هر که بسیار سَقَط بُود بسیار گناه بُود، و هر که بسیار گناه بُود آتش به وی اولیتر» و از این بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه سنگی در دهان نهاده بودی تا سخن نتوانستی گفتن»^۱.

مولانا جلال الدین محمد مولوی در مثنوی می‌گوید:

هر که داد او حسن خود را در مزاد صد قضای بد سوی او رو نهاد
دشمنان او را ز غیرت می‌درند دوستان هم روزگارش می‌برند

سخن زیبا گفتن بدون محاسبه و بررسی پیامدهای آن؛ به زیبایی صورت می‌ماند که در معرض دید همگان قرار گیرد، علاوه بر اینکه فرصت وقت گرانها را از آدمی می‌گیرد رشکها و حسادتهای دیگران را نیز به طغیان وا می‌دارد.

۶- مدح و ستایش و مسؤولیت انسان از نظر عمر رضی الله عنه

انسان در برابر سخنهایش، مسؤولیت تام دارد، ستودن دیگران در صورتی که منطبق با واقعیت نباشد درست نیست:

اما ممدوح را از دو وجه زیان دارد:

یکی اینکه عجبی و تکبری در وی پدید آید: عمر رضی الله عنه نشسته بود با درّه^۳، جارود^۱ مردی بود آنجا فرود آمد، یکی گفت: این مهتر ربیعه^۲ است، چون بنشست عمر رضی الله عنه وی

۱- منبع مذکور / جلد دوم / ۶۱۴.

۲- منبع مذکور / جلد دوم / ۴۷۳.

۳- تازیانه.

را درّه بزد گفت: یا امیرالمؤمنین این چیست؟ گفت: نشیندی که این مرد چه گفت؟ عمر گفت: ترسیدم که چیزی اندر دل تو افتد، آن عجب خواستم که در تو بشکنم. و دیگر اینکه چون به علم و صلاح بر وی ثنا گویند، کامل شود اندر مستقبل و گوید: من خود به کمال رسیدم، و ازین بود که در پیش رسول ﷺ مدح کردند، گفت: گردن وی بزدی، و رسول ﷺ بر صحابه ثنا گفته است، گفت: «یا عمر، اگر مرا به خلق نفرستادی ترا فرستادندی» و گفت: «اگر ایمان جمله عالم با ایمان ابوبکر مقابله کنند، ایمان وی زیادت آید» و امثال این که دانست که ایشان را زیانی ندارد»^۳.

امام غزالی می‌خواهد با نقل این روایتها، آدمی را به انواع مدح آشنا کند، زیرا، چه بسیاری از شاعران و ادیبان، کسانی از حکومتیان را به صفاتی ممدوح ستوده‌اند که هیچ عقل سالمی آن را نمی‌پذیرد و علاوه بر آن وجدانهای بیدار به ضدیت با آنان برخاسته‌اند.

ناصر خسرو قبادیانی به شاعران دربار محمود غزنوی حمله می‌کند و می‌گوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

هیچ شاعر آزاده‌ای حاضر نیست که سخنان زیبا و آراسته خود را نثار پادشان خوک صفت و شهوت ران نماید! و اگر گاهی شاعر و نویسنده‌ای توانا، صفتی عالی به ممدوح خود داده، برای تشویق او به کسب فضائل و انجام کارهای نیک و پسندیده بوده است.

۷- غلبه بر خشم ابوبکر صدیق رضی الله عنه

«یکی ابوبکر صدیق را دشنام داد، گفت: آنچه از ما بر تو پوشیده است بیشتر است»، «یکی ابوبکر صدیق را در پیش رسول الله ﷺ جفا می‌گفت و وی خاموش می‌بود، و

۱- مرد شوم، بد اختر.

۲- بزرگ قبیله ربیعہ

۳- منبع مذکور/ جلد دوم/ ۵۰۲-۵۰۱.

چون در جواب آمد رسول ﷺ برخاست، گفت: ^۱ تاکنون می‌نشستی چون جواب گفتن گرفتم برخاستی، گفت: ^۲ تا خاموش بودی جواب تو فرشته می‌داد چون تو گفتن گرفتی شیطان آمد نخواستم که با شیطان بنشینم» ^۳.

آنچه که ما را به حقیقت موضوع راهنمایی می‌کند اینست که: بدانیم تحمل سخن نادرست دیگری در باروری منش آدمی نقش بسزائی دارد چنانکه در تاریخ حیات پیامبر بزرگوار اسلام آمده است که: مشرکان و دشمنان انواع تهمت‌ها را به آن حضرت می‌زدند در حالی که رسول اکرم ﷺ با شکیبایی ویژه‌ای به آنان پاسخ می‌داد.

۸- کراهیت مال دوستی از نظر علی علیه السلام

مردان سترگ تاریخ معرفت هرگز به دنیا و ما فیها دل نبسته و همواره کوشیده‌اند که خود و دیگران را از دام زرق و برق دنیا و مال دوستی نجات دهند. علی علیه السلام درمی‌بر کف دست نهاد و گفت: «تو آنی که تا از دست من نیروی مرا هیچ سود نکنی» ^۴.

مال دوستی به معنی مال داشتن نیست زیرا چه بسا افرادی پیدا می‌شوند که با وجود داشتن مکانت و ثروت به آن دل نبسته‌اند و در مواقع ضروری از مال خود انفاق می‌کنند چنانکه رسول خدا ﷺ گفت: «نعم العون علی تقوی الله المال» ^۵.

عمر رضی الله عنه گفت: «چه جمع کنیم از مال دنیا؟» گفت: ^۶ زبان ذاکر و دل شاکر و زن مؤمنه» ^۷.

۱- یعنی ابوبکر گفت.

۲- رسول گفت

۳- منبع مذکور / جلد دوم / ۵۱۱.

۴- منبع مذکور / ۵۳۴.

۵- منبع مذکور / ۶۸۹- مال بهترین یاوری بر پرهیزگاری است.

۶- یعنی خود پاسخ داد.

۷- منبع مذکور / ۶۸۹.

۹- تنبیه مذمت فقر و گوشه گیری

نباید از احادیث و روایاتی که مال دنیا را مذمت می‌کنند چنین استنباط شود که اسلام به فقر و گوشه گیری و زندگی بخور و نمیر دستور می‌دهد بلکه شریعت نبوی می‌خواهد به مسلمانان بفهماند که برای رفع تبعیضات و ایجاد قسط و عدالت اجتماعی و جامعه مرفه و آزاد اسلامی لازم است که مسلمانان از اسراف و تبذیر و ریخت و پاش دوری نمایند و به موقع نیز گذشت و ایثار کنند مانند عملکرد ابوبکر در خریدن بلال حبشی سیاه پوست.

علی رضی الله عنه گوید: «چون دنیا بر تو اقبال کند خرج کن که از خرج کم نشود، و چون از تو بگریزد خرج کن که بنماند»^۱.

۱۰- بخل

بخل بلائی کشنده جامعه اسلامی است- ابوسعید خدری رضی الله عنه که یکی از اکابر صحابه رسول خداست می‌گوید: «دو مرد اندر نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم شدند و بهای شتری بخواستند، بداد، چون بیرون شدند پیش عمر شکر کردند، عمر حکایت کرد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم، پس رسول گفت: فلان بیش ازین بستند و شکر نکرد، پس گفت: هر که از شما بیاید و به الحاح^۲ از من چیزی فرا ستاند و ببرد آن آتش است، عمر گفت: و چون آتش است چرا می‌دهی؟ گفت زیرا که الحاح کند و حق تعالی نپسندد که بخیل باشم و ندهم، گفت: شما همی گوئید که بخیل معذورتر از ظالم بود، چه ظلم است نزدیک حق تعالی عظیم‌تر از بخل، سوگند یاد کردست حق تعالی به عزت و عظمت خویش که هیچ بخیل را اندر بهشت نگذارد»^۳.

۱- منبع مذکور/ ۵۴۵

۲- اصرار و پافشاری کردن

۳- منبع مذکور/ ۵۴۸

حافظ در غزلی شیوا و بلیغ که چند بیت آن نقل می‌شود، در مذمت بخیل چنین می‌گوید:

نوشته‌اند بر ایوان جنت المأوی
که هرکه عشوه دنیا خرید وای به وی
سَخا نماند سخن طی کنم شراب کجاست
بده بشادی روح و روان حاتم طی
شکوه سلطنت و حکم، کی ثباتی داشت
ز تخت جم سخنی مانده است و افسرکی
بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ
پیاله گیر و کرم ورز والضمآن علی!

۱۱- ایثار جان و یار غار

تاریخ اسلام از واقعه هجرت چنین خبر می‌دهد که پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله با ابوبکر صدیق؛ یار غار، از مکه به مدینه (یثرب) هجرت فرمود و علی رضی الله عنه در بستر پیغمبر خوابید تا مشرکان گمان کنند که رسول اکرم از شهر مکه بیرون نرفته و در رختخواب خویش خوابیده است، زیرا کافران می‌خواستند در همان شب پیامبر را بکشند:

«رسول صلی الله علیه و آله از قصد کافران می‌گریخت، علی رضی الله عنه برجای وی بخت تا اگر کافران قصد کنند خویشتن را فدا کرده باشد، حقّ جلّ جلاله وحی کرد به جبرئیل و میکائیل که میان شما برادری افگندم و عمر یکی درازتر کردم، کیست از شما که ایثار کند؟ هر یکی از ایشان آن عمر درازترین می‌خواست از بهر خود، حق تعالی گفت: چرا چنین نکنید که علی کرد، وی را با محمد برادری دادم جان خویشتن فدا کرد و وی را ایثار کرد و بر جای وی بخت، هردو به زمین شوید و وی را از دشمن نگاه دارید، بیامدند، جبرئیل نزدیک سر وی بایستاد و میکائیل نزدیک پای وی گفت: بخ بخ^۲ یا پسر ابوطالب که حق

۱- دیوان خواجه حافظ شیرازی به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی / ۲۴۴-۲۴۳.

۲- بخ بخ: خوشا به حال.

تعالی با فرشتگان خویش بر تو مباحثات می‌کند، و این آیت فرود آمد که: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبِغَاءَ مَرَضَاتِ اللَّهِ﴾ (بقره: ۲۰۷).^۱

۱۲- پندار ناصواب، تجمل‌گرایی و ردای پینه بسته عمر رضی الله عنه

زندگی پیامبر و مسلمانان صدر اوّل اسلام در منتهای سادگی و بی‌پیرایگی بود، در همان عصری که امپراطوریهای ایران و رُم از هیبت عمر بن الخطاب، خواب راحتی نداشتند چهارده پینه بر ردای خلیفه مسلمین بود و هیچگاه در تاریخ این ساده زیستن عیب و نقصی برای خلیفه و جامعه اسلامی به حساب نیامده است، و از زمانی که مسلمانان به تجمل‌گرایی و زرق و برق دنیا روی آوردند شکوه و عظمت خود را از دست دادند.

«اگر جامه نیکو اندر پوشند و اسب و ساخت^۲ و تجمل سازند. گویند: این نه رعونت است، که این کوری دشمنان اهل دین است، که مبتدعان بدین کور شوند که علماء با تجمل باشند؛ و سیرت رسول صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنه و جامه خلق^۳ ایشان فراموش کنند، و پندارند که آنچه ایشان همی کردند خوار داشتن اسلام بود و اکنون اسلام به تجمل وی عزیز خواهد شد؟»^۴

آنچه که از سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین رضی الله عنهم فهمیده می‌شود اینست که: باید زندگی علمای دینی و فرمانروایان اسلامی نیز در نهایت سادگی و بی‌پیرایگی باشد و کوشش کنند که تهی‌دستان و مستمندان، زندگی بهتری را دارا شوند.

۱- «و از مردمان کسانی هستند که نفس خود را برای به دست آوردن خشنودی خدای تعالی فروشد». منبع

مذکور / ۵۵۰.

۲- ساخت: ابزار و یراق.

۳- خلق: کهنه.

۴- منبع مذکور / ۶۳۴.

۱۳- صبر

اهمیت و ارزش صبر بر کسی پوشیده نیست، و همه دانشمندان و انسانهای وارسته معتقدند که هیچ انسان، مکتب و دینی بدون داشتن نیروی صبر و شکیبایی، پیروز نمی‌شود.

علی علیه السلام گفت: «صبر از ایمان همچنانست که سر از تن، هرکه را سر نیست تن نیست، و هرکه را صبر نیست ایمان نیست»^۱.

۱۴- ریا از نظر معاذ بن جبل و عمر

ریا از مهلکاتی است که بر صفحه اعمال خط بطلان می‌کشد، و دارنده آن مانند سم کشنده‌ای است که همه از او می‌گریزند؛ ریاکار با روش منافقانه خویش، آنچه را که در دل دارد، انجام نمی‌دهد و زندگیش لبریز از مکر و فریب است.

«معاذ رضی الله عنه ^۲ همی‌گریست، عمر رضی الله عنه گفت: چرا همی‌گریی؟ گفت: از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که اندک ریا شرک است و گفت: مرایی ^۳ را روز قیامت ندا کنند و آواز دهند: یا مرایی یا نابکار یا غدار، کردارت ضایع شد و مزدت باطل شد، برو و مزد آنکس طلب کن که کار برای وی کرده»^۴.

خداوند متعال در قرآن مجید چهره ریاکاران را به خوبی ترسیم کرده است که: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (بقره: ۱۰). «دل‌هایشان بیمار است و خداوند بیماریشان را زیاد می‌کند».

۱- منبع مذکور/۶۶۴.

۲- معاذ بن جبل از صحابه رسول خداست.

۳- مرایی: ریاکار.

۴- منبع مذکور/۵۷۲.

امروزه آثار این بیماری روحی خطرناک بر کسی پوشیده نیست، و آشکارا می‌بینیم که انسان ریاکار برای رسیدن به هدف چگونه چهره خود را عوض می‌کند و گاهی چنان مدافع دین و اصول عالیۀ اخلاقی می‌گردد که به اصطلاح «از پاپ کاتولیک تر» می‌شود. عمر رضی الله عنه مردی را دید سر در پیش افکنده یعنی که من پارسام، گفت: «ای خداوند! گردنِ کز راست باز کن خشوع اندر دل بُود نه اندر گردن»^۲.

۱۵- ساده زیستن عمر و علی رضی الله عنهما

بزرگان اسلام کوشیده‌اند که از حدِّ اقلِّ امکانات حدِّ اکثر استفاده کنند و هیچگاه شخصیت آدمی را با جاه و جلال و زرق و برق و صورت ظاهر، نسنجیده‌اند. «عمر رضی الله عنه اندر بازار همی شد، گوشت اندر دست چپ در آویخته بود و دره^۳ اندر دست راست... عمر را رضی الله عنه دیدند اندر بازار و چهارده پاره بر ازار^۴ وی دوخته بعضی از ادیم^۵... و علی رضی الله عنه جامه مختصر داشت، با وی عتاب کردند، گفت: دل، بدین خاشع شود و دیگران اقتدا کنند و درویشان را فرادلخوشی بُود»^۶.

در ساده زیستن خلفا و مسلمانان آغازین، درسی است برای همه جویندگان معرفت و پویندگان کمال از این جهت که آنان سبکبال و سبکبار بودند و در دریای زندگی به راحتی شنا می‌کردند و از میان امواج متلاطم و طوفانی حوادث به ساحل نجات می‌رسیدند صدق ابوبکر، عدالت عمر و زهد علی و شرم عثمان به جویندگان راه مستقیم درس سبکباری و بی‌آلایشی و ساده زیستن می‌دهند به گونه‌ای که عملاً به ما

۱- خداوند: امروزه به معنی آقا، صاحب است.

۲- منبع مذکور/ ۵۷۳

۳- تازیانه

۴- ازار: زیر جامه - فوطه - شلوار - عمامه

۵- ادیم: چرم.

۶- منبع مذکور/ ۶۱۴.

می‌آموزند که می‌توان با ایمان و اخلاص و اعتقاد راسخ اسلام را گسترش داد و مجاهدان حقیقی یعنی پیکارگران در روز و زاهدان شب باشیم.

علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: «هرگاه که خلق روی به جمع دنیا و عمارات آن روند و درویشان^۱ را دشمن دارند، خدای تعالی ایشان را به چهار خصلت مبتلا کند: قحط زمان و جور سلطان و خیانت قاضیان و شوکت و قوت کافران و دشمنان»^۲.

«و از این گفت رسول صلی الله علیه و آله: «یا رب»، قوت^۳ آل محمد به قدر کفایت کن»^۴.

حدیث نبوی فوق وظیفه ثروتمندان را در برابر تهی‌دستان و درماندگان روشن می‌کند که آنان با انفاق و بخشش و دادن زکات خلاء اقتصادی جامعه اسلامی را پر کنند و درویشان و فقیران نیز نباید از کار و کوشش خودداری نمایند بلکه واجب است که با سعی و تلاش زندگی خود را از تیرگی فقر نجات دهند:

علی علیه السلام می‌گوید که: «درویشی باشد که عقوبت^۵ بُود، و نشان آن بدخویی و شکایت و خشم بر قضای خدای بُود، و باشد که سعادت بُود، و نشان آن نیکوخویی و گله ناکردن و شکر گزاردن بُود»^۶.

و وظیفه بزرگان دین و فرمانروایان اسلامی اینست که، با پوشیدن لباس ساده و دوری از تجمل و احقاق حقوق درماندگان و بی‌نوایان، اسلام را از تکاثر و افزون خواهی نجات دهند یعنی خود کم بخورند و کم بنوشند و به زرق و برق دنیا روی نیاورند تا بتوانند با سخنانی گیرا و دلنشین در قلوب رنجدیدگان تأثیر کنند.

۱- درویشان: فقیران و تهی‌دستان.

۲- منبع مذکور/۷۲۲.

۳- خوراک - روزی.

۴- منبع مذکور/۷۲۴.

۵- عقوبت: شکنجه و عذاب و بدبختی.

۶- منبع مذکور / ۷۲۶.

علی علیه السلام گفت: «خدای تعالی عهد فرو گرفت بر ایشان جامهٔ کمترین مردمان بود تا توانگر بدو اقتدا کند و درویش دل شکسته نشود... عمر رضی الله عنه چهارده پاره بر دوخته بود»^۱.

۱۶- تنبیه - رد سوء تفاهم

ممکن است برای عده‌ای سوء تفاهم پیش آید که پوشیدن لباس پینه بسته و کهنه، مخالف اصول بهداشت و پیشرفت علمی است! با اندک دقت و تأمل در می‌یابیم که استفاده کردن از لباس کهنه، در صورتیکه تمیز و نظیف باشد هیچ اشکالی ندارد! و از طرف دیگر با نگاهی سطحی به کاخها و کوشکها و ماشینهای گرانبها و تجملات و دکوراسیون خانه‌ها و ادارات و ریخت و پاشهای عروسی‌ها و مجالس شادی و عزاداریها و صدها حیف و میلها... به این حقیقت می‌رسیم که اگر بخش ناچیزی از اینها در راه بی‌نویان و رفاه آنان خرج کنند آیا بی‌نوائی خواهیم داشت! آری علی چنین بود و ما چنین هستیم!!

۱۷- اسرار زکات دادن

همچنانکه نماز صورتی حقیقی دارد که آن روح صورت است، زکات نیز چنین است و چون کسی راز و صورت حقیقی آن را نداند، زکات صورتی است بی‌روح، و راز آن سه چیز است:

راز اول (طبقه صدیقان، نیک مردان و سره مردان)

یکی اینکه خلق مأمورند به محبت و دوستی حق تعالی، بگونه‌ای که انسان مؤمن واجب است که خداوند را از مال و جاه و حشمت و زنان و فرزندان و عشیره و تجارت و هرچه که دارد بیشتر دوست داشته باشد، و خداوند تعالی در قرآن مجید

سوره توبه ۱۷/ به آن دستور می‌دهد. و کسانی که از مدار تعلقات دنیوی می‌گذرند و به روح زکات عمل می‌کنند سه طبقه و دسته‌اند:

طبقه اول: صدیقان بودند، هرچه که داشتند فدا کردند و گفتند: از دویست درم، پنج درم دادن کار بخیلان باشد، بر ما واجب آن بُود که به همه بدهیم در دوستی دوست، چنانکه ابوبکر جمله مال بداد، رسول گفت: «عیال را چه باز نهادی؟» گفت: «خدای و رسول خدای، و عمر یک نیمه بیاورد». گفت: «عیال را چه گذاشتی؟» گفت: «نیمی» رسول ﷺ گفت: «بَيْنَكُمَا مَا بَيْنَ كَلِمَتَيْكُمَا» تفاوت درجه شما همچون تفاوت سخن شماست»^۱.

طبقه دوم: نیک مردان بودند، که ایشان مال بر یک بار خرج نکردند و قوت آن نداشتند، لیکن نگاه همی داشتند و منتظر حاجت فقراء و وجوه خیرات بودند، و خود را با درویشان برابر می‌داشتند و بر قدر زکات اقتصار نکردند^۲، و چون درویشان رسیدند ایشان را همچون عیال^۳ خود دانستند^۴.

طبقه سوم: سره مردان^۵ بودند، که ایشان بیش از آن طاقت نداشتند که از دویست درم پنج درم بدهند، بر فریضه اقتصار کردند^۶ و فرمان به دل خوش به زودی به جای آوردند، و هیچ منت بر درویشان ننهادند^۷.

راز دوم (تطهیر دل از آرایش و نجاست بخل)

۱- منبع مذکور / جلد اول / ۱۶۲

۲- یعنی از مقدار زکوة بیشتر می‌دادند.

۳- زن و فرزند و کسی که مخارج زندگیش به عهده شخص است.

۴- منبع مذکور / ۱۶۲.

۵- مردان پاک و خالص.

۶- به زکوة اکتفا می‌کردند.

۷- منبع مذکور / ۱۶۳.

«سرّ دوم تطهیر دلست از آلایش و نجاست بخل: که بخل در دل چون نجاستی است که سبب ناشایستگی اوست، قرب حضرت حق را چنانکه نجاست ظاهر سبب بعد اوست از نماز، و آن نجاست بخل پاک نشود إلاّ به خرج کردن مال: و بدین سبب زکات که نجاست بخل را ببرد، چون آبی است که بدو نجاست شسته آید. و برای اینست که زکات و صدقه بر رسول و اهل بیت او حرامست که منصب وی را از اوساخ^۱ اموال مردمان صیانت^۲ کرده‌اند»^۳.

راز سوم (شکر نعمت مال)

«سرّ سوم، شکر نعمت است، که مال، نعمتی است، چون در حق مؤمن سبب راحت و دنیا و آخرت باشد، پس چنانکه نماز و حج و روزه شکر نعمت تن است، زکات شکر نعمت مال است، تا چون خود را بی نیاز بیند بدین نعمت، و مسلمانی دیگر را همچون خود درمانده بیند، با خود گوید: «او نیز بنده خدایست همچون من، شکر آن را که مرا از وی بی نیاز کرد و او را محتاج من کرد. با او رفقی^۴ کنم، که نباید که این از من به شبی برود- اگر تقصیر کنم - و مرا به صفت او گرداننده و او را به صفت من. پس هرکسی باید که این اسرار بداند تا عبادت او صورت بی معنی نباشد»^۵.

تنبیه: (زیان افراط و تفریط و اسراف و تبذیر)

مشکل اساسی ما مسلمانان در طول اعصار و قرون (منهای عصر سعادت نبوی و صدر اول اسلام) به ویژه قرن معاصر اینست که: وجود افراط و تفریط و اسراف و تبذیر از

۱- کثافتها و چرکها.

۲- نگهداری.

۳- منبع مذکور/۱۶۳.

۴- مدارا و مهربانی.

۵- منبع مذکور/ جلد اول/۱۶۳..

یک طرف و بی برنامه‌گی و دخالت بیگانگان و استعمارگران از طرف دیگر، نمی‌گذارند که کشورهای اسلامی در امور اقتصادی و فرهنگی و... خود را از اسارت ننگ آفرین سلطه‌پذیری نجات دهند و مسلمانان وابسته نفس‌آواره و تکاثر طلب، به جای پیکار با دشمن درونی و بیرونی خود، روش خویشتن‌بینی را پیش می‌گیرد و به علت پیروزی از فلسفه لذت‌گرایی از خدمت بی‌نوایان و درماندگان سر باز می‌زند و حکومت‌ها نیز به علت‌های گوناگون از جمله نداشتن برنامه‌های دقیق و منظم اقتصادی و غیره و سلطه‌گری اهرم‌های فشار خارجی نمی‌توانند آنگونه که قرآن دستور می‌دهد فقیران و دربندیان اقتصادی را از زیر فشار تنگدستی و محرومیت برهانند.

یکی از شیوه‌های معامله سلف صالح امت این است که، به سود اندک و معامله بسیار قانع بودند تا محرومان نیز از قدرت خرید بهره‌مند شوند: علی علیه السلام در بازار کوفه می‌گردید و می‌گفت: «ای مردمان سود اندک را رد می‌کنید که از بسیار بیفتید»^۱.

عمر رضی الله عنه گفت: «بازرگانان، اول روز آخرت را بگذارد و پس از آن دنیا را»^۲.
عبدالرحمن بن عوف^۳ را پرسیدند: «توانگری تو از چیست؟ گفت: سود اندک را رد نکنم»^۴.

باید در سیستم اقتصاد خانواده، از دو صفت خطرناک دوری کرد، استکبار و اتراف: استکبار آدمی را وادار می‌کند که خود را از همه بالاتر و بهتر ببیند و بالانشینی و غرور، خصلت همیشگی مستکبر است و کلیه نشست و برخاست‌ها و اعمال روزانه او نشان آشکاری از استکبار می‌باشد چنانچه اشیاء نیکو و ارزان قیمت را نمی‌خرد و همیشه می‌خواهد جایگاهش بالاتر از دیگران باشد.

۱- از سود بسیار محروم شوید

۲- منبع مذکور / ۲۸۰.

۳- از صحابه رسول خداست.

۴- منبع مذکور / ۲۸۰.

اتراف

خوشگذرانی و عیاشی و ریخت و پاشها، صفات ممیزه اتراف هستند قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيَّا الْقَوْلُ فَنَدَمْنَا لَهَا تَدْمِيرًا

﴿الإسراء: ۱۶﴾. «هرگاه بخواهیم سرزمینی آباد را نابود کنیم، به گروه مُتْرِف (خوشگذران و سردمدار) فرمان می‌دهیم (که خود را اصلاح کنند) (متأسفانه) به فسق و بدکاری می‌پردازند و کلمه عذاب تحقق می‌یابد و بخوبی نابودشان می‌گردانیم»، خانواده و جامعه‌ای که اقتصادشان بر مبنای اتراف قرار می‌گیرد، دخلها و خرجها با هم مطابقت نمی‌کنند و در ازدواجها، دعوت‌ها، جشنها، خریده‌ها، فروشها به تجمل‌گرایی روی می‌آورند و ظاهر سازیه‌ها بر آنان چیره می‌گردد، و از حد اعتدال خارج می‌شوند و راه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر را پیش می‌گیرند!...

فصل دوم

الف- مسعود سعد سلمان

ب- شهاب الدين ابوالقاسم احمد سمعاني

ج- سنایی غزنوی

د- شيخ الاسلام احمد جام

هـ- اديب صابر

و- عثمانی مختاری

ز- رشيدالدين وطواط

ح- قطب الدين ابوالمظفر (قرن ششم)

الف - مسعود سعد سلمان (۴۳۸ - ۴۴۰ - ۵۱۵)

مسعود سعد سلمان شاعر قصیده سرای بلند آوازه نیمه دوم قرن پنجم و اوائل قرن ششم هجری است که قصائد «حبسیات» او به علت احساس‌ها و عواطف زیاد و کششهای روحی و روانی منبعث از تحمل زجر و فشار در زندانهای مخوف سه قلعه دهک، سور و نای از جاذبه‌های مخصوصی برخوردارند، خلفای راشدین را پیشتازان عدالت و سنگر سازان میدانهای معرفت می‌داند:

۱- ستایش (منصور بن سعید) به صدق ابوبکر و علم علی

در مدح (منصور بن سعید) چهره ممدوح را این چنین می‌آراید:

بزرگا سزد گر کنی افتخار	که بی شک جهان را تویی مُفتخَر
ترا صدق بوبکر و علم علی	ترا فضل عثمان و عدل عمر
تویی در تن سرفرازان روان	تویی در سر کامکاری بَصَر ^۱

(قصائد/۲۰۱)

۲- ستایش (امیر محمود غزنوی) به شجاعت علی و سیره عمر

در ستایش «امیر محمود غزنوی» که به سلطان غازی مشهور بود شجاعت او را به علی، و سیره و روش او را به عمر تشبیه می‌کند و الحق در بیان سخن و بکارگیری مفاهیم و معانی چیره دست و استاد است:

مطلع قصیده:

هوای دوست مرا در جهان سمر دارد به هر دیار ز من قصّه دگر دارد

۱- دیوان مسعود سعد سلمان به کوشش رشید یاسمی (۲۰۱) اشاره به شماره صفحه است.

بتا نگارا برهجر دستیار مباحش
 امیر غازی محمود سیف دولت کو
 خجسته دولت اورا یکی درخت شناس
 از آنکه هجر سر شور و رای شر دارد
 شجاعت علی و سیرت عمر دارد
 که عدل، شاخ و هنر، برگ وجود، بردارد
 قصیده: (۸۸)

در مدح «علاء الدولة سلطان مسعود» مسعود را تمثیلی گویای خردی از قدرت
 حیدر و عدل عُمر می‌داند:

مسعود خسروی که سعادت به پیش او
 هر گه که قصد عزم کند راهبر شود
 شاهی که گر بیان دهد اخلاق او خرد
 فهرست بآس حیدر و عدل عمر شود

قصیده: (۱۲۶)

مسعود که سالها، تازیانه بی عدالتی و حبس و نفی بلد را آزموده است به آزادگان و
 انسان دوستان مهر می‌ورزد و آزاد شدن خود را از زندان، تازه شدن «عدل عمر» به
 حساب می‌آورد:

بریده نیست امید خلاصی و راحت من
 در این زمانه که تازه شده‌ست عدل عُمر

قصیده: (۱۵۸)

۳- شعر زیبای حکیم سنائی و قرآن گزیده عثمان

در قصیده با شکوه و زیبایی به روانی آب زلال و به درخشندگی مروارید صدف که در
 ستایش حکیم «سنائی غزنوی» سروده است شعر زیبا و بلیغ او را در خط السیر
 راهنمایی و ارشاد، چون قرآن (نُبی) گزیده عثمان می‌داند:

آنچه در طبع خلق، طبع تو کرد
 در چمن ابرهای نیسان کرد

و آنچه در راه گوش شعر تو راند
چون بدید این رهی^۱ که گفته تو
کرد شعر جمیل تو جمله
در صدف قطره‌های باران کرد
کافران را همی مسلمان کرد
چون نبی^۲ را گزیده عثمان کرد

(قصیده: ۷۳۲)

۴- صولت ممدوح، حیدری و خنجرش ذوالفقار است

در قصیده دل انگیزی صولت ممدوح را حیدری و شیوه شکافتن خنجرش را عادت و رسم ذوالفقار می‌شمارد:

ای بزرگی که باغ را دی را
شاخ باس^۳ تو فتح بار آورد
تیغ تیز تو در مصاف عدو
شرک را تا به حشر کار آورد
حیدری صولتی و خنجرتو
عادت و رسم ذوالفقار آورد

(قصیده: ۵۸۹)

در ادبیات فارسی هر جا اسمی از رستم است، رخس تداعی می‌شود و هر جا نام علی است، ذوالفقار به یاد می‌آید و بالعکس! در قصیده‌ای در مدح سلطان مسعود در بیتی، صنعت مراعات نظیر^۴ زیبا به کار برده شده است:

ای رستم نبرد بران سوی رزم رخس
وی حیدر زمانه بر آهنج^۵ ذوالفقار

باز گوید:

۱- بنده و غلام.

۲- قرآن.

۳- قدرت.

۴- به کار بردن کلماتی که با هم ارتباط دارند صنعت مراعات نظیر گویند مانند رستم، رزم، رخس، حیدر و ذوالفقار.

۵- آهنگ.

تو حیدری نبردی و در صف کارزار اندر کف تو خنجر تو ذوالفقار باد

(قصیده: ۸۷)

۵- علی قهرمان فتح، خیبر گیر و علمدار نصرت

علی قهرمان فتح خیبر و علمدار نصرت و پیروزی است، مسعود سعد در ابیات زیادی ممدوح خود را به فاتح خیبر تشبیه می‌کند.

دست او تیغی کشید اندر مصاف کان به خیبر قبضه حیدر کشید
بر کشید او تیغ تیز دین فزای از برای دین پیغمبر کشید

(قصیده: ۱۱۵)

در قصیده‌ای در مدح «بهرام شاه» این چنین ممدوحش را می‌ستاید:

شاه را مانست روز رزم تفّ نبرد اندر آن ساعت که حیدر قلعه خیبر گرفت

ب- شهاب الدین ابوالقاسم احمد سمعانی (۴۸۷-۵۳۴-هـ ق)

شهاب الدین ابوالقاسم احمد بن ابی المظفر منصورالسمعانی به گفته علامه «سبکی» در «طبقات الشافعية» از فقهاء و مفتیان و واعظان و شاعران قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری است و کتاب «رَوْحُ الْأَرْوَاحِ فِي شَرْحِ أَسْمَاءِ الْمَلِكِ الْفَتْاحِ»^۱. اثر جاویدان این فقیه و دانشمند شافعی مذهب است که ما خلاصه‌ای از آن را درباره خلفای راشدین رضی الله عنهم نقل می‌کنیم:

۱- نگهداری عنکبوت در غار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه

خداوند اگر بخواهد از کسی محافظت کند، وسائل نجات و حراست او را فراهم می‌کند چنانکه عنکبوتی در غار از رسول اکرم و ابوبکر صدیق نگهداری کرد:

«و دوست ما با صدیق در غار غیرت رفته، ما عنکبوتی را به شحنگی^۲ وی فرستادیم تا دست دعاوی و اباطیلِ شما فرو بندد و سیاست قهر ربانی بر سر شما براند»^۳.

۲- سنگریزه در دست پیامبر و ابوبکر و عمر تسبیح می‌کند

«و آن سنگریزه که رسول صلی الله علیه و آله برگرفت و بر دست خود نهاد، چون آن سنگریزه خود را آن خلعت و رفعت بدید، برق سکوت از چهره عهد فرو گشاد و به زَفَانِ شکر پیش آمد، گفت: سبحان الله، ما در حجاب گنگی بودیم لیکن بر دست مهتر گویا شدیم. چون

۱- تالیف شهاب الدین ابوالقاسم احمد بن ابی المظفر منصورالسمعانی - به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی -

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - چاپ اول ۱۳۶۸.

۲- پاسبانی. (ب)

۳- روح الأرواح/۹۵.

۴- زبان.

در دست ابوبکر و عُمَر نهادند همچنان گویا بود، چون بر دستِ دیگران نهادند گنگ شد به حال خود، و آن سَر متواری گشت»^۱.

تسبیح و ذکر سنگریزه، معجزه حضرت رسالت است. ذره‌ای که خدا را نیایش می‌کند در کف دست آن حضرت نیز ستایشگر ذات اقدس الهی است ولی حضرت رسول با گوش معنا آن تسبیح را شنیده است.

امروزه دانشمندان بزرگ توانسته‌اند بسیاری از رازهای تله پاتی (ارتباط فکری) و روشن بینی را کشف کنند و راههایی را بیابند که برای پسی کوکی نه سیس یعنی تأثیر فکر در ماده (pk) تحلیل و تعلیل علمی نمایند گرچه تاکنون موفقیت چندانی بدست نیاورده‌اند^۲ با توجه به تحقیقات روحی ویلیام کروکس، پل ژیبیه، آلفرد روسل والاس، دکتر اوژن اوستی و دکتر راین قبول کردن شنیدن صدای تسبیح سنگریزه به صورت معجزه و نیروی گیرنده باطن استبعادی ندارد»^۳.

۳- حدیث نبوی در باره عمر رضی الله عنه

عُمَر می‌آمد و تیغ حمایل کرده، و از غیب ندا می‌آمد که: «طَرِّفُوا لِعَبْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» برای بنده پروردگار جهانیان راه باز کنید.

ای بر آب زندگانی آتشی افروخته

و اندران، ایمان و کفر عاشقان را سوخته

ای کمال کم زنان را صُرّه‌ها^۴ پرداخته

وی جمالت مفلسان را کیسه‌ها بر دوخته

۱- روح الأرواح / ۲۶۰-۲۶۱.

۲- پژوهشی درباره روح و شیخ اثر نویسنده. نشر احسان. چاپ اول ۱۳۷۷/۵۰۸.

۳- رک به منبع فوق در بحثهای مربوطه.

۴- صُرّه: کیسه زر.

گه به قهر از جزع^۱ مشکین تیغها افروخته

گه به لطف از لعل نوشین شمعها افروخته

ای کف عشقت به یک ساعت به چاه انداخته

هرچه درصد سال عقل ما ز جاه اندوخته

۴- چشم حقیقت بین، حقایق معنوی را درمی یابد

چشم حقیقت بین، حقایق معنوی را در می یابد چنانکه خلفای راشدین و مشرکان هر دو طرف می نگرستند، ولی مشرکان از پذیرفتن حق و دیدن شخصیت حقیقی پیامبر ﷺ خودداری می کردند. در نحوه نگاه کردن است که ارزشها و ضد ارزشها به میان می آیند:

«به همان دیده که ابوبکر و عُمَر و عثمان و علی رضی الله عنه می نگرستند بوجهل و عُتبه و شیبه و عقبه می نگرستند لیکن دیده بوجهل خیره شده انکار بود. و دیده صدیق زدوده استغفار بود. دیده عقبه حجاب افکنده شبِ ردّ^۲ ازل بود، و دیده عُمَر روشن کرده صبح قبول ازل بود. دیده شیبه عصابه بسته ناخواست غیب بود، دیده عثمان باز کرده اقبال غیب بود. دیده عقبه بن ابی مُحیط کور کرده علم حق بود، دیده علی سر مه کشیده حکم حق بود»^۳.

۵- توانگران باید نسبت به فقیران مهر و شفقت ورزند

توانگران باید نسبت به فقیران مهر و شفقت ورزند و بالاتر از آن، تکبر تهی دستان بر ثروتمندان و اغنیاست:

۱- جزع: تنه، شاخه درخت.

۲- مردود، هلاکت.

۳- روح الأرواح/۵۲۳.

«و آورده‌اند از بشرِ حافی^۱ - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ - که او گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را ﷺ به خواب دیدم گفتم: مرا پندی ده، فَقَالَ: ما أَحْسَنَ عَطْفَ الْأَغْنِيَاءِ عَلَى الْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِثَوَابِ اللَّهِ، وَأَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ ثِقَةً بِاللَّهِ چون نیکوست شفقت توانگران بر درویشان برای طلب ثواب را، و از آن نیکوتر تکبر درویشان بر توانگران از غایب اعتماد بر کرم حق ﷻ»^۲.

آدمی آنگاه که دل به خداوند بندد، شکوه و قدرت خلق را ناچیز می‌داند چنانکه علی ﷺ گفته است: «إِذَا عَظَّمَ الرَّبُّ فِي الْقَلْبِ صَغَرَ الْخَلْقُ فِي الْعَيْنِ» چون جلال و عظمت حق در سینه‌ای رخت افگند نشانش آن بود که قدر خلق از آنجا برگیرد.^۳

۶- خلوص نیت ابوبکر صدیق ﷺ

خلوص نیت به معنی تخلیه وجود از منیت‌ها و ادراک عجز و ناتوانی آدمی است چنانکه ابوبکر صدیق در اخلاص مرکز صدق شد:

«پس چون عجز پیدا آمد همه کارها خود روی به تو نهاد. «الْعَجْزُ عَنِ دَرْكِ الْإِدْرَاكِ إِدْرَاكٌ». صدیق همه در میان نهاد تا بدان نقطه دایره رسید که چشمه صدق بود تا چنان گشت که صد هزار و بیست و اندر نقطه عصمت و ملایکه ملکوت گواهی دادند که منبع صدق ابوبکر است»^۴.

۷- دوری بزرگان وادی معرفت از تکبر

بزرگان وادی معرفت و سالکان طریق معدلت با تمام وجود از تکبر و خودپسندی دوری کرده و خود را بی ارزش و ناچیز شمرده‌اند: عَمَرُ خَطَّابٌ بَا أَيْنِ خَلَعَتْ رَفَعَتْ -

۱- یکی از عرفای اسلامی است.

۲- رُوحُ الْأَرْوَاحِ / ۱۰۰.

۳- منبع مذکور / ۱۰۱-۱۰۰.

۴- منبع مذکور / ۴۹۳.

که «لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيًّا لَكَانَ عُمَرُ»^۱ - در راهی می‌رفت، دست دراز کرد و گاه برگی برداشت و گفت: «لَيْتَنِي كُنْتُ هَذِهِ التَّنِينَةَ» ای کاش این گاه بودم.

۸- شب زنده داری علی

بهترین شب امیرالمؤمنین علی شبی است که در آن بیدار باشد و خداوند را عبادت کند و بدترین شب او، گذراندن عمر در خواب و غفلت است «آورده‌اند که: شبی مهمانی آمد به خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را به نواخت و طعامی بداد و جامه خواب فرو کرد، و آن مرد غافل‌وار تاروز بر آن جامه بپوشید، آن مرد گفت: «مَا كَانَتْ لِي فِي عُمَرَى لَيْلَةٌ مِثْلَ لَيْلَتِكَ فِي التَّبَقُّطِ وَالْعِبَادَةِ. فَقَالَ عَلِيٌّ: وَمَا كَانَتْ لِي فِي عُمَرَى لَيْلَةٌ مِثْلَ لَيْلَتِكَ فِي التَّوَمِّ وَالْغَفْلَةِ».

گفت: مرا هرگز شبی چون شب تو نبوده است در طاعت و عبادت. علی گفت: و مرا هرگز شبی چون شب تو نبوده است در غفلت»^۲.

۹- سینه صدیق خزانه اسرار الهی بود

عُمَرُ رضی الله عنه می‌گوید: چون خزانه دُرّ در سینه ابوبکر نهادند کاشکی ما را پاسبانی کوی صدیق دهند تا بر سطح سینه او چوبچه درد می‌زنیم. امروز صدیق را غار غیرت بود فردا یار خلوت. «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتَجَلَّى لِلنَّاسِ عَامَّةً وَلَأَبَى بَكْرٍ خَاصَّةً»^۳. «خداوند متعال به صورت عمومی برای مردم تجلی می‌فرماید و برای ابوبکر به صورت خصوصی».

۱- اگر پس از من پیامبری باشد هر آینه عُمَر است.

۲- منبع مذکور/ ۱۹۶-۱۹۷.

۳- منبع مذکور/ ۶۱۷-۶۱۸.

۱۰- حیای عثمان بن عفان

عثمان چنان حیایی داشت که فرشتگان از او شرم داشتند: «أَلَا أَسْتَحِي مِنْ رَجُلٍ يَسْتَحِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ» مردی که معصومان عالمِ علوی از حیای او سر در می کشیدند من از او شرم ندارم؟^۱

۱۱- شریح قاضی و علی

آورده‌اند که شُریح قاضی رضی الله عنه خانه‌ای خرید به کوفه، چون خبر به امیرالمؤمنین علی رسید رضی الله عنه شُریح را گفت: شنیدم که خانه‌ای خریده‌ای، و عدول را گواه کرده‌ای؟ شُریح گفت: بلی خریده‌ام. علی گفت: «اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّهُ سَيَأْتِيكَ يَوْمٌ لَا يُنْظَرُ فِي كِتَابِكَ وَلَا يُسْأَلُ عَنْ بَيْتِكَ». «یا شُریح از خدای بترس و پرهیز که زود خواهد بود که به تو آید که در قباله تو ننگرند و از گواهان تو نپرسند...»^۲.

داستان شُریح درسی است برای همه قاضیان و حاکمان مسلمان.

۱- منبع مذکور/۶۱۸.

۲- منبع مذکور/۴۳۸.

ج- سنایی غزنوی (۴۶۳، ۴۷۳-۵۳۵)

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی عارف مشهور و شاعر و نویسنده توانای قرن پنجم و اوائل قرن ششم سال تولد و وفاتش کاملاً معلوم نیست و با تحقیقاتی که فضلا و دانشمندان درباره این شخصیت معروف انجام داده‌اند سال تولدش در حدود سالهای ۴۶۳-۴۷۳ و سال وفاتش ۵۳۵ است.

بسیاری از شاعران و عارفان او را می‌ستایند از قبیل جلال الدین محمد مولوی و غیره این عارف بزرگوار در قصائدش خلفای راشدین را با فصاحت و بلاغت می‌ستاید و ممدوحان خود را در صفات حمیده به آنها تشبیه می‌کند.

۱- نعت خواجه لولاک و اصحاب پاک او

۱- در قصیده‌ای در (نعت خواجه لولاک و اصحاب پاک او) می‌فرماید:

گفتم: ای بوبکر با احمد چرا یکتا شدی

گفت: هر حرفی که ضعیفی یافت آن مُدغم بود

گفتم: ای عُمَر تو دیدی بوالحکم^۱ بس چون برید

گفت: ز مُردکی سزای دیده ارقم^۲ بود

گفتم: ای عثمان بناگه کشته غوغا شدی

گفت: خلخال عروس عاشقان زان دم بود

گفتم: ای حیدر میی از ساغر شیران بخور

گفت: فتح ما ز فتح زاده مُلجم بود^۳. (قصائد/۱۶۷)

۱- بوالحکم: ابوجهل.

۲- ارقم: مار سیاه و سفید و زهر دارد.

۳- دیوان حکیم ابوالمجد مجدودین آدم سنایی غزنوی با مقدمه و حواشی و فهرست به سعی و اهتمام مدرس رضوی / انتشارات کتابخانه سنایی. ۱۶۷ شماره صفحه کتاب است که شماره های بعدی نیز چنین است.

۲- در قصیده بلندی در (حکمت و موعظه و نصیحت) که با مطلع بیت زیر آغاز می شود:

ای خداوندان مال، الاعتبار الاعتبار
ای خدا خوانان قال، الاعتذار الاعتذار
این چنین خلفا را ستایش می کند:

جز به دستوری «قال الله» یا «قال الرسول»^۱

ره مرو فرمان مده، حاجت مگو، حجّت میار

چار گوهر، چار پایه عرش و شرع مصطفی است

صدق و علم و شرم و مردی کار این هر چار یار

چار یار مصطفی را مقتدا دار و بدان

ملک او را هست نوبت پنج، نوبت زن چهار

(قصائد/۱۹۱)

۳- در قصیده‌ای در ستایش (عارف ممجّد ابوالمعالی احمد بن یوسف بن احمد) ممدوحش را به «چار یار» تشبیه می کند:

لاله و کوهی به لون و حلم با بوئی و رنگ

آتش و آبی به قدر و لطف بی دود و بخار

کان دین را مایه‌ی همچون بدن را پنج حس

لشکری مر ملک عزّ را چون نبی را چار یار

(قصائد/۲۲۰)

۱- سکون به علّت وزن شعر است و دراصل «قال الله» - قال الرسول بوده است. صدق برای ابوبکر، علم برای علی، شرم برای عثمان، و مردی برای عمر به کار رفته است.

۴- در قصیده‌ای در ستایش «سرهنگ عمید محمد خطیب هِرَوی» این چنین از چهار یار سخن می‌گوید:

ای چو عثمان و چو حیدر شرم روی و زورمند

وی چو بوبکر و چو عمر راست گوی و دادگر

(قصائد/۲۷۹)

در هر دو مصراع بیت بالا، صنعت لفّ و نشر مرتّب به گونه‌ی زیبایی به کار رفته است: شرم روی برای عثمان و زورمند برای حیدر و راست گویی برای ابوبکر و دادگری برای عمر و هر چهار صفت، چهار ویژگی برای خلفاست.

۵- در قصیده‌ای در (حال خود و نکوهش اصحاب صورت در باره‌ی معرفت و تصوّف) چهار یار را راهبر خود می‌شمارد و راه نجات و رهایی را پیروی از خلفای راشدین می‌داند:

سپر ندارم درکف به دفع تیغ فلک چو ایمنم از طریق سداد می‌سپر
ز چار سوی سلامت به شاهراه نجات چهار یار پیمبر بسند راهبرم

(قصائد/۳۷۰)

۶- در قصیده‌ای در (ستایش و نعت خواجه‌ی دو سرا، سیّد انبیاء؛ محمّد مصطفی) خلفاء را به چار صفت صدق، قنوت^۱، انفاق و استغفار می‌ستاید.

صادقین بوبکر بود و قانتین فرّخ عُمر

مُنفقین عثمان، علی مستغفرین آمد بهم

۱- قنوت: دعا و نیایش و وقانت به معنی نیایشگر و دعا خوان است.

۷- در غزلی زیبا این چنین نغمه سرایی می‌کند و صدق ابوبکر در تحمل نیش مار در غار حرا، و جنگجویی و دلاوری عمر در گسترش اسلام، و پارسایی عثمان در شورش مخالفان، و شجاعت و فرماندهی علی را در صفین اینگونه رنگ آمیزی می‌نماید:

خُلُق پیغمبر کجا تا از بزرگان عرب

جور و رنج ناسزایان از پی یزدان کشد

صادقی باید که چون بوبکر در صدق و صواب

زخم مار و بیم دشمن از بن دندان کشد

یا نه چون عمر که در اسلام بعد از مصطفی

از عرب لشکر ز جیحون سوی ترکستان کشد

پارسایی کو که در محراب و مصحف بیگناه

تا ز غوغا سوزش شمشیر چون عثمان کشد

حیدر کرار کو کاندر مصاف از بهر دین

در صف صفین ستم از لشکر مروان کشد

(قصائد: ۸۵۹)

۸- در قصیده‌ای که در (تمجید و توحید باری جَلَّتْ عَظَمَتُهُ وَعَلَتْ كَلِمَتُهُ) سروده اینگونه

از خلفاء سخن به میان آورده است:

مطلع قصیده:

آیا از چنبر اسلام دایم برده سر بیرون

ز سنّت کرده دل خالی ز بدعت کرده سر مشحون

هوی همواره شیطانی شده بر نفس تو سلطان

تنت را جهل پیرایه دلت را کفر، پیرامون

ور از اصحاب پیغمبر عتیق^۱ و عمر و عثمان

علی و سعد و سلمان و صهیب و خالد و مظنون^۲.

تعالی صانعی این جمله از آب او پدید آورد

پس آنگه جمله را هم وی به خاک اندر کند مدفون

(قصائد/۵۴۲)

۹- در قصیده‌ای غراً چهار یار نبی را چنین می‌ستاید:

ور پی بوبکر خواهی رفت بعد از مصطفی پای بردندان مار و دست بر دینار کو؟

ور بکوی عمری کو داد^۳ و کو مشک و مَهار یک دراعه هفده من ده سال یک دستار کو؟

ور در عثمان گرفتی شرم کو و حلم کو؟ دیده روشن ز دین و سینۀ بیدار کو؟

ور همی گویی که هستیم چاکر شیر خدای^۴ تن فدای تیغ و جان در خدمت دادار کو؟

(قصائد/۵۷۳)

در قصیده دیگری با همین قافیه و ردیف از عمر و علی رضی الله عنهما چنین می‌گوید:

سراسر جمله عالم پر ز شیراست ولی شیری چو حیدر با سخا کو؟ (۵۷۱)

سراسر جمله عالم پر ز پیک است ولی پیکی چو عمر بادپا کو؟ (۵۷۲)

۱- عتیق: ابوبکر.

۲- سعد و سلمان و صهیب و خالد و مظنون از صحابه رسول خدا هستند.

۳- داد: عدل.

۴- شیر خدا: اسدالله، علی است.

در این ابیات، سخاوت علی و سرعت نبرد و جهانگشایی عمر نیک توصیف شده است.

۲- در ستایش ابوبکر

۱- در قصیده‌ای در (نکوهش اصحاب قال) صدیق را سر حلقه صدیقان و رنج کشان و هم سنگر «نوح کمال یافته» می‌داند:

در جهان آزاده کو؟ تا که با وی دم زنیم محرم و شایسته و اهل و مرید و بی ملال
کوی صدیقان به دیده رفت باید نزقدم راه تحقیقان به طاعت رفت باید نه به بال
گر به غُقبی دیده داری کوت زاد آخرت؟ ور به دنیا تکیه داری؟ هست دنیا را زوال
صد هزاران رنج بوبکر از یکی این حرف بود نوح نهصد سال نوحه کرد تا شد همچونال^۱
گردم بوبکر خواهی بخشش یک نانت کو؟ ور کمال نوح جوئی نوحهات کونیم سال؟

(قصائد/۳۴۷)

سنائی رنج و بخشش بوبکر و کمال انسانی نوح نبی را، حرکت‌های سرنوشت ساز در خط توحیدی پروردگار به حساب می‌آورد. در قصیده دیگری صداقت بوبکر و حذاقت علی را در برابر کفر و عناد فرعون و هامان قرار می‌دهد.

صدق بوبکری وحذق حیدری کردن رها پس دل اندر زمره فرعون وهامان داشتن

(قصائد/۴۶۱)

۲- در تاریخ هجرت، عظمتی نهفته است که پیامبر ﷺ در غار ثور سر در دامن ابوبکر نهاد و به خواب رفت و ناگهان ماری از سوراخی سر بیرون آورد و ابوبکر برای اینکه از حضرت رسول ﷺ محافظت کند پایش را بر سوراخ نهاد و مار که نتوانست بیرون آید پای او را گزید و صدیق شدت درد را تحمل کرد و اشک درد از چشمش بر

گونه رسول اکرم غلطید و حضرت بیدار شد. «نیش مار» حماسه مقاومت و جان بازی و اخلاص در طول تاریخ پر نشیب و فراز اسلام است:

قوت شرع از فقیهان می‌شناسم نز فقیر لاف بوبکر از محمد می‌شناسم نه ز غار

(قصائد/۲۱۹)

آری به زخم ماری ابوبکر صبر کرد تا لا جرم وزیر نبی گشت و یار غار

(قصائد/۲۳۵)

مصطفی را یار بوبکر است اندر غار و بس بولهب را باز بوجهل است یار و همشین

(قصائد/۵۵۲)

به کار بردن (مصطفی - بوبکر - بولهب - بوجهل) از باب صنعت تضاد است.

گیرمت بوبکر نامت چون نداری صدق او باری آن دندان مار وزخم آن درغار کو؟

(قصائد/۵۷۶)

رمز موفقیت ابوبکر در «صدق» و یک رنگی اوست، و صدیقان تاریخ هیچگاه سنگر صدق و تعهد را رها نکرده‌اند.

کی بترسد ز زخم مار آنکو خویشتن یار غار خواهد کرد

(قصائد/۱۳۳)

۳- در ستایش عُمَر

عمر در تاریخ اسلام مظهر عدل و نمونه بارز اندیشه و درایت و تیز هوشی و کاردانی است:

۱- هر جا عدالت وجود دارد عمر نیز همراز عدل و نصف است و عمر صفتان تاریخ زیادند:

نام عمر از عدل بلند است و گر نی یک کوی ندانم که در آنجا عمری نیست
(قصائد/۱۰۰)

گر عدل عمر خواهی آنک در او بنشین و ر جود علی جوئی اینک کف او
اِشْرَب^۱.

(قصائد/۶۷)

در قصیده‌ای در پند به (حسن عجائبی ملقب به حسن زشت) می‌گوید:

دوری از جهل همچو علم علی پاکی از جور همچو عدل عمر
(قصائد/۲۵۴)

در قصیده‌ای در اندرز نصیحت (طاهر بن علی) چنین می‌سراید:

آنکه مر مُلک مَلِک را ز نکو رائی و داد دست بنهاد چه در عمر خود از عدل عُمر
(قصائد/۲۷۰)

در قصیده‌ای در مدح (بهرامشاه بن مسعود غزنوی) عدالت او را به عمر تشبیه می‌کند:

امروز درین دور دریغی نخورد هیش^۲ از عدل تو یک سوخته بر عدل عُمر بر
(قصائد/۲۵۲)

۱- اِشْرَب: بنوش

۲- هیش: هیچ.

در قصیده‌ای در «انقلاب حال مردمان و تغییر دَور زمان» شِکوه سر می‌دهد و زبان اعتراض می‌گشاید که: کار دین و کشورداری به جایی رسیده است که ستمگر را چون عمر عادل می‌شمارند!

گاه و صَافِی برای وقف و ادرار^۱ و عَمَل با عُمَر در عدل ظالم را برابر کرده‌اند

(قصائد/۱۴۸)

در قصیده‌ای در «معرفت انسان کامل و ترجیح آن بر مردمان جاهل» می‌گوید که: در روز رستاخیز ضمن حشر ستمگران عادلان را نزد عمر بن خطّاب می‌برند:

ظالمان را حشر با آب نیاز عادلان را زی^۲ امیرالمؤمنین عمر برند

(قصائد/۱۵۶)

۲- لباس پینه بسته و ردای ساده و کهنه عُمَر درسی است برای مسلمانان روشنگر و فرمانروایان آزاده:

ور دیو^(۳) ز لا حول تو خواهی که گریزد از زرق تَبْرَا کن و با دَلِقِ^۴ عمر باش

باش

(قصائد/۳۱۳)

۳- دربارهٔ هماهنگی و موازنه نیروها، و همسنگی کارگزاران نظام عملی حکومتی چنین پیام می‌دهد:

آهوی خود پیش افتد مرد باید چون عمر چون عُمَر درزین نشیند بوالحسن باید سوار

۱- ادرار: مقرّی، ماهانه.

۲- زی: بسوی.

۳- دیو: شیطان دهر- نیروی اهریمنی.

۴- دلق: جامه زنده و مرّقع.

(قصائد/۲۲۵)

لیک بهر مشورت را با مَلِک بهتر وزیر
وز برای مصلحت را با علی بهتر عُمَر
آری، آنگاه که عُمَر سوار می‌شود باید هم رکابش علی باشد و زمانیکه عُمَر در باره
مصالح مسلمانان مشورت می‌کند بهتر است که با علی مشورت نماید.
۴- در ترکیب بندی بلند و مشهوری که در ستایش ابوالمفاخر محمد بن منصور
قاضی القضاة خراسان سروده است، او را به پیروی از «عدل دارالحکمة» «دار الملک
انصاف» عُمَر تشویق می‌نماید:

تا به روز عدل دارالحکمه از تأثیر عدل
همچو دار الملک انصاف عُمَر معمور باد
مجلس حکمت ز ناپاکان عالم پاک باد
منبر علمت ز مهجوران دین مهجور باد

(قصائد/۷۳۱)

۵- در قصیده‌ای که «در بطلان حجّت دهریان و برهان بر اثبات ذات خداوند
سبحان» به رشته نظم درآورده است، عُمَر را از زبان پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله «شمع جنت»
می‌نامد و او را چنین نیکو می‌ستاید:

ای خردمند موحد، پاک دین هوشیار
از امام دین حقّ یک حجّت از من، گوش دار
آن امامی، کو ز حجّت بیخ عدالت را بکند
نخل دین در بوستان علم زو آمد به بار
آنک در پیش صحابان فضل او گفتی رسول
تا قیامت داد علمش کار خلقان را قرار
شمع جنت خواند عُمَر را نبی یک بار و بس
بو حنیفه^۱ را چراغ امتان گفت او سه بار

۱- ابوحنیفه نعمان بن ثابت مکی ملقب به امام اعظم یکی از ائمه و پیشوایان چهارگانه اهل سنت است (متولد ۸۰
وفات ۱۵۰ هجری). البته باید مختصراً اشاره نمود که امام در نزد اهل سنت عبارت است از یک فقیه و عالم و
دانشمند و پیشوای مذهبی، و انسانی چون سایر بشر جایز الخطأ، و این همان باور اولیه شیعه در مورد امام
است. ولی متأسفانه بر این تصور در طول زمان شاخ و برگهایی افزوده شده تا امام در نزد شیعه به موجودی
فراشیری تبدیل گشته و معصوم از هر گناه، و صاحب وحی تلقی شده؛ و در واقع بگونه‌ای ادامه نبوت را در
کالبد او ترسیم کرده‌اند، و این اندیشه تماماً با روح اسلام و ختم نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تضاد است. و تشیع
علوی با آن بکلی بیگانه. و همچنین امامت را میراث فرزندان پیامبر اکرم دانسته‌اند که با روح شورا که قرآن

(قصائد/۲۳۸-۲۳۹)

۶- در قصیده‌ای در «نصیحت و ترغیب به طی طریق حقیقت» از سخت کوشی و پاسداری عُمَر در اجرای عدالت اجتماعی و در دست گرفتن «تازیانه» برای احقاق حقوق و جلوگیری از ستم و تجاوز چنین سخن می‌گوید.

یا چون عُمَر به درّه جهان را قرار ده یا چون علی به تیغ فراوان حصار گیر
به کار بردن حرف ربط مزدوج «یا» برای تسویه است و حرف مزدوج «یا» که دو بار تکرار شده است این حقیقت را در بر دارد که تازیانه عمر و تیغ علی یکسانند.
در قصیده «نکوهش اصحاب قال» دوال و تازیانه چرمی عمر را دولت عدالت می‌نامد و می‌گوید عُمَرها وجود دارند ولی سخت کوشان ستم ستیز نیستند:

دولتی بود آن دوالی^۱ کش عُمَر در کف گرفت ورنه عمر هست بسیاری نمی بینم دوال
(قصائد/۳۴۷)

۷- در قصیده مدیحه‌ای که فقیه ابویعقوب بن احمد لجامی را سروده، عمر و علی را چنین ستایش کرده است:

چون عُمَر خطّاب سر سنّت و دینی چون حیدر کرّار در علم و سخائی
سختگیری عُمَر در دفاع از دین خدا و سنّت نبوی، و دانش و سخای علی زبانزد خاص و عام است.

بصراحت بر آن تکیه گذاشته مخالفت دارد، و اثری است از رسوبات نظام کسروی و پادشاهی در ایران زمین! اینها از جمله ساختارهای افراطی است که توسط برخی مصلحت جوین به مذهب تشیع افزوده شده است، و حضرت علی و امامان و شیعه‌های آنان از آن بکلی بیزارند!.. (ب)

۱- دوال: تسمه - تازیانه‌ای که از چرم ساخته شده باشد.

۴- در ستایش عثمان بن عفان

۱- در تاریخ اسلام، شرم و حیای عثمان ذوالنورین^۱ خلیفه سوم ارزش ویژه‌ای دارد و از خدمات شایسته این خلیفه، جمع کردن قرآن مجید است. که از تعدّد قرائت‌ها و لهجه‌ها صرف نظر کرد و به یک قرائت اکتفا نمود:

تو ای مَقْرئ^۲ مگر خود را نگویی کاهل قرآنم

که از گوهر نه‌ای آگه که مرد صوت و الحانی

برهنه تا نشد قرآن ز پرده حرف پیش تو

ترا گر جان بُود عمری نگویم کاهل قرآنی

به اخماس و به اعشار و به ادغام و امالت^۳ کی؟

ترا رهبر بُود قرآن بسوی سرّ یزدانی

رسن دادت ز قرآن تا ز چاه تن برون آئی

که فرمودت رسن بازی ز راه دیو نفسانی؟!

بدین جمعی که عثمان کرد بهر بندگی حق را

توزین چون خواجگی جوئی بگو کو شرم عثمانی

(قصائد/۶۸۵)

عثمان، قرآن را برای بندگی حق جمع کرد ولی تو از قرآن خواجگی، امارت دنیا

جویی، پس شرم و حیای عثمانی کجاست؟!

۲- از ویژگیهای زندگی عثمان عبادت و شب بیداری اوست:

۱- ذوالنورین: صاحب دو نور یعنی ازدواج با دو دختر پیامبر ص یکی پس از دیگری.

۲- مقْرئ: قرآن خوان.

۳- اصطلاحات علم تجوید قرآن هستند.

پارسایی کو که در محراب و مصحف^۱ بی گناه

تا ز غوغا سوزش شمشیر چون عثمان کشد

(قصائد/۸۵۹)

بالاخره در این راه جان داد و بگفته استاد ابوالاعلی مودودی برای دفاع ز خود، از لشکریان اسلام استفاده نکرد.^۲

۳- عثمان اهل حلم و شرم و دارای چشم و دل بیدار است:

ور درِ عثمان گرفتنی شرم کو و حلم کو؟ دیده روشن ز دین و سینه بیدار کو؟

(قصائد/۵۷۳)

یک جهان بوبکر و عثمان و علی بینم همی

آن حیا و حلم و عدل و صدق آن هر چار کو؟

(قصائد/۵۷۳)

۵- در ستایش علی بن ابی طالب

علی اسدالله و مرد میدانهای شجاعت و عدالت و سخاوت است. تاریخ اسلام این آزاد مرد را از زبده‌ترین مردان تاریخ انسانیت و نصفت به شمار می‌آورد.

۱- علی شیر خداست و همواره در راه دین پیکار کرده است:

چون در خبیر به جز حیدر نکند از بعد آن خانه دین را که داند کرد جز حیدر دری

(قصائد/۶۵۶)

۱- مصحف: قرآن.

۲- خلافت و ملوکیت / ابوالاعلی مودودی.

هیچ رونق بود اندر دین و ملت تا نبود ذوالفقار حیدری را یار، دست حیدری
(قصائد/۶۶۲)

ذوالفقار علی شمشیر همیشه کشیده ضد ستمگر و سرکش راه خداست.

کار کردار علی دارد و گرنه روز جنگ هیچ کاری ناید از نقش علی و ذوالفقار
(قصائد/۲۱۴)

سراسر جمله عالم پر ز شیر است ولی شیری چو حیدر با سخا کو؟
(قصائد/۵۷۱)

عالمی پر ذوالخمار^۱ است از خمار خواجگی ای دریغا در جهان یک حیدر کرار کو؟
(قصائد/۵۷۴)

جعفر طیار^۲ باید تا به علّیین پرد حیدر کرار باید تا ز دشمن کین کشد
(قصائد/۱۳۸)

۲- علی دریای علم و دُرّ تابناک پیکره هستی است:

دوری از جهل همچو علم علی پاکی از جور همچو عدل عُمَر
(قصائد/۲۵۴)

چون عمر خطّاب سر سنّت و دینی چون حیدر کرار دَرِ علم^۱ و سخائی

۱- ذوالخمار: عوف بن ربیع بن ذی‌الرحمین در جنگ جمل مقنعه زن خود را روپوش خود قرار می‌دهد و از آن پس به ذوالخمار یعنی مقنعه پوش مشهور می‌گردد.

۲- جعفر طیار: جعفر بن ابی طالب و برادر علی است که شهید شد و پیغمبر فرمود: جعفر را می‌بینم که در بهشت با دو بال پرواز می‌کند. و از آن پس او را جعفر طیار نامیدند.

(قصائد/۶۰۶)

شو مدینه علم را در جوی و پس در وی حرام
تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر داشتن^۲.

(قصائد/۴۶۸)

۳- فتح خیبر، شکست یهود و طلوع شکوه و عظمت اسلام بود، و علی پهلوان ربانی
و کننده در خیبر است؛ باید کوشش کنیم که یکدل و یکرنگ باشیم و از وسواس نفس
خود را آزاد سازیم:

دَرِ کُفر و جِهودی را از اول چون علی برکن
که تا آخر چنو یابی ز دین تشریف ربّانی

(قصائد/۶۸۰)

دعوی ایمان کنی و نفس را فرمان بری با علی بیعت کنی و زهر پاشی بر حسن!

(قصائد/۵۳۰)

۴- سنائی که از جان و دل علی را دوست دارد در قصیده زیبایی او را چنین
می ستاید:

ای امیرالمؤمنین ای شمع دین ای بوالحسن

۱- اشاره به «أنا مدینة العلم وعلیُّ بأبها» است. البته این روایت از جمله روایاتی است که دوستان نادان در حق
حضرت علی بافته‌اند. و اگر مکان و جایگاه واقعی آن حضرت را می دانستند نیازی به ساختن چنین روایتی
نداشتند. (ب)

۲- در ابیات بعدی مطالبی است که می رساند الحاقی است و با اشعار قبلی و خط فکری سنایی مطابقت ندارد.

ای به یک ضربت ربوده جان دشمن از بدن
 ای به تیغ تیز رستاخیر کرده روز جنگ
 وی به نوک نیزه کرده شمع فرعونان لگن
 از برای دین حق آباد کرده شرق و غرب
 کردی از نوک سنان عالمی را پر سُنَن
 تیغِ إِلَّا اللهُ زدی بر فرق لاگویان دین
 هرکه لا می گفت وی را می زدی برجان و تن^۱
 تا جهان خالی نکردی از بتان و بت پرست
 تا نکردی لات را شهمات و عزی^۲ را حَزَن
 تیغ ننهادی، ز دست و درع ننهادی ز پشت
 شاد باش ای شاه دین پرور، چراغ انجمن
 گر نبود زخم تیغ و تیرت اندر راه دین
 دین نپوشیدی لباس ایمنی بر خویشتن
 لا جرم اکنون چنان کردی که در هر ساعتی
 کافری از جور دین بر خود بدر پیرهن
 مرحبا ای مهتری کز بیم تیغت در جهان
 پیش چشم دشمنان خون همی آید کَبَن^۳

۱- لاگویان: کسانی هستند که خدا را نفی می کنند.

۲- لات و عزی دو بت جاهلیت هستند.

۳- لبن: شیر

فرش کفر از روی عالم در نوشتی سر بسر
 ناصر دین هُدی و قاهر کفر و وثن^۱
 کمترانت را سزد گر مهتری دعوی کنند
 ای امیر نام گستر وی سوار نیزه زن
 هیچکس را در جهان این مایه مردی نبود
 کو به میدان خطر سازد برای دین وطن
 راه دین بود است مخوف از ابتدا لیکن به جهد
 آن مخالف را همی موقوف کردی در زمن
 از برای نصرت دین ساختی هر روز و شب
 طبل و منجوق^۲ و طراده^۳ نیزه و خود^۴ و مجن^۵
 پای این مردان نداری جامه ایشان میوش
 برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزین
 روز حرب از هیبت بلرزیدی زمین
 همچنان کز بیم خصمی تند، مردی ممتحن
 ذوالفقارت گر بدیدی کرگدن در روز جنگ

۱- وثن: بُت

۲- منجوق: آنچه بر سر درفش و عَلم نصب کنند- چتر

۳- طراده: نیزه کوتاه- زورق

۴- خود: کلاه جنگی

۵- مجن: سپر

گاه گشتی در زمان گر کوه بودی کرگدن
 سرکشان را سر به سر نابود کردی در جهان
 تختهاشان تخته کردی، حله‌هاشان^۱ را کفن
 این جلال و این کمال و این جمال و منزلت
 نیست کس را در جهان جز مر تو را ای بوالحسن
 هر دلی کو مهتر اندر دل ندارد همچو جان
 هر دلی کو عشقت اندر جان ندارد مقترن
 روی جنات العلی هرگز نبیند بی خلاف
 لا یزالی ماند اندر نار^۲ با گُرم^۳ و حَزَن
 گر نبودی روی و مویت هم نبودی روز و شب
 گر نبودی رنگ و بویت گل نبودی در چمن
 چون تو صاحب دولتی هرگز نبودی در جهان
 هم نخواهد بود هرگز چون توئی در هیچ فن

(قصائد/۴۹۲)

۱- حُلّه: جامه

۲- نار: آتش

۳- گُرم: اندوه، غم، به معنی زخم و جراحت آمده است.

د- شیخ الإسلام احمد ابوالحسن جام (۴۴۰-۵۳۶)

شیخ الإسلام ابونصر احمد ابوالحسن جام نامقی معروف به «ژنده پیل» از عرفا و صوفیان مشهور اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری قمری است که در دودمانی محترم که سلسله نسبشان به جریر بن عبدالله بجلی یکی از اصحاب معروف رسول خدا می‌رسید، و در سن بیست و دو سالگی بر اثر خوابی که دید، آنچنان انقلاب شگرفی در روحیه او به وجود آمد که حیاتی تازه یافت و به سلک عرفا درآمد. عبدالرحمن جامی شاعر معروف و عارف قرن نهم هجری خود را از وابستگان معنوی این عارف بزرگ می‌داند:

مولدم جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ الإسلامی است

لا جرم در جریده اشعار به دو معنی تخلصم جامی است

شیخ جام علاوه بر ارشاد و تبلیغ، کتابهای سودمندی را تألیف کرده است که با توجه به روانی عبارت و تناسب بین الفاظ و معانی آنها، از بهترین آثار عرفانی به حساب می‌آیند از آن جمله‌اند:

مفتاح النجاة، انیس التائبین، رساله سمرقندیه، کنوز الحکمة، روضة المذنبین وجنة المشتاقین، و بحار الحقیقة. دیوان اشعاری به نام شیخ جام در هندوستان به چاپ رسیده است که به احتمال قوی از آن عارف نیست ولی نسخه‌ای شعر احمد جام در کتابخانه نافذپاشا در استانبول وجود دارد که به گفته مصحح «مفتاح النجاة» می‌توان اظهار داشت که اگر تمام اشعار دیوان موصوف را از احمد جام ندانیم، لااقل قسمت اعظم آنها را فعلاً می‌توانیم

جزو اشعار مسلم الصدور او بشناسیم، مگر اینکه بعدها با پیدایش اسناد و نسخه جدید و معتبرتری از دیوان احمد ژنده پیل خلاف این فرض به ثبوت برسد.^۱

خلاصه آنچه را که شیخ نامقی در باره خلفای راشدین نوشته و نقل کرده است به استحضار خوانندگان گرامی می‌رساند:

۱- صدق ابوبکر

دل و زبان باید به یک موضوع بیندیشند، و آدمی با صدق، شخصیت والا می‌یابد:

«ابوبکر صدیق رضی الله عنه لا إله إلا الله محمد رسول الله بگفت، چون به صدق گفت درجهٔ اعلی یافت»^۲.

۲- قاعده سوم در دوستی اصحاب

شیخ جام در قاعدهٔ سوم از قواعد دهگانه‌اش مسلمانان را به دوستی و نیکی نسبت به خلفای راشدین توصیه می‌کند:

«قاعده سوم: آن است که جمله یاران رسول صلی الله علیه و آله را جمع داری در دوستی و نیک گفتن، و هیچ کس را از ایشان بد نگویی، چنان که خدای عزّ و جلّ در کتاب عزیز خویش فرمود:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (الحشر: ۱۰).

«و [نیز] آنان راست که پس از اینان آمدند. [انصار] می‌گویند: پروردگارا، ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، بیامرزد. و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا تویی که بخشنده مهربانی». حق

۱- مفتاح النجات - تصنیف شیخ الاسلام احمد جام «ژنده پیل» - بمقابلهٔ پنج نسخه و مقدمه و تصحیح و تحشیه

دکتر علی فاضل - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران/ ۲۴

۲- أنیس الثائبین و صراط الله المبین جلد اول - تصنیف احمد جام نامقی معروف به «ژنده پیل» در اوائل قرن ششم

هجری - با مقابله پنج نسخه و تصحیح و تحشیه علی فاضل - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران / ۲۲۲.

سبحانه و تعالی ما را بدان بستود که، ما ایشان را دعا کنیم، و نیک گوئیم، پس شاید ایشان را بد گفت: و از جمله ایشان ابوبکر را فاضلتر گوئیم، پس عُمَر را، پس عثمان را، پس علی را، رضوان الله علیهم اجمعین. زیرا که ایشان نشستند به مقام رسول الله به اتفاق جمله یاران، و ایشان نصرت کردند مر دین خدای را عزوجل. و ایشان بر جای داشتند قواعد دین و شریعت را، و ایشان بگسترانیدند بساط دین در آفاق جهان به توفیق ایزد تعالی»^۱.

۳- کلام علی در باره بخیل

علی رضی الله عنه می فرماید که: بخیل سر انجامش چنین است که در دنیا چون فقیران زندگی می کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می شود «قال علی بن ابی طالب کرم الله وجهه: البخیل مُسْتَعَجِلُ الْفَقْرِ: یَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عِيشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْعُقْبَى حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ»^۲.

۴- عمل، شرط اساسی ایمان است

مدعیان می گویند و عمل نمی کنند! مانند عبدالله بن ابی سر کرده منافقان و ابوبکر هرچه را که بر زبان می آورد، انجام می داد و در اندیشه پیروزی و موفقیت بیشتر اسلام بود. «این همه از بهر آن گفته آمد که تا هر چیزی که می کنی، و می گوئی، بر اصل کنی و گوئی، و چیزی که می جوئی از معدن آن جوئی تا بیابی. ابوبکر صدیق رضی الله عنه که درجه صدق یافت باوّل قدم یافت؛ زیرا که در دل کرده بود، که هرچه شرط مسلمانی است بجای آرد تا لاجرم باوّل قدم در کوی صدیقی نهاد، و عبدالله بن ابی، چند سال در راه اسلام می گفت قدم راست می نهم، چون نه راست بود، نی باوّل، و نی بآخر، همه بر هیچ

۱- أنیس التائبین / ۴۴، ۴۵.

۲- منبع مذکور / ۱۱۴.

بود. اکنون بدانستی که چه می‌باید کرد، بر سر کار اول قدم راست باید نهاد، تا مقصود حاصل شود»^۱.

۵- سوال رسول اکرم ﷺ از علی

رسول اکرم ﷺ از امیر المؤمنین علی سوال کرد: ای علی! شش صد هزار گوسفند می‌خواهی، یا شش هزار دینار، یا شش هزار سخن؟ امیرالمؤمنین علی ﷺ گفت: یا رسول الله ششصد هزار سخن می‌خواهم. رسول ﷺ گفت: ششصد هزار سخن را در شش سخن جمع کردم، این را نگاه دار: «اول گفت یا علی: چون مردمان را ببینی که بفضائل مشغول باشند، تو به تمام کردن فریضه‌ها مشغول باش. دوم: چون مردمان را ببینی که به شغل دنیا مشغول باشند، تو به شغل آخرت مشغول باش. سوم: چون مردمان را ببینی که به عیب جستن یکدیگر مشغول گردند، تو به عیب تن خود مشغول باش. چهارم: چون مردمان را ببینی که به آرایش دنیا مشغول باشند، تو به آرایش دین مشغول باش. پنجم: چون مردمان را ببینی که بوسیلت جستن خلق مشغول باشند، تو بوسیلت حق مشغول باش. ششم: چون مردمان را ببینی که به بسیاری عمل مشغول شوند، تا باخلاص و صفت عمل مشغول باش»^۲.

۶- کوشش انسانهای وارسته

انسانهای وارسته و مصلحان راستین می‌کوشند که بدکاران و فاسدان را به اسلام دعوت کنند و آنان را از شقاوت و بدبختی نجات دهند: «اما ولی باشد که صد هزار مرد بر دست وی مسلمان شوند یا از فساد به اصلاح آیند و از گناه کاری به اطاعت آیند، همچنان که امیرالمؤمنین عُمَرُ ﷺ؛ بنگر که چند شهرها بر دست وی گشاده شد و چند هزار خلق به اسلام در آمدند»^۳.

۱- مفتاح النجاة/۱۳۰.

۲- مفتاح النجاة/۱۲۴-۱۲۵.

۳- انیس التائبین/۲۸۹.

ه- ادیب صابر (وفات بین ۵۳۸ و ۵۴۲ هـ ق)

ادیب صابر، شهاب الدین شرف الأدباء بن اسماعیل ترمذی، شاعر مشهور ایرانی نیمه اول قرن ششم، اصل وی از ترمذ بود و شاعری او هم در آن شهر شروع شد ولی بعدها در نواحی دیگر مانند مرو و بلخ و خوارزم روزگار گذرانید، و به مداحی سنجر اختصاص یافت.

وقتی سنجر او را به رسالت نزد اتسز خوارزمشاه فرستاد، او چندی در خوارزم بماند و اتسز را مدح گفت. اتسز توطئه‌ای را برای قتل سنجر ترتیب داده بود و صابر از آن آگاه شد و به وسیله‌ای سنجر را مطلع کرد، و نقشه اتسز باطل گردید، و او ادیب صابر را در جیحون انداخت. از دیوان او نسخی در دست است، و از مختصات شعر او سادگی و روانی است و غزلها و تغزلهای لطیف دارد.

از دیوان ادیب صابر گوهرهای گرانبهای اشعار را درباره خلفای راشدین می‌چینیم:

۱- قصیده‌ای در وصف خلفای راشدین

در قصیده‌ای روان و ساده ممدوحش را به صفات برجسته خلفا می‌ستاید^۱.

چون ترا دیدند صدق و عدل بوبکر و عمر مونس علم علی و حلم عثمان آمدند

فزوده^۲ حرمت عدل عمر بدین درست نموده^۳ حجت علم علی زرای مُصیب

عدالت عمر و علم علی دو صفت مشخصه ممدوحند.

۱- دیوان ادیب صابر ترمذی- به تصحیح و اهتمام دانشمند گرامی آقای محمد علی ناصح شامل شرح حال و حواشی و تعلیقات مؤسسه مطبوعاتی علمی آستان قدس- ۴۳-۸۱. شماره های بعد اشاره به صفحات است.

۲- فزوده: فزوده.

۳- نموده: نموده.

سید مشرق علی که همت عالیش
 ای پسران نبی کی^۱ بوذ مرو را
 فعل و رسم تو ز میراث حسین و حسنند
 عدل عمر در زمین شرق پرا کند
 صاحب دلدل وصی و فاطمه، فرزند
 علم و عدل تو ز آثار علی و عمرند

۲- ذوالفقار علی و دل و زهره حیدری

ذوالفقار علی و دل و زهره حیدری دو جلوه درخشان در قصائد ادیب هستند.

کجا ذوالفقاری کند کلک او
 نبینی سری بی سرِ عنتری^۲
 کرا عنتر و خیبر آید بدست
 ببايد^۳ دل و زهره حیدری

در این قصیده هر انگشت دست ممدوح در عدالت عمری است

عمر کاندرا احکام عدل آمدست^۴
 هر انگشت از دست او عمری
 قطب علو و تاج معالی علی کی یافت
 علمی که در جهان ز علی ماند یادگار
 علی چنان نیرومند است که از ترس او عوف بن ربیع بن ذی الرمحین در جنگ
 جمل مقنعه زن خود را روپوش خویش قرار می‌دهد و از آن پس به ذوالخمار یعنی
 مقنعه پوش مشهور می‌گردد.

گویی در آن زمانش علی داشت زیر ران
 کاسیب ذوالفقار در آمد^۵ بذوالخمار

۳- کمال حلم و تحمل یار غار (ابوبکر)

کمال حلم و تحمل در یار غار (ابوبکر) متجلی است:

۱- کی: که.

۲- عنتر: قهرمانی نیرومند که مغلوب علی شد.

۳- ببايد: ببايد.

۴- آمدست: آمدست.

۵- درآمد: درآمد.

جمال فضل و تفضّل درو نهاد^۱ خدای کمال حلم و تحمل بیار غار اندر

(۱۷۵)

هر کس صلاحیت یار غار شدن را ندارد، دوست دیگر است و یار غار دیگر!

اگر با یار خود^۲ وقتی بغار اندر شوذ^۳ مردی بقدر و منزلت هرگز چو یار غار کی باشد؟

(۱۸۷)

هر آدمی نمی‌تواند با قدر و منزلت و جاه و جلال، علی و جعفر طیار گردد:

بقدر و مرتبت هر حیدری کرّار کی گردد بجاه و مرتبت هر جعفری طیار کی باشد؟

(۱۸۷)

در ترکیب بندی برندگی شمشیر علی مرتضی را برای ممدوحش آرزو می‌کند:

از عرق مصطفای به سخاوت چنو نخواست^۴ یا رب بده سیاست شمشیر مرتضاش

(۱۱۰)

در قصیده‌ای ممدوح را به کرامت مصطفی و دلاوری علی می‌ستاید:

ای حیدری نسب کی بذاتت نسب کند اخلاق مصطفایی و افعال حیدری

در صدر نیکنامی و در صف پر دلی چون مصطفای کریم و جو^۵ حیدر دلاوری

(۱۱۳)

۱- نهاد: نهاد

۲- خود: خود

۳- شوذ: شود

۴- چنو: چون او

۵- جو: چو

در ابیات فراوانی ممدوحانش را به صفات گوناگون علی ستایش می‌کند:

علی دل است و همان معجز است در قلمش که بوذۀ بوذ علی را بذوالفقار اندر
ز نعمتش بنیاز اندر آن بدید^۱ آمد کی از شجاعت حیدر بذوالخمار اندر

(۱۷۴)

جمال عترت و فخر شرف علی کی بعلم اگر عدیل علی خوانمش سزا باشد
توئی بعلم و سخاوت جو^۲ مصطفیٰ معرو همین صواب جو نسبت بمرتضا باشد

(۱۸۴)

او را به روز خشم و رضا چون نگه کنی گویی درست و راست علی مرتضاستی

(۳۱۵)

آن خداوند کی حیدر دل و زهرا نسبت شیعت حیدر و زهرا همه خدمتگر او

(۱۴۷)

از آن قبیل که مرا زور حیدری دادند کشان ز خبیر نصرت بذوالفقار منست

(۲۰)

جو مصطفیٰ بهمه فخر و فضل موصوفی جو مرتضا بهمه علم و جود متّصلی

(۲۹۴)

۱- بدید: پدید

۲- چو: چون - چون: چون.

کعبه آل نبی شد قبله آل علی

دوستدار کعبه و قبله ست هر کو عاقلست

چون علی ذات شریفش صدر و بدر عالمست

چون نبی قدر رفیعش صدر و بدر محفلست

(۱۹۸)

فرزند حیدری ز عدو ذوالخمار ساز و اندر هلاک او ز قلم ذوالفقار کن

(۲۰۵)

و- عثمان مختاری (تولد بین سالهای ۴۶۹ و ۴۵۸ - وفات بین سالهای ۵۱۲ و ۵۴۸)

عثمان مختاری شاعر قصیده سرای مشهور قرنهای پنجم و ششم هجری است. و بسیاری از پادشاهان غزنوی و دیگران را مدح کرده است. اشعار این شاعر ادیب و دانشمند را دربارهٔ خلفای راشدین با هم می‌خوانیم:

۱- ستودن قطب‌الدین محمد بن علی به «ثانی اثنین» ابوبکر

در قصیده‌ای زیبا میر قطب‌الدین محمد بن علی را به «ثانی اثنین» ابوبکر می‌ستاید.^۱

باد قدر تو از سپهر اعلی	کار دشمن ز سافلین، اسفل
ای خداوند صد هزار هنر	باش از این پس هزار سال آقل
ثانی اثنین اذ هُما فی الغار	با امان خدای عز و جل

(قصائد: ۳۰۹)

۲- عدل عمر و علم علی

در قصیده‌ای به نام لغز قلم در مدح ابوشجاع بن ابوغالب دبیر، ممدوح را به عدل عُمَر و علم علی ستایش می‌کند:

روانت با شرف عدل عُمَر خطاب	دلت به قوت علم علی بوطالب
-----------------------------	---------------------------

(۳۰)

۱- دیوان اشعار عثمان مختاری- به اهتمام جلال‌الدین همائی استاد دانشگاه تهران - بنگاه و نشر کتاب تهران
۱۳۴۱ صفحه ۳۰۹- شماره های پایین ابیات شماره های صفحات کتاب است.

۳- صدق ابوبکر و علم علی

در قصیده‌ای در مدح سلطان ارسلان غزنوی، صدق ابوبکر و عدل عُمر صفتهای ارزنده ممدوحند.

خدایگان سلاطین و صدر ملک خدای که صدق و عدل چو ابوبکر و چون عُمر دارد
(۵۵)

۴- ذوالفقار حیدر و تازیانه عدالت عمر

در قصیده‌ای ذوالفقار حیدر و تازیانه عُمر با هم بکار رفته است:

کفایت را زبانش ذوالفقار حیدری گشته سیاست را نهادش بازهمچون درّه عُمر
(۱۲۴)

شقیش حصن دولت، چو خنجر علی است نوکیش یار ملت، چون درّه عُمر
(۱۷۸)

۵- تجلی صفتهای خلفا در ممدوح

در ممدوح صفتهای ویژه خلفای راشدین نهفته است:

بوبکر شد از ایمان و ز داد عُمر، فرمان وز زهد و حیا عثمان آن چون علی اندر دین
(۴۳۲)

۶- علی شمشیرش را به دشمن می دهد

علی آنچنان آزاده است که در نبرد، شمشیرش را به دشمن می دهد و ممدوح نیز چنین است:

شاهی که از دلیری و آزادگی دهد در جنگ چون علی بکف خصم، ذوالفقار
(۱۰۲)

ممدوح چنان امیری است که اخلاق علی و آیین محمد ﷺ دارد.

میری که حسام او در دین محمد
اخلاق علی دارد و آیین محمد

(۶۴۸)

ز- رشید الدین و طواط (۴۷۶-۵۷۳ هـ ق)

سعد الملک رشید الدین محمد بن عبدالجلیل عمّری بلخی شاعر قرن ششم هجری است که به گفته یاقوت حمّوی در معجم الأدباء: «از نوادر و شگفتی‌های روزگار و یگانه دهر و غرائب آن بود، در نظم و نثر فاضل‌ترین روزگار خود و داناترین مردم به دقایق زبان تازی و اسرار نحو و ادب، آوازه وی در آفاق پیچید و در اقلیمها نام بردار شد» رشید کتابهای متعددی به زبان فارسی و عربی نوشته است که قدرت او را در نویسندگی و شاعری نشان می‌دهد و از آن جمله است:

«حدائق السحر فی دقایق الشعر» به زبان فارسی، «دیوان شعر عربی»، «دیوان رسائل عربی»، «دیوان شعر فارسی»^۱، و چهار کتاب مهم درباره خلفای راشدین به نامهای «تحفة الصدیق من کلام ابی بکر الصدیق»، «فصل الخطاب من کلام عمر بن الخطاب»، «أنس اللهفان من کلام عثمان بن عفان» و «مطلوب کُلّ طالب من کلام علی بن ابی طالب».

اینک بطور مختصر درباره هر یک از کتابهای خلفاء توضیح مختصری خواهیم داد:

۱- تحفة الصدیق من کلام امیرالمؤمنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه

رشید الدین در باره این کتاب چنین می‌گوید:

«چون کتاب «فصل الخطاب من کلام امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه» بساختم و کتاب «مطلوب کُلّ طالب من کلام علی بن ابی طالب» برداختم، ارکان دین و دولت و اعیان ملک و ملت، صانئهم الله تعالی من الآفات وعصمهم من المخافات^۲ این هر دو کتاب بدیدند و از شجرات فراید آن ثمرات فواید بچیدند فرمودند که: صدیق اکبر ابن ابی قحافه رضی الله عنه پیغمبر را رضی الله عنه در حال حیات صاحب غار بود و در حال ممات نایب کار... کلمات آن نامدار مهمل گذاشتن و الفاظ آن بزرگوار معطل، بدرستی مصلحت نباشد... من به حکم

۱- دیوان رشید الدین و طواط- با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی- ناشر کتابفروشی بارانی شاه آباد ۱۳۳۹.

۲- خداوند متعال آنان را از آفتها نگهدارد و از مخافتها حفظ کند.

نصیحت شریفشان صد کلمه از کلمات صدیق اکبر ابن ابی قحافه رضی الله عنه فراهم آوردم و در این کتاب آنرا به پارسی بر سبیل ایجاز شرح کردم و کتاب را «تحفة الصدیق من کلام امیرالمؤمنین ابی بکر الصدیق» نام نهادم^۱.

۲- فصل الخطاب من کلام امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه

به گفته رشید الدین پس از نوشتن صد کلمه درباره امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه عده‌ای از اکابر مملکت و اعظام دین به او می‌گویند که «در شرح کلمات امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بر افرازانده اسلام و بر آورنده اصنامست نیز چیزی بیاید پرداخت تا ذکر جمیل، مترادف تر و اجر جزیل، متضاعف تر شود و هیچ بد گوینده عیب جوینده را مجال مقال نباشد، من بر موجب فرمان ایشان صد کلمه از امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه که غرر احوال و دُرر امثالست^۲ معین کردم و در شرح آن صد کلمه این کتاب فراهم آوردم و کتاب را «فصل الخطاب من کلام عمر بن الخطاب» نام نهادم^۳.

۳- أنس اللہفان من کلام امیرالمؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه

رشید در مقدمه کتاب می‌گوید: «چون از شرح کلمات آن سه امام، که امنای دین و خلفای راشدینند رضوان الله علیهم اجمعین فارغ شدم، بزرگان دین خواستند تا صد کلمه دیگر از کلمات ذی النورین رضی الله عنہم نیز حاصل آورم و خاطر بر شرح آن گمارم، هر چند کلمات او رضی الله عنہ عزیز الوجود^۴ بود به حکم اشارتی که فرموده بودست چه در حال حیات و چه در حال ممات^۵ او با این هم جهد کردم و صد کلمه از کلمات ذی النورین رضی الله عنہم به

۱- دیوان رشید الدین وطواط / ۳۱،۳۰.

۲- غرر جمع غره: پسندیده- برگزیده. غرر احوال: سخنان نیکو و پسندیده، دُرر جمع دُرّه: مروارید درشت. دُرّه امثال مثلهای نیکو و مروارید گونه

۳- دیوان رشید الدین وطواط / ۳۱،۳۲.

۴- اللہفان: ستمدیده درمانده.

۵- نایاب و کم یاب.

۶- شاید از راه خواب بوده باشد.

دست آوردم. و شرح آن به پارسی بر سبیل اختصار نوشتم و این کتاب را «أنس اللهفان من امام المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه» نهادم^۱.

۴- مطلوب کُلّ طالب من کلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه

اولین کتاب از این سلسله است و در مقدمه می گوید:

«امیرالمومنین و امام المتّقین علی بن ابی طالب رضی الله عنه با آنکه امام اخیار و قدوة ابرار^۲ و سید فتیان^۳ و مقدم شجعان بود، فصاحتی داشت که عقود جواهر از انفاس او در غیرتند و نجوم زواهر^۴ از الفاظ او در حیرت و عمرو بن بحر جاحظ، که در کمال براعت^۵ و فور بلاغت نادره این امت و اعجوبه این ملت بود، از مجموع کلام امیر المؤمنین علی - سلام الله علیه و علی آله، که جمع بدایع غرر و روایع^۶ دُرّست، صد کلمه اختیار کرده است و هر کلمه از آن برابر هزار داشته و به خط خود نبشته و خلق را یادگار گذاشته. واجب دید آن صد کلمه را به دو عبارت نظم و نثر پارسی تفسیر کردن و در تفسیر هر کلمه دو بیت شعر از منشآت خود که مناسب آن کلمه بود آوردن، تا فایده آن عالم تر بُود و منفعت آن تمام تر و هر دو فریق، هم ارباب نظم و هم اصحاب نثر، در مطالعه آن رغبت نمایند»^۷.

۱- دیوان رشید الدین وطواط / ۳۲، ۳۳.

۲- ابرار جمع بُرّ: نیکوکاران. قدوة ابرار: پیشوای نیکوکاران.

۳- فتیان جمع فتی: جوانان - جوانمردان.

۴- زواهر جمع زاهره: درخشانها.

۵- براعت: برتری، تفوق و بزرگواری.

۶- روایع جمع رایعه، رایعه مونث رایع است: کسی که مردم را به واسطه زیبایی و خوبی خود به شگفتی بیاورد.

۷- دیوان رشید الدین وطواط / ۳۳.

۵- ستودن ممدوحان به صفات خلفای راشدین

رشید الدین ممدوحانش را به صفات خلفای راشدین می‌ستاید^۱:

در فتوح بلاد بد کیشان ملک او چون خلافت عُمرست

(۹۴)

۲- شهاب الدین صابر، از نظر علم به حیدر و از جهت شرم به عثمان تشبیه شده است.

زهی در فطرت تو علم حیدر زهی! در طینت تو شرم عثمان

(۶۰۰)

۳- سید تاج الدین ابوالغنائم رافعی شیبانی، هنر علی گونه دارد.

مثل علی خلیفه یزدانی از هنر فرع علی، خلیفه سلطانی از نسب

(۳۷)

۴- در قصیده ذوبحرین^۲ در مدح علاء الدولة اتسز تقارنی میان علم علی و عدل عمر را در ممدوح می‌بیند.

در دل تو مایه علم علی بر در تو سایه عدل عُمر

(۱۷۴)

۵- در قصیده‌ای ذوقافیتین^۳ باز سخن از علم علی و عدل عُمر است.

در علم او ز مایه علم علی اثر در عدل او ز سایه عدل عمر نشان

۱ - کلیه اشعار از دیوان رشید الدین وطواط مورد استفاده قرار گرفته است و شماره‌های پایین ابیات شماره‌های صفحه‌های کتاب است.

۲- ذوبحرین شعری است که در دو وزن عروضی خوانده می‌شود.

۳- شعری است که مصراع بیت‌ها دو قافیه دارند.

(۳۷۸)

و باز هم، علم علی و عدل عمر دو ارزش ویژه ممدوحند.

در علم، خاطر تو نهاد علی نهاد در عدل، سیرت تو طریق عُمَر گرفت

(۵۲۴)

ممدوح عُمَر وار مجری عدالت و دشمن و نابود کننده ستمگر است.

در بسط عدل و رفع ستم عهد ملک او ایام را قرینه عدل عُمَر شده

(۴۳۶)

۶- تیر ممدوح مانند صلابت فاروق کافران را متفرق می کند.

سهم تو چون صلابت فاروق جمع کفار را کند تفریق

(۳۰۱)

۷- صدق ابوبکر صدیق و زهد فاروق، وقف وارثی برای ممدوح است.

هم وقف گشته بر تو ز صدیق صدق و زهد هم ارث مانده ز فاروق زهد و نام

(۳۳۳)

۸- ذوالفقار و علی دو نام وابسته به هم حتی در مدح ممدوح.

تو به حرب اندر خرامیده، بکردار علی در کف میمون تو تیغی بسان ذوالفقار

(۲۱۶)

فرزند حیدری تو و در نوک کلک تو یزدان نهاده معجزه^۱ صد چو ذوالفقار

(۲۴۰)

تو حیدر رزمی و خنجر تو در دین عمل ذوالفقار کرده

(۴۳۱)

شاهی، که وقف کرد بر اشخاص مشرکان تیغ چو ذوالفقار ز بازوی حیدری

(۴۵۶)

در تمام دیوان اشعار رشید، عدل عُمَر و علم و قدرت علی سایه گستر است.

۱- متأسفانه در مدایح، اغراقها و مبالغه گوئیها فراوان است چنانکه در این بیت نوک قلم ممدوح از صد ذوالفقار معجزه گر تر است.

ح- قطب الدین ابوالمظفر (قرن ششم)

قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر سنجی عبادی مروزی، عارف قرن ششم هجری در کتاب «مناقب الصوفیة» در باره خلفای راشدین چنین می گوید:

۱- گلیم ابوبکر

«و ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که گلیمی داشت پاره بر آنجا می دوخت». ممکن است بعضی مردم ساده اندیش این نوع زندگی را بر خلاف پیشرفت و تمدن بدانند در حالیکه لازم است که حیات پیشوایان دینی و رهبران جامعه‌های عقب مانده یا در حال رشد سبکبالترا و بی آلاشتر و دور از اسراف و تبذیر باشد. در عصر حاضر نیز مهاتما گاندی رهبر فقید هندوستان با به کار گیری روش مقاومت منفی خود و جامعه‌اش را از تجمّل گرایی نجات داد.

۲- ایثار ابوبکر

دوست باید در سختی‌ها و هنگام بروز مصائب، وجود خود را در طبق اخلاص بگذارد و در راه دوستش فداکاری و ایثار کند چنانکه ابوبکر چنین کرد.

«و این بود که رسول صلی الله علیه و آله هجرت کرد. از همه صحابه جز ابوبکر صدیق رضی الله عنه کس با وی نرفت. از آنکه به همه وجهی شایسته وی بود و حق تعالی او را یار خواند، ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ (توبه: ۴۰). در غار رفت خود را فدای او کرد.

۱- مناقب الصوفیة- قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر سنجی عبادی مروزی- از نوشته های قرن ششم

هجری - به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار- ناشر کتابخانه منوچهری / ص ۷۲.

جامه پاره کرد و در سوراخها نهاد، و پاشنه در یک سوراخ نهاد که جامه نمانده بود. مار پاشنه او را زخم کرد و نجنید و ننالید. از آنکه سید^{علیه السلام} سر بر زانوی او نهاده بود. گفت: نباید که بیدار شود و این طریق محبت بود که می سپرد»^۱.

۳- عمر و علی نمونه‌های ضد استکبار و اتراف

عمر و علی^{علیهما السلام} نمونه‌های ضد استکبار و اتراف و خوشگذرانی بودند. «امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} جامه‌ای که پوشیدی پاره‌های بسیار بر آن دوختی. گفتند: یا امیرالمؤمنین این چیست؟ گفت: مرقع پوشیدن، خشوع دل و مذمت نفس ثمره دهد، برای آن می پوشم»^۲. «و امیرالمؤمنین عمر^{رضی الله عنه} جبهه خود را پاره بر دوخته است. روایت است که وی را دیدند در وقت خلافت جامه‌ای پوشیده و پاره‌های بسیار بر آن دوخته، از آن جمله سه پاره نمد بود بر میان کتف و جامه بر یکدیگر دوخته»^۳.

۴- پیامبر و اصحاب صفه

پیامبر^{صلی الله علیه و آله} با آن همه محبتی که به فاطمه زهرا داشت، نیازمندان اصحاب صفه^ع را بر آن بزرگوار ترجیح داد. «امیرالمؤمنین علی^{رضی الله عنه} روایت کرد که رسول^{صلی الله علیه و آله} وقتی چیزی در حجره آورد. فاطمه^{علیها السلام} گفت: مرا بده. گفت به تو ندهم و اصحاب صفه بیرون گرسنه می‌باشند. نخست آنجا برم. آنچه زیادت باشد پیش تو باز آرم»^۴.

۱- منبع مذکور/۹۰.

۲- منبع مذکور/۷۳.

۳- منبع مذکور/۷۳.

۴- اصحاب صفه کسانی بودند از اصحاب که بر روی سکوی مسجد می خوابیدند.

۵- منبع مذکور/۸۴.

۵- راضی شدن به قضا و قدر عمر

راضی شدن به قضا و قدر و پذیرفتن مقدرات الهی، آدمی را از اتکا به غیر خدا باز می‌دارد، و رضا به معنی تسلیم بودن در برابر اراده پروردگار است و با کوشش و تلاش مغایرتی ندارد.

عُمَرُ رضی الله عنه نامه‌ای نوشت با ابوموسی اشعری که همه چیزها در رضاست، اگر توانی راضی باش و إلا صبر کن»^۱.

۶- صدق از نظر علی

هیچ نعمتی برای انسان بالاتر از صدق نیست و صدق در سه چیز پدید آید: در قول و در حال و در عمل.

«امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه چنین گفته است که: برکت صدق، مرد را بهتر از مال بسیار است که مال، خرج راست و به خرج نیست شود. اما زبان راست گوی هر چند راست می‌گوید درجه او در دین زیادت می‌شود»^۲.

۷- ادراک و فراست مؤمن از نظر عمر

ادراک و فراست و نیروی تفکر و بینش مؤمن رابطه قلب و زبانش را آشکار می‌کند.

«امیرالمؤمنین عُمَرُ رضی الله عنه گفت: رسول صلی الله علیه و آله به ابتدا در آن متوقف بود^۳. پس جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت:

هر چه عُمَرُ می‌گوید بشنو که ما می‌گوییم: «الْحَقُّ يَنْطِقُ عَلَي لِسَانِ عُمَرَ»^۴.

آدمی اگر دل را از وسوسه‌ها و آرزوهای نفسانی پاک کند، دلش آینه سا می‌شود.

۱- منبع مذکور/۱۱۶.

۲- منبع مذکور/۱۰۲.

۳- یعنی درباره الهامات قلبی عُمَرُ ساکت بود و چیزی نمی‌گفت.

۴- منبع مذکور/۱۲۸.

فصل سوم

- الف- انوری ایوردی
- ب- خاقانی شروانی
- ج- حکیم نظامی گنجه ای
- د- شیخ فریدالدین عطار
- ه- شیخ شهاب الدین ابوحفص عمّار سهرودی
- و- محمد عوفی
- ز- جلال الدین مولوی
- ح- سعدی شیرازی

الف: انوری ابیوردی (وفات ۵۸۳)

اوحد الدین علی بن محمد بن اسحاق ابیوردی شاعر قصیده سرای مشهور قرن ششم، خلفای راشدین را با ویژگی هایشان این چنین می ستاید:

۱- تشبیه خواجه سعد الدین اسعد به خلفا

در قصیده‌ای در مدح «خواجه سعد الدین اسعد» می گوید:

که ز جمع رُئُل عزیز تر ست	به سر مصطفی شریف قریش
که ز دل، جان فروش و شرع خرست	به صفا و وفا و صدق عتیق ^۱
که ظهور شریعت از عَمَر ست	به دلیری و هیبت عَمَری ^۲
که حقیقت مؤلف سُورست ^۴	به حیا و حیات ذوالنورین ^۳
که به حرب اندرون شیر نرست ^۵	به کف و ذوالفقار مرتضوی

(قصائد/۶۵)

در این قصیده، صفا، صدق، وفای به عهد و اخلاص ابوبکر صدیق و دلیری، هیبت و صلابت عمر بن الخطاب و حیا و حیات عثمان بن عفان و شجاعت علی بن ابی طالب و ارزش ذوالفقار وصف شده است.

۱- ابوبکر صدیق.

۲- ی نسبی است.

۳- لقب عثمان بن عفان است.

۴- سُور جمع مکسر سوره است یعنی عثمان سوره های قرآن را جمع کرده است.

۵- دیوان انوری جلد اول قصائد به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی / بنگاه ترجمه و نشر کتاب / چاپ دوم ۱۳۴۷.

۲- ستودن قطب الدین مودود «شاه» به صفات خلفا

در قصیده‌ای در صفت بغداد و مدح قطب الدین مودود «شاه» اعتقاد ابوبکر، صولت عمر، خشوع عثمان، حکمت علی چنین می‌آید و ممدوح را به آن صفات متصف می‌کند:

به اعتقاد ابوبکر و صولت فاروق به ترسکاری عثمان و حکمت حیدر

(قصائد/۲۱۷)

۳- در مناجات باری تعالی

در «مناجات باری تعالی» که با تسلط و رنگ آمیزی شاعرانه پرده‌های گوناگون و بدیع خلقت را منقش می‌نماید و اشعاری به صولت رعد و تندر و غرش صاعقه و بلندای کوههای سر به فلک کشیده و امواج توفنده دریا و... می‌سراید از خداوند پوزش می‌طلبد و خود را از تهمتهای زیر و معتقدات خلاف، بری می‌داند:

نه در خلافت بوبکر دم زنم به خلاف نه در امامت فاروق^۱ در مجال نُطَق
نه درنشستن عثمان چو رافضی بد گوی نه درشجاعت حیدر چو خارجی^۲ احمق

۱- عمر بن الخطّاب.

۲- دشمن علی بن ابی طالب.

سر خوارچ خواهم شکافته چو انار
 یکی جریده اعمال خود نکردم کشف
 کنون که عذر گناهان خویشتن خواهم
 دل روافض^۱ خواهم کفیده چون جوزق^۲
 هزار کس را کردم به مدح، مستغرق
 ز دیده خون بچکد بر بدن به جای عرق
 (قصائد/۲۷۴)

۴- هیبت و صولت عمر بن خطاب رضی الله عنه

در قصیده با شکوهی که در مدح «عماد الدین پیروز شاه» سروده است اینگونه از هیبت و صولت عمر بن خطاب سخن می گوید که؛ شیطان از سایه عمر می ترسد و هر جا که قدرت دشمن شکن او جلوه کند، اثری از نیروی اهریمنی نخواهد بود و مکمل ضربتهای مهلک عمر در نبرد با دشمنان دین، شمشیر برنده حیدر است:

معرکه مکر دیو، ظلّ عمر بشکند
 چرخ که نظاره بود دید که منکر شکست
 دین به عُمَر شد قوی گرچه پس از عهد او
 باقی ناموس کفر خنجر حیدر شکست
 (قصائد/۹۲)

۱- روافض نامی است که به تشیع تحریف شده صفوی اطلاق داده می شود. رافضیان آن عده از شیعیان افراطی و تکفیری هستند که همه ی صحابه و یاران رسول خدا ص جز تعداد بسیار اندکی را مورد لعن و نفرین قرار می دهند. و بر این باورند که پیامبر خدا ص حضرت علی را به عنوان خلیفه پس از خود انتخاب نمود ولی یاران رسول اکرم دستور پیامبر خویش را زیر پا نهادند و ابوبکر را به خلافت برگزیدند. همچنین رافضیان چون نظام پادشاهی خلافت پس از پیامبر اکرم ص را میراث خاندان آن حضرت دانسته و دوازده امام معصوم پس از پیامبر تراشیده اند. غافل از اینکه ایمان به عصمت آن امامان در حقیقت طعنه ای است کشنده بر پیکر عقیده ی ختم نبوت رسول اکرم ص. متأسفانه امروزه بسیاری از شیعیان جهان و بخصوص کشور ما بدام این تندروان تکفیری افتاده اند و عقاید باطله و ضد قرآنی آنها که مخالف دستورات حضرت امیر المؤمنین است را نادانسته تکرار می کنند! (ب)

۲- جوزق: غوزه و غلاف پنبه که هنوز پنبه آن را در نیاورده باشند.

مگه در سایه تدبیر و عدالت عمر آرامش دارد:

دیو چندان علم زند که نبی
مگه بی سایه عمر دارد

(قصائد/۱۲۶)

در قصیده‌ای که در مدح «احمد بن مخلص» آمده است ممدوح را مروج نام عمر و عدل او را عدالت عمری می‌نامد:

نام تو بسی تربیت نام عمر داد
زان روی که عدل تو چو عدل عمر آمد

(قصائد/۱۴۰)

در قصیده مدحیه «صدر الدین محمد میراب مرو» چنین می‌گوید:

محمد آنکه وزارت بدو نظام گرفت
چنانکه دین محمد به داد و عدل عمر

(قصائد/۱۹۶)

۵- ذوالفقار حیدر کرار

در قصیده‌ای که در مدح «سلطان خنجر» گفته است: خنجر دست سلطان سلجوقی را به ذوالفقار حیدر کرار تشبیه می‌کند:

در دست تو گویی که خنجر تو
در دست علی، ذوالفقار باشد

(قصائد/۱۳۲)

در مدحیه «امیر تاج الملوک ابوالفوارس» ممدوح را در نبرد با دشمنان، چون علی می‌شمارد:

ای در نبرد، حیدر کرار روزگار
وی راست کرده خنجر تو کار روزگار

(قصائد/۱۷۲)

در ابیات دیگری از ممدوح خود چنین یاد می‌نماید:

به روز جنگ، با دستان رستم به پیش خصم، با پیکار حیدر

(قصائد/۲۲۴)

شاه حیدر هاشم تَبِعِ احمد نام که ز گردون، سرپرست وز خورشید، کلاه

(قصائد/۴۱۸)

تو بر پشت رخشی چو رستم خرامان به کف ذوالفقاری چو حیدر گرفته

(قصائد/۴۳۵)

تیغ تو تیغ حیدر عربی کوس تو کوس حیدر رازی

(قصائد/۴۷۷)

علی علیه السلام قهرمان پیکار درون و بیرون است هر جا سخن از زهد و عرفان به میان
می آید علی جلوه می کند و هر جا نبرد با کفار و مشرکین رنگ آمیزی می شود ذوالفقار
می درخشد.

ب: افضل الدین خاقانی شروانی (۵۰۰-۵۹۵)

مدح پیامبر و خلفا

شاعر قصیده سرا و چیره دست قرن ۶ هجری در قصیده‌ای که پیامبر ﷺ را ستوده از خلفاء چنین سخن گفته است:

آورده روزنامه دولت در آستین	مهرش نهاده سوره و النجم إذا هوی ^۱
داده قرار، هفت زمین را ببازگشت	کرده خبر، چهار امین را ز ماجرا ^۲
هر چار، چار حدّ بنای پیمبری	هر چار، چار عنصر ارواح اولیا
بی مهر یار در این پنج روزه عمر	نتوان خلاص یافت از این ششدر فنا ^۳

و در قصیده دیگری اینگونه عظمت روحی و شخصیت معنوی آنان را می‌ستاید:

چهار یارش تا تاج اصفیا نشدند	نداشت ساعدِ دین، یاره داشتن،
------------------------------	------------------------------

یارا^۴

خاقانی در این ابیات رهایی از زندان تعلّقات دنیای زودگذر را در گرو مهر و محبت نسبت به چهار یار می‌داند.

در قصیده و شکوائیه و مدحیه دیگری این چنین مقام خلفاء را ستایش می‌کند:

هر داستان که آن نه ثنای محمدست	دستان کاهنان شمر آنرا نه داستان
خواهی که پنج نوبت الصّابرين زنی	تعلیم کن از چار خلیفه طریق آن

۱- اشاره به سوره مبارکه نجم است.

۲- چهار امین بمعنی چهار خلیفه است.

۳- دیوان خاقانی شروانی / بکوشش دکتر ضیاء الدین سجادی / ۶-۹ / کتابفروشی زوآر.

۴- دیوان خاقانی شروانی / بکوشش دکتر ضیاء الدین سجادی / ۶-۹ / کتابفروشی زوآر.

از صادقین، وفا طلب از قانتین، ادب از متّقین، حیا وز مستغفرین، بیان^۱ مقصود از پنج نوبت، اذان نماز و اقامه آن است که باید بر مبنای تبعیت از خلفاء انجام پذیرد.

تشبیه پدر به عمر و خود به عثمان

خاقانی در قصیده دیگری در مدح پدرش علی نجّار پدرش را به عمر^{رضی الله عنه} و خود را به عثمان^{رضی الله عنه} تشبیه می‌کند:

هم به ثنای پدر ختم کنم چون مُقیم
 نان من ازخوان اوست، جامگی از خان او
 باد دعا‌های خیر در پی او تا دُعا
 اوّل او یاربست و آمین پایان او
 در عقب پنج فرض اوست دعا خوان من
 یا رب کارواح قدس، باد دعا خوان او
 گر ز قضای اول عهد عمّر در گذشت
 تا ابد مگذارد نوبت عثمان^۲ او

چهار یار چهار رکند

در مطلع دوم: (تجدید مطلع) قصیده «تَحْفَةُ الْحَرَمِینِ وَتُفَاحَةُ الثَّقَلِینِ» که در کعبه معظّمه در مدح حضرت رسول سروده است اینگونه از «چهار رکن یعنی چهار یار» یاد می‌کند:

مصطفی کعبه است و مُهر کتف او سنگ سیاه

هر کف از بهر کفِ او زمزم احسان آمده

گرد چهار ارکان او بین هفت طوق و شش جهت

چهار ارکانش ز یاران، چار اقران آمده

۱- دیوان خاقانی شروانی / بکوشش دکتر ضیاء الدین سجادی / ۶-۹ / کتابفروشی زوّار.

۲ - مأخذ مذکور / ۳۶۶.

در این ابیات، مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کعبه و کتفش به حجرالأسود^۱ و کف دستش به آب زمزم و چهار رکن وجود مبارکش به چهار خلیفه تشبیه شده است.

تشبیه پسر عمویش به عثمان و خود به علی

خاقانی، در تب و تاب مرگ پسر عمویش، او را «عثمان» و خود را «علی» که ماتمدار خلیفه مقتول است معرفی می‌کند:

دلم مرگ پسر عم سوخت و در جانم زد آن آتش
 که همیشه اش عرق شریان گشت و دودش روح حیوان
 سخن در ماتم است اکنون که من چون مریم از اوّل
 در گفتن فرو بستم به مرگ عیسی ثانی
 علی را گو که غوغای حوادث کشت عثمان را
 علی وار از جهان بگسل که ماتم دارِ عثمانی^۲

تشبیه ممدوح به علی

در قصیده‌ای در تهنیت عید و مدح اتابک اعظم مظفر قزل ارسلان بن ایلدگز ممدوح را به «علی» تشبیه می‌نماید:

در کشور دولت چون نبی شهر علوم^۳ در بیشه صولت چو علی شیر و غایبی
 مانند علی سرخ غضنفر توئی ار چه از نسل فریدونی نه از آل عبایی
 گر تیغ علی فرق سری یک سره بشکافت البرز شکافی تو اگر گرز گرای^۱

۱- مأخذ مذکور/۳۷۲.

۲- مأخذ مذکور/۴۱۵.

۳- اشاره به «أنا مدينة العلم وعلیُّ بأبها» است (من شهر علمم وعلی در آن است).

تشییه خلفا به چهار ارکان

این شاعر قصیده سرا و سخنور که سخت ترین قوافی و اوزان عروضی رام و مسخر اوست در ترکیب بندی که در مدح رسول اکرم صلی الله علیه و آله سروده و به مدح ناصرالدین ابراهیم به پایان رسانیده است می گوید:

مهیا کرد پنج ارکان ملت را به چار ارکان^۲

که هریک جدولی بودست کز دریای او آمد

کنون جز ناصرالدین کیست؟ کز بهر نیابت را

ز بعد چارتن^۳ در چار بالشهای او آمد^۴

شاعر بلند پایه شروان، علی را ستم شکن و بدعت شکاف معرفی می کند:

ای چراغ یزیدیان که دلت چون علی خیر ستم بشکافت

تارک ذوالخمار بدعت را ذوالفقار تو لاجرم بشکافت^۵

در دو بیت زیر شمشیر ممدوح را به ذوالفقار برنده علی تشبیه می نماید:

گر تیغ علی شکافت فرقی او البرز از سنان شکافت^۶

چون حیدر ذوالفقار برکش تا چرخ جهود سان نجنبند^۷

۱- مأخذ مذکور/۴۳۷

۲- چار ارکان، چهار خلیفه است.

۳- چارتن همان چهار یار و چهار خلیفه است.

۴- مأخذ مذکور/۴۴۸-۴۴۹.

۵- مأخذ مذکور/۴۷۰.

۶- مأخذ مذکور/۵۱۲.

۷- مأخذ مذکور/۵۱۳.

نامیدن ممدوح به «فاروق دین افزا»

خاقانی، ممدوح خود را «فاروق دین افزا» می‌نامد و فاروق، لقب عُمَر بن خطاب رضی الله عنه خلیفه دوم است.

از در افریقیه تا حدّ چین نام او فاروق دین افزای باد^۱

خاقانی، در یک بیت، ممدوحش را «حیدر فاروق عدل» می‌داند و «فاروق» یعنی عُمَر بن خطاب نمونه کم نظیر مجری عدالت و برابری است.

حیدر فاروق عدل، جعفر فرقان پناه کز شرف او سماک، رُمح سپاهش سزد^۲

در بیت دیگری مظفرالدین قزل ارسلان را به «فاروق عجم ستان» که نقاب را از چهره بی بی شهربانو گشاده است تشبیه می‌کند.

هر عقده که روزگار بندد دست شه کامران گشاید

وز گرد مصاف روی نصرت شاهنشاه نشان گشاید

یعنی که نقاب شهربانو فاروق عجم ستان گشاید^۳

۱- مأخذ مذکور/۵۱۸.

۲- مأخذ مذکور/۵۲۰.

۳- مأخذ مذکور/۵۱۲.

ج: حکیم نظامی گنجه‌ای (وفات ۶۰۲-۶۱۴)

حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی ابن مؤید نظامی، شاعر و داستان پرداز مشهور ایران در قرن ششم هجری است. در باره تاریخ تولد او اختلاف روایت وجود دارد و به احتمال قوی بین سالهای ۵۳۰ تا ۵۴۰ می‌باشد.

آوازه داستانهای لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و اشعار توحید نظامی نه تنها در ایران زمین قرن‌ها طنین انداز است بلکه کشورهای آسیای میانه (شوروی سابق) را نیز فرا گرفته است. نظامی تنها شاعری است که در اشعارش تعهد اخلاقی به کار رفته است. اینک صفحات کتاب را به اشعار شیوایش در باره خلفای راشدین آراسته می‌گردانیم:

۱- ستایش پیامبر ﷺ و خلفا در لیلی و مجنون

در مثنوی لیلی و مجنون در نعت پیغمبر اکرم ﷺ خلفاء را چنین می‌ستاید:

وین خانه هفت سقف کرده	بر چار خلیفه وقف کرده
صدیق، به صدق پیشوا بود	فاروق، ز فرق هم جدا بود
و آن پیر حیائی ^۱ خدا ترس	با شیر خدای بود همدرس
هر چار ز یک نور بودند	ریحان یک آبخورد بودند
زین چار خلیفه ملک شد راست	خانه به چهار حد مهیاست
ز آمیزش این چهارگانه	شد خوش نمک این چهار خانه
دین را که چهار ساق دادی	زی‌نگونه چهار طاق دادی
چون ابروی خوب تو در آفاق	هم جفت شد این چهار و هم طاق
از حلقه دست بند این فرش	یک رقص تو تا کجاست تا عرش ^۲

۱- پیر حیائی: عثمان بن عفان

۲- کلیات خمسہ حکیم نظامی گنجه‌ای - با مقابله و تصحیح از روی صحیح ترین نسخ معتبر چاپی و خطی چاپ

(۴۳۳-۴۳۲)

۲- ستایش چهار یار در شرف نامه

در شرف نامه در «مناجات بدرگاه باری عزّ اسمُهُ» که با بیت زیر:

بزرگا بزرگی دها بی کسم توئی یآوری بخش و یاری رسم

شروع می شود اسب بلاغت را چنین در میدان می راند:

نویسم خطی زین نیایشگری مسجّل به امضای پیغمبری
گواهی درو از که؟ چاریار که صد آفرین باد بر هر چهار
نگهدارم آن خط خونی رهان چو تعویذ بر بازوی خود، نهان

(۸۴۳)

۳- ستایش عمر و علی در مخزن الاسرار

در مثنوی مخزن الأسرار در نعت رسول اکرم ﷺ با سلاست و شیوایی چنین می سراید:

ما همه جسمیم بیا جان تو باش ما همه موریم سلیمان تو باش
از طرفی رخنه دین می کنند وز دگر اطراف کمین می کنند
شحنه، توئی قافله تنها چراست؟ قلب تو داری؟ عَلم آنجا چراست؟
علیی در صف مردان فرست یا عَمَری در ره شیطان فرست
شب به سر ماه یمانی در آری سر چو مه از برد یمانی بر آر.
با دو سه در بند کمر بند باش کم زن این کم زده چند باش

۴- ستایش خلفا در شرف نامه

در مثنوی شرف نامه در معراج «پیغمبر اکرم ﷺ اینگونه از چهار یار سخن به میان می آورد:

شبی بود یا خود یکی سال بود
 بر آید به پیراهن عالمی
 اگر شد به یک لحظه و آمد رواست
 ثنا خوانی چار یارش کنم
 فروشنده را با فضولی چکار
 ز عشق عمر نیز خالی نیم
 ابوبکر، شمعست و عثمان، چراغ
 شده چار تکبیر دولت تمام

ندانم که شب را چه احوال بود
 چو شاید جانهای ما در دمی
 تن او صافی تر از جان ماست
 به از گوهر جان نثارش کنم
 گهر خر چهارند، گوهر، چهار
 به مهر علی گرچه محکم پیم
 همیدون درین چشم روشن دماغ
 بدان چار سلطان درویش نام

(۸۴۸-۸۴۹)

د: شیخ فرید الدین عطار نیشابوری (۵۳۷-۶۲۷-۶۲۸)

فرید الدین محمد عطار نیشابوری از صوفیان مشهور قرن ششم و اوائل قرن هفتم هجری است.

شخصیت والا، متانت، وارستگی و قدرت شاعری، او را در عالم عرفان شاخص و ممتاز نموده است بطوریکه شاعران و صوفیان قرنهای بعد به استادی و پرهیزگارش اعتراف می‌کنند.

دیوان اشعار

از عطار آثار گرانبهای بیادگار مانده است از قبیل: اسرار نامه، خسرو نامه، مصیبت نامه، منطق الطیر، الهی نامه، تذکرة الأولیاء، دیوان قصاید و غزلیات.

اکنون خوانندگان گرامی را به چیدن گلها و شکوفه‌های معنوی این عارف بزرگ فرا می‌خوانم:

چهار یار

صدیق مطلق، آنکه پس مصطفی به حقّ شایسته از او نبود هیچ پیشوا
در باخت مال و دختر در پیش یار غار جان هم بباختست به او یار بی دغا
دیدند جان خواجه، صحابه سزای او کاری کجا کنند صحابه به ناسزا؟
گر تو قبول می‌کنی در خلافتش واجب کند ز منع تو تکذیب اولیاء

فاروق اکبر^۱، آنکه چو طاهها و هو شنید
 آهوی طاوها چو بر آوردی های و هوی
 چون نوش کرد از کف ساقی شراب خاص
 هرگز ندید ار چه بسی دیده بر گماشت
 میر سوم، خلاصه دین، آنکه در کشید
 آن ذات پاک او ز کف سید دو گون
 در بحر بی نهایت قرآن چو غوطه خورد
 دانی بر آسیای فلک چیست این شفق؟
 درهای و هوی آمد و شد صید طاوها
 پر مشک شد ز آهوی هو نافه در هوا
 حالی خروش عام بر آورد کالصلا^۲
 شمعی ازو فروخته تر جنت العلا
 آب حیات معرفت از کوثر حیا^۳
 هم کوه حلم دیده و هم قلزوم^۴ سخا
 شد غرق بحر و کرد در آن بحر سر، فدا^۵
 بر خون بگشت از غم خون وی، آسیا

صدری که بود از پس و علوی^۶ ز پس بود
 شیر خدا و ابن عم نبی، آنکه باز یافت
 آن صدر، صدر هر دو جهان بود، مرتضا
 تختی چو دوش خواجه^۷ و تاجی چو هل آتی^۸

۱- فاروق اکبر: عمر بن خطاب.

۲- الصلا، به فتح صاد بانگ بر آوردن برای طلب کسی.

۳- مقصود عثمان بن عفان است.

۴- قلزوم: دریا.

۵- اشاره به کشته شدن خلیفه، عثمان در حال قرآن خواندن است.

۶- علوی به ضم عین به معنی بلند.

۷- خواجه، حضرت رسول گرامی.

۸- (سوره الإنسان/۱).

چون مصطفاش در اسدالله مثال داد طغرای آن مثال کشیدند لا فتا^۱
 این حلقه دری که دری جُست تا بیافت وان در در مدینه علمست و بائها^۲
 گر عشق چار یار نداری میان جان صورت مکن^۳ که پنج نمازت بُود روا
 گر چار رکن کعبه دل، چار یار نیست زَنار چار کرد گزین و کلیسیا^۴
 مسلک عطار، از تعصّب و یکسو نگری دور است و با دید باز عارفانه، تضادها و
 تناقضات مکاتب و نحله‌های مختلف را مادون توحید می‌شمارد در «اسرار نامه» این
 چنین از خلفای راشدین سخن می‌گوید:

ابوبکر

نخستین قدوه دارالخلافه جهان صدق و پور بو قُحافه
 اساس دین حق، بنیاد تحقیق نیابت دار شاه شرع، صدیق
 سپهر صدق را خورشید انور چراغ اولیا صدیق ابوبکر
 شریعت را نخستین قره العین^۵ رفیق مصطفا و ثانی اثنین^۶

۱- اشاره است به حدیث «لا فتی إلا علی، لا سیف إلا ذوالفقار»

۲- اشاره است به حدیث «أنا مدینه العلم وعلی بائها».

۳- گمان مکن.

۴- دیوان فرید الدین عطار نیشابوری با تصحیح و مقابله سعید نفیسی چاپ سوم/۴-۵.

۵- نور چشم.

۶- التوبه / ۴۰- ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي

الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾. «اگر شما او را (پیامبر) یاری نمی‌کنید البته

هنگامی که کافران پیغمبر را از مکه بیرون کردند خدا یاریش کرد آنگاه یکی از آن دو تن (رسول اکرم) به رفیق

و همسفر خود (ابوبکر) گفت: اندوه مخور خدا با ما است».

به اَمَّنَا و صَدَقْنَا بنوشید
 ز دست مصطفی سر جوش او خورد
 توانگر آمده، درویش رفته
 هرآنچس بود با دختر فدا کرد
 بساخت از مال دنیا با گلیمی
 و لیکن نیست صدیق بیازی
 'سَتُدْعَوْنَ اِلَى قَوْمٍ اُولَى بَأْسٍ'
 نبی در حق او کرده کرامت
 چه در شهر و چه در غار و چه در کوه
 پیمبر را نیابت کرده در دین
 زهی پیر و مرید و چست و چالاک^۲

(۲۴-۲۵)

شراب شرع چون جوشی بجوشید
 نخستین جام حکمت نوش او کرد
 نبی را در امامت پیش رفته
 چو حق در گوش جان او ندا کرد
 چو در باخت آنچه بودش زرّ و سیمی
 زهی بینندگی و پاکبازی
 مخالف گو بیا برخوان و بشناس
 ز اوّل تا روز قیامت
 در اوّل هم دم او در هر اندوه
 در اوسط نایب خاص نخستین
 در آخر در بر او خفته در خاک

عُمَرُ رضی الله عنه

عطار، که آنگونه از صدیق و یار غار سخن گفته است، فاروق اعظم را چنین می‌ستاید،
 ستایشی فراخور و شایسته عُمَر:

چراغ هشت جنت شمع اصحاب
 طواف او کند پروانه کردار
 نمی شایست جز خلد برین را
 کمال شرع را رونق نبودی

سپهر دین عُمَر، خورشید خطاب
 چه شمعی کافتاب نامبردار
 ازین پرتو که بود آن شمع دین را
 اگر او قطب دین حق نبودی

۱- سوره الفتح/۱۶.

۲- اسرار نامه شیخ فرید الدین عطار نیشابوری با تصحیح و تعلیقات و حواشی دکتر سید صادق گوهرین-

انتشارات صفی علیشاه/۲۴-۲۵.

بدان شد تا سر آرد نهاد او
 به پیش طای طاها سر فدا کرد
 شکش برخاست مشکلهای یقین شد
 ز چل مردان یکی او بود اوّل
 نبی جز من نبودی جز عُمَر، کس
 سخنها گفته بی او بر زفانش^۱
 بنامش زهر قاتل نوش کرد او
 که صد تریاق فاروقیش بودی
 که اشکی در میان بحر قُلزم
 ستم از بیم او نابوده گشته
 هزار و شصت و شش منبر نهاده

(اسرار نامه - ۲۶، ۲۵)

ز بهر سر بریدن سر بداد او
 چو آهنگ سر شمع هُدی کرد
 چو چشم جان او اسرار بین شد
 شریعت را کمال افزود اوّل
 رسولش گفت گر بودی دگر کس
 خداوند جهان از نور جاننش
 چو حق را حلقه در گوش کرد او
 از آن بر خویشتن زهر آزمودی
 چنان شد ظلم در ایام او گم
 جهان از عدل او آسوده گشته
 عجم را تا قیامت در گشاده

عثمان رضی الله عنه

عثمان بن عفان در تاریخ اسلام و ادب و فرهنگ فارسی و عربی سه ویژگی دارد؛
 جامع قرآن، ذوالنورین و دارای شرم و حیا.

امیرالمؤمنین، عثمان عفان
 بدامادیش ذوالنورین بوده
 ز ذوالنورین بودندی منور
 بهر وجهی که هست از نور عثمانست

امیر اهل دین استاد قرآن
 گزین خواجه گونین بوده
 اگر حلم و حیا گشتی مصور
 حیا ایمانست یا جز وی ز ایمانست

نگین حلقهٔ حلم و حیا اوست
 چو دیوان الهی با هم انداخت
 همه در جمع او مهمان اویم
 در اوّل عمر در قرآن حق کرد
 ز بس کو خون قرآن خورد از آغاز
 رسیده بود پیش صبغۀ الله
 که کرد آن را ز پی دنیای غدار
 نه میل دنیای غدار کردند
 یکی را بر سر قرآن بکشته
 یکی را ز هر دل از بر فکنده
 ازین بگذر خدا را باش کاصل اوست

سر أحرار و تاج اسخیا اوست
 ز قدمت شمۀ در عالم انداخت
 همه اجر خور دیوان اویم
 در آخر خویشتن قربان حق کرد
 مگر زان خورد قرآن خون او باز
 که خورش صبغۀ الله گشت، ناگاه
 ندانم تا که بود آن را روا دار
 که با مردان دین این کار کردند
 یکی را در نماز آسان بکشته
 یکی در کربلا بی سر فکنده
 دگر سر برنه و در سرکش ای دوست

(اسرار نامه-۲۶-۲۷)

علی رضی الله عنه

علی، شیر میادین شجاعت و نور مصابیح هدایت است، علم علی و انفاق و فضیلتش در تمام اعصار، ضرب المثل آزادگان و دلدادگان و دلداران وادی عشق و معرف الهی می باشد.

سوار دین پسر عم پیمبر
 بتن رستم، سوار رخس دل دل
 علی القطع افضل ایام او بود
 مُنادی سَلُونی^۱ در جهان داد

شجاع صدر صاحب حوض کوثر
 بدل، غواص دریای توکل
 علی الحق حجة الإسلام او بود
 بیک رمز از دو عالم صد نشان داد

۱- «سَلُونی قبل أن تَفْقَدُونی» پیش از اینکه مرا از دست دهید از من سؤال کنید: از امام علی رضی الله عنه.

چنین باید نماز از اهل رازی
 چنان شد در نماز از نور حق جانش
 نمازش چون چنین باشد گزیده
 ز جودش ابر دریا پرتوی بود
 تو ای زر زرد گرد از ناامیدی
 که چون این سرخ رو سر سبز ره شد
 زهی صدری که تا بنیاد دین بود
 ز طفلی تا که خود را پیر کردی
 چو دنیا آتش و تو شیر بودی
 اگر چه کم نشیند گرسنه، شیر
 از آن جستی بد دنیا فقر و فاقه
 الا یا در تعصب جانست رفته
 ز نادانی دلی پر زرق و پر مکر
 گهی این یک بُود نزد تو مقبول
 گرین یک، به گر آن دیگر ترا چه؟
 همه عمرت درین محنت نشستی
 ترا چند از هوا راه خدا گیر
 یقین دارم که فردا پیش حلقه
 چه گویم جمله گر زشت ار نکویند
 خدایا نفس سرکش را زبون کن
 دل ما را به خود مشغول گردان

که تا باشد نماز تو نمازی
 که از پائی برون کردند پیکانش
 بالحمدش چنان گردد بریده
 بچشمش عالم پر زر جوی بود
 تو نیز ای سیم میکن این سپیدی
 سپید و زرد بر چشمش سیه شد
 دلش اسرار دان و راه بین بود
 برین دنیای دون تکبیر کردی
 از آن معنی ز دنیا سیر بودی
 نخوردی نان دنیا یک شکم سیر
 که دنیا بود پیشت سه طلاقه
 گناه خلق با دیوانت رفته
 گرفتار علی گشتی و بوبکر
 گهی آن یک شود از کار معزول
 چو تو چون حلقه بر در ترا چه؟
 ندانم تا خدا را کی پرستی؟
 خدایت گر ازین پرسد مرا گیر
 یکی گردند هفتاد و دو فرقه
 چو نیکو بنگری جویان اویند
 فضولی از دماغ ما برون کن
 تعصب جوی را معزول گردان

منطق الطیر

عطار در مثنوی منطق الطیر^۱ که تمثیلی عرفانی از پیکار با نفس اماره است خلفاء را چنین نیکو می‌ستاید:

۱- فضیلت ابوبکر صدیق

در فضیلت ابوبکر صدیق با چنان جاذبه‌ای سخن می‌گوید که هر خواننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

خواجه اوّل که اوّل یار، اوست	ثانی اثنین إذ هما فی الغار ^۲ ، اوست
صدر دین، صدیق اکبر، قطب حق	در همه چیز از همه برده سبق
هر چ حقّ از بارگاه کبریا	ریخت در صدر شریف مصطفی
آن همه در سینه صدیق ریخت	لا جرم تا بود ازو تحقیق ریخت

(منطق الطیر، ۲۳-۲۴)

سپس آنچنان از صدیق تعریف می‌کند که به وجد می‌آید و انسان کاملی را که جهان و مافیها را طلاق داده باشد در او می‌بیند و بلندای روح را در سکوت و شب زنده داری بوبکر تجسم می‌نماید.

چون دو عالم را به یک دم در کشید	لب بیست از سنگ ^۳ و خوش دم در کشید
سر فرو بردی همه شب تا بروز	نیم شب هویی بر آوردی بسوز
هوی او تا چین برفتی مشک بار	مشک کردی خون آهوی تار
زین سبب گفت آفتاب شرع و دین	علم باید جست ازینجا تا بچین ^۴

۱- منطق الطیر (مقامات الطیور) شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۸.

۲- التوبة / ۴۰ درباره آیه در صفحات قبل توضیح داده شده است

۳- گویند سنگی در دهان گذاشته بود که سخن بیهوده نگوید.

۴- «اطلبو العلم و لو بالصین»

سنگ زان بودی به حکمت در دهانش
نی که سنگش بر زفان بگرفت راه
سنگ باید تا پدید آرد وقار
چون عمر مویی بدید از قدر او
چون تو کردی ثانی اثینش قبول
ثانی اثین او بود بعد رسول
تا بسنگ و هنگ هو گوید زبانش
تا نگوید هیچ نامی جز إله
مردم بی سنگ کی آید بکار
گفت کاش آن مویمی بر صدر او
ثانی اثین او بود بعد رسول
(منطق الطیر-۲۴)

عطار در پایان ابیات، خطاب به خداوند متعال می‌گوید: خدایا چون تو ابوبکر را در قرآن «ثانی اثین» یعنی نفر دوم دو نفر نامیدی، لذا پس از رحلت رسول خدا ﷺ نیز ثانی اثینی و جانشین پیامبر بود.

۲- عُمَر، فاروق اعظم

در تاریخ اسلام عُمَر، فاروق اعظم و معیار حق و باطل است و اسلام او یعنی نابودی کافران و مشرکان و شکستن کمر امپراطوری روم و اکاسره ایران!

خواجه شرع آفتاب جمع دین
ختم کرده عدل و انصافش بحق
آنک حق طاهها برو خواند از نخست
های طاهها در دل او های و هوست
ظل حق فاروق اعظم شمع دین
در فراست بوده بر وحیش سبق^۱
تا مطهر شد ز طاهها و درست
فرخ آنک از های و هو درهای هوست

(منطق الطیر-۲۴)

ذوق هنری و بینش عرفانی، قدرت شگفت‌انگیزی در تجسم صحنه‌ها و رویدادها به عطار بخشیده است، با آنکه در اوصاف مبالغه می‌کند اشعار بر دلها می‌نشیند و خواننده

۱- فی الأمم محدثون فإن یک فی امتی فعمر.

فکرش را به آنها می‌سپارد و توصیف عدالت و ثبات شخصیت ممدوحی چون عُمَر، راه انتقاد و انکار را بر او می‌بندد.

آنک دارد بر صراط، اول گذر
آنک اول حلقه دار السّلام
چو نخستش حق نهد در دست، دست
کار دین از عدل او انجام یافت
شمع جَنّت بود و اندر هیچ جمع
شمع را چون سایه نبود ز نور
چون سخن گفתי حقیقت بر زفانش
گه ز درد عشق جان می‌سوختش
چون نبی دیدش که او می‌سوخت زار

هست او از قول پیغمبر: عُمَر
او بدست آرد زهی عالی مقام
آخرش با خود برد آنجا که هست
نیل، جنبش، زلزله، آرام یافت
هیچ کس را سایه نبود ز شمع
چون گریخت از سایه او، دیو، دور
از رای قلبی خدا گشتی عیانش
گه ز نطق حق زفان می‌سوختش
گفت شمع جَنّت است این نامدار

(منطق الطیر- ۲۴، ۲۵)

۳- عثمان بن عفان؛ مظهر شرم و حیا

در تاریخ اسلام عثمان بن عفان مظهر شرم و حیاست و در تمام اوراق ادب و فرهنگ مسلمانان، شرم عثمان وجه مشخص اوست.

خواجه سنّت که نور مطلق است
آنک غرق قدس و عرفان آمدست
رفعتی کان رایت ایمان گرفت
رونقی کان عرصه کونین یافت
یوسف ثانی بقول مصطفی
بل خداوند دو نور^۱ بر حق است
صدر دین عثمان^۲ عفان آمدست
از امیرالمؤمنین، عثمان گرفت
از دل پر نور ذی النورین یافت
بحر تقوی و حیا کان وفا

۱- دو نور، دو دختر رسول اکرم ص (رقیّه و ام کلثوم) که به ترتیب به عقد نکاح عثمان در آمدند.

۲- عثمان، به همان شکل کتاب - یا رسم الخط عثمانی - نوشته شده است.

جان خود در کار ایشان باخته
از چه پیوسته رحم پیوسته
امتش در عهد او شد بیشتر
هم ز حکمش گشت قرآن منتشر
شرم دارد دایم از عثمان، مَلک
حق نخواهد کرد با عثمان، عتاب
بد بجای دست او دست رسول
گر چو ذوالنورین غایب بودمی

(منطق الطیر-۲۵، ۲۶)

کار ذی القربی بجان پرداخته
سر بریدنش که تا بنشسته
هم هدایت در جهان و هم هنر
هم بعهد او شد ایمان منتشر
سید سادات گفتی بر فلک
هم پیامبر گفت در کشف و حجاب
چون نبود او تا کند بیعت قبول
حاضران گفتند ما بر سودمی

۴- علی، اسطوره مقاومت، شیر خدا

علی، اسطوره مقاومت، شیر خدا، پیشوای راستین، باب علم رسول، شوهر فاطمه، فرزند کعبه، صاحب اسرار، افضی القضاء و ابن عم مصطفاست.

کوه حلم و باب علم و قطب دین
ابن عم مصطفی، شیر خدای
خواجه معصوم، داماد رسول
صاحب اسرار سَلُونی آمده
مفتی مطلق، علی الإطلاق اوست
عقل را در بینش او کی شکست؟
هم علی ممسوس فی ذات الله است
او بدم دست بریده کرد راست

خواجه حق، پیشوای راستین
ساقی کوثر، امام رهنمای
مرتضای مجتبا، جفت بتول
در بیان رهنمونی آمده
مقتدا بی شک باستحقاق، اوست
چون علی از غیبهای حق یکیست
هم ز افضیکم علی جان آگه است
از دم عیسی کسی گر زنده خاست

گشته اندر کعبه آن صاحب قبول
 در ضمیرش بود مکنونات غیب
 گر ید بیضا نبودیش آشکار
 گاه در جوش آمدی از کار خویش
 در همه آفاق هم دم می نیافت
 بت شکن بر پستی دوش رسول
 زان برآوردی ید بیضا ز جیب
 کی گرفتی ذوالفقار آنجا قرار
 گه فرو گفستی بچه اسرار خویش
 در درون می گشت و محرم می نیافت
 (منطق الطیر-۲۶)

تذکره الاولیاء

عطار در اشعار فراوانی خلفای راشدین را ستایش می کند که ما به همین اندازه اکتفا می کنیم و برای استفاده بیشتر به کتاب تذکره الاولیاء^۱ این شاعر و نویسنده عارف روی می آوریم.

۱- صدیقان خود را ستایش نکنند

چنان که^۲ صدیق اکبر گفت علیه السلام: «لَسْتُ بِحَيْرِكُمْ»^۳

۲- در نامگذاری حسن بصری

در باره نامگذاری حسن بصری؛ از بزرگان تابعین، چنین آمده است:

«نقل است که چون او^۱ در وجود آمد، پیش عمر بن خطاب رضی الله عنه بردند. فرمود که: «سَمُوهُ حَسَنًا، فَإِنَّهُ حَسَنُ الْوَجْهِ» او را حسن نام کنید که نیکو روی است»^۲.

۱- تذکره الاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری - بررسی، تصحیح متن، توضیحات از دکتر محمد استعلامی -

انتشارات کتابفروشی زوار - چاپ سوم ۱۳۶۰.

۲- رسم الخط کتاب رعایت شده است.

۳- «از شما بهتر نیستم» قسمتی از خطبه خلافت است (منبع مذکور/۱۵۱).

۳- تعصب نکردن با نزدیکان پادشاه

«و با هیچ کس از نزدیکان پادشاه تعصب نکنی إلا به حق، چنان که از امام ابوحنیفه رحمته سؤال کردند: «از پیوستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله کدام فاضل تر؟» گفت: «از پیران صدیق و فاروق و از جوانان عثمان و علی و از دختران فاطمه، و از زنان عایشه رضی الله عنها اجمعین»^۳.

۴- خواب دیدن امام شافعی رسول اکرم را

«شافعی^۴ گوید که رسول صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم. مرا گفت: «ای پسر تو کیستی؟ گفتم: یا رسول الله! یکی از امت تو، گفت: نزدیک آی. نزدیک شدم. آب دهن به خود بگرفت تا به دهن من کند. و من دهن باز گشادم. چنان که به لب و دهان و زبان من برسید. پس گفت: اکنون برو، که برکات خدای جل جلاله بر تو باد.»
و هم در آن ساعت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را به خواب دیدم که انگشتی خود بیرون کرد و در انگشت من کرد. تا علم نبی و ولی در من سرایت کرد»^۵.

۵- سخنان توحیدی علی بن ابی طالب

عطار با نقل سخنانی توحیدی از علی بن ابی طالب کام جان را چنین شیرین می‌کند: «و این سخن آن است که از مرتضی سؤال کردند که: خدای عز و جل را به چه شناختی؟ گفت: «بدان که شناسا گردانید مرا به او، که او خداوندی است که او را شبه نیست و او را در نتوان یافت به هیچ وجهی و او را قیاس نتوان کرد به هیچ خلقی، که او نزدیک

۱- حسن بصری، ابوسعید حسن بن یسار بصری (۲۱-۱۱۰ هـ ق) از فقها و زهاد عصر حجّاج و عمر بن عبدالعزیز.

۲- منبع مذکور/۳۰-۳۱.

۳- منبع مذکور/۱۳.

۴- امام محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان ابن شافع یکی از ائمه چهار گانه اهل سنت است (۱۵۰-۲۰۴ هـ ق).

۵- منبع مذکور/۲۵۰. متأسفانه شیخ عطار برای احادیث و روایات منابع و مآخذی ذکر نمی‌کند.

است در دوری خویش و دور در نزدیکی خویش، بالای همه چیزهاست و نتوان گفت که تحت او چیزی هست. و او نیست از چیزی و نیست چون چیزی و نیست در چیزی و نیست به چیزی. سبحان آن خدایی که او چنین است، و چنین نیست هیچ چیز از غیر او»^۱.

۶- صحبت صدیق

«اگر خواهی که اهل صحبت باشی، صحبت با یاران چنان کن که صدیق علیه السلام کرد با پیغمبر صلی الله علیه و آله که در دین و دنیا مخالف او نشد. لاجرم حق تعالی صاحبش خواند»^۲.

۱- منبع مذکور/۴۲۰.

۲- منبع مذکور/۱۴۹.

هـ: شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی (۵۳۹-۶۳۲)

شیخ شهاب‌الدین سهروردی عارف مشهور قرن ششم و اوائل قرن هفتم هجری به روایت سُبُکی در «طبقات الشافعیة» به پانزده واسطه و به نوشته ابن خلکان در «وفیات الأعیان» به چهارده واسطه به خلیفه اول (ابوبکر صدیق رضی الله عنه) می‌رسد. در فقه و حدیث از محضر عمویش شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی و ابوالقاسم بن فضلان و ابوالمظفر جلال‌الدین هبه‌الله شبلی و عده‌ای دیگر از فقهاء و محدثان نیمه دوم قرن ششم هجری استفاده کرده و در تصوف از محضر عمویش شیخ ابوالنجیب و شیخ عبدالقادر گیلانی و شیخ ابوالسعود و شیخ ابومحمد عبدالله بصری تلمذ^۱ و استفاده نموده است.

اثر مشهور شیخ سهرورد «عوارف المعارف» از آثار درخشان عرفان و تصوف اسلامی است که به زبان عربی نوشته شده و اسماعیل بن عبدالمؤمن ابی منصورماشاد عبدالسلام کاموی داشته، در سال ۶۶۵ به فارسی برگردانده است اکنون از نوشته‌های این کتاب^۲ به چند مورد که در باره خلفای راشدین آمده است اشاره می‌کنیم:

۱- نقل حدیث نبوی از ابوهریره

ابوهریره حدیثی را از رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که سرمشقی برای تمام صلحا و کسانی است که اهل روزه هستند و خود را از اسارت غذاهای لذیذ و افراط و تفریط آزاد می‌کنند.

۱- شاگردی. (ب)

۲- عوارف المعارف - تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی - ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی (قرن هفتم) - به اهتمام قاسم انصاری - شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - ۱۳۶۴.

«رسول الله ﷺ در سفری بود، طعامی نزدیک وی آوردند، ابوبکر و عُمَرُ رضی الله عنهما را گفت بیائید بخورید. ایشان گفتند: ما بروزه‌ایم.^۱ گفت: بخورید که چون بروزه باشید ضعیف شوید، و از خدمت کردن باز مانید و محتاج آن شوید که کسی خدمت شما کند»^۲.

۲- مسؤلیت انسان در برابر اعمال و رفتارش

انسان در برابر اعمال و رفتار و گفتارش مسؤل است و مسلمان نباید به شیوه‌ای عمل کند که دیگران را وادار به غیبت نماید و صفت زشت تهمت و بدگمانی را در خود و دیگری تقویت کند. «و منقول است از امیرالمؤمنین عُمَرُ رضی الله عنه که گفت: هرکس که خود را در مقام تهمت باز دارد، اگر خلق، گمان بد در حق او جایز دارند، باید که ملامت ایشان نکند که زمام این ملامت، به کف او بوده است، اگر خود را در آن مقام باز ننمودی، هیچکس سنگ ملامت بر سوی وجود او نزدی، پس فرمود که: هرکس که از مناهی شرع احتراز نکند و اوقات نمازهای پنجگانه ضایع کند، و محرّمات شرع، مباح دارد، ما او را رد کنیم، و اگر دعوی کند که: مرا اندرونی به سامان است و سر و کاری و روز بازاری دارم با حضرت عزّت، آن دعوی بروی تاوان بُود، و ما او را قبول نکنیم»^۳.

آنچه از سخنان عُمَرُ فاروق فهمیده می‌شود این است که، عبادت آدمی تنها یک جهت دارد، و آن، جهت خدایی است و اگر مسیر پرستش عوض گردد، هواجس و آرزوهای نفسانی در دفاع از شخصیت خود شخص و ارزشهای بادکنکی پذیرش جامعه سر در می‌آورند و آدمی را از درون به بند می‌کشند. مولانای بلخ در دفتر اول مثنوی می‌گوید:

۱- روزه مستحب و سنت بوده است.

۲- منبع مذکور/۳۹.

۳- منبع مذکور/۳۱-۳۲.

هر که داد او حسن خود را مزاد ^۱	صد قضای بد سوی او رو نهاد
دشمنان او را ز غیرت می‌درند	دوستان هم روزگارش می‌برند
در پناه لطف حق باید گریخت	کاو هزاران لطف بر ارواح ریخت
تا پناهی یابی آنگه چون پناه	آب و آتش مر ترا گردد سپاه

اگر انسان ارزشها و خوبیها و زیباییهایش را در معرض نمایش دیگران قرار دهد، در دام کینه دشمن و محبت دوست گرفتار می‌شود و نغمه‌های وسوسه انگیز تعریف دوستان و آوای حسادت و حقد دشمنان او را از حرکت بسوی معبود باز می‌دارند، باید به خداوند پناه برد تا زنجیرهای بندگی غیر خدا بریده شود و آدمی از درون آزاد گردد.

۳- عثمان و تفسیر آیه‌ای از قرآن

«و در خبر آمده است که امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه از تفسیر آیه **﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾** (زمر: ۶۳)^۲. از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: وی گفت: سؤالی عظیم کرده‌ای غیر تو از من سؤال نکرده، بدانکه کلید آسمانها و زمین‌ها این تسبیح است. **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ)، اسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ الْأَوَّلِ الْآخِرِ الظَّاهِرِ الْبَاطِنِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»**^۳.

۱- هر کس زیبایی‌اش را در معرض نمایش و افزون طلبی قرار دهد صدها قضای بد به او روی می‌آورد.

۲- کلیدهای آسمانها و زمین نزد اوست.

۳- منبع مذکور-۱۶۳. هیچ خدایی جز الله نیست و خداوند بزرگتر است پاکی و ستایش از آن خداست و هیچ نیرویی جزء نیروی خداوند متقدر و شکوهمند نیست از خداوند که اول و آخر و ظاهر و باطن است آمرزش بخواهید ملک هستی و حمد مال اوست و نیکی در دست اوست و او بر هر چیزی توانا است.

۴- زدودن ننگ تکدی گری از جامعه اسلامی

جامعه اسلامی باید از ننگ تکدی و گدائی پاک شود و فقیر، زندگی بهتر داشته باشد: «روزگار امیرالمؤمنین عَمْرٌو سائلی سؤال می کرد، و حاضران او را چیزی نمی دادند، ایشان را گفت: چرا به این سائل باز نمی دادید؟، گفتند: وی را طعام دادیم، زیادت می خواهد. عمر عَمْرٌو نظر کرد. در زیر بغل سایل توبره ای آویخته بود پر از نان، او را گفت: تو نه سایلی که تو بازرگانی، پس آن توبره از وی بستد و پیش شتر بریخت و او را چند درّه^۱ بزد»^۲.

۵- امام علی و فقر

فقیر ضمن اینکه لازم است کوشش کند که خود را از دام تنگدستی رها کند باید اهل صبر باشد و از فقر شکایت نکند، البته وظیفه ثروتمندان و حکومتها نیز در امحای فقر بسیار سنگین است، «امام المتقین و سید اولیاء علی مرتضی - کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - گفته است که: فقر یا سبب مثبت و سعادت، یا سبب عقوبت و شقاوت است. نشان آنکه واسطه نیل نجات و اعلائی درجات باشد آنست که: فقیر به حیلت و زینت اخلاق حمیده مُتَحَلِّی باشد. و در طاعات باری سبحانه و تعالی مسارعت نماید و از فقر شکایت نکند. بلکه در کل احوال شاکر حضرت عزت باشد»^۳.

۶- ثروت همفکر در پیشبرد برنامه الهی

ثروتمند همفکر در پیشبرد برنامه الهی از بخشش مال خود کوتاهی نمی کند، ابوبکر عَمْرٌو با بهای گزافی بلال حبشی را می خرد و آزاد می نماید و در راه اسلام از بذل مال و ایثار جان دریغ ندارد.

۱- تازیانه.

۲- منبع مذکور/۸۴.

۳- منبع مذکور/۸۴.

«رسول خدا ﷺ گفت: هیچکس را از آن منت نیست بر من که ابوبکر بن ابی قحافه رضی الله عنه و در روایتی دیگر گفت: از هیچ مال چندان نفع به من نرسید که از مال ابوبکر رضی الله عنه»^۱.

۷- ساده زیستن عمر و علی رضی الله عنهما

صحابه کرام کوشش می‌کردند که از حداقل امکانات رفاهی و ضروریات زندگی بهره‌مند شوند و از هر نوع افراط و تفریط دوری گزینند.

«آورده‌اند که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه جامه‌ای به سه درم بخريد و آستین آن دراز بود، پاره‌ای از وی ببرید. و امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفت: اگر می‌خواهی که صاحب و رفیق رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشی، جامه را رُقعہ کن^۲ و نعلین^۳ کهنه را اصلاح کن و در پای می‌کن، و اومید را کوتاه کن و سیر مخور»^۴.

۸- سخنی از علی بن ابی طالب

امیرمؤمنان و مقدم محققان مرتضی علی - کَرَمَ اللهُ وَجْهَهُ - گفته است: «قناعت شمشیری است که هرگز کند نشود»^۵.

قناعت، آدمی را از نیاز و اتکا به دیگران باز می‌دارد و بسوی خودکفائی و استقلال شخصیت، راهنمایی می‌کند.

۱- منبع مذکور/۱۱۹.

۲- پینه کن.

۳- کفش‌ها.

۴- منبع مذکور/۱۴۵.

۵- منبع مذکور /۱۱۷. (شرح ابن ابی الحدید ج ۴/ ص ۵۳۱).

۹- اندیشیدن مؤمن به خداوند در نماز

باید در نماز به خداوند اندیشید، و این اندیشه همراه با افعال و اقوالی است که ارتباط مخلوق را با خالق برقرار می‌نماید، تسامح در نحوه تمرکز فکر و گسستن بندهای عبودیت خداوند، انحراف از دستور الهی است.

«و حرکت و ارتعاش در نماز روا نیست که أمّ رومان مادر عایشه رضی الله عنها می‌گوید که: در حضور ابوبکر رضی الله عنه نماز می‌کردم و می‌جنیدم، بانگی به هیبت بر من زد و گفت: از تمامی نماز، سکون اطراف است، و نماز گزاردن، ادای عبودیت و صحت بندگی ظاهر کردن است»^۱.

۱۰- مؤمن به رضایت الهی فکر می‌کند

مؤمن در هرکاری به رضایت الهی فکر می‌کند، نماز و روزه‌ای که آدمی را به این تفکر وادار نماید حرکتی در خلاف مسیر توحید است. و دوستی‌ها و دشمنی‌ها هم بازتابی از میل‌ها و هواجس نفسانی خواهند بود.

«عمر خطاب رضی الله عنه گفت: اگر کسی نماز بسیار کند و روزه بسیار بدارد. و چون با قومی دوستی کند که نه از بهر رضای حق تعالی باشد او را هیچ منفعت نباشد از آن کثرت نماز و روزه»^۲.

۱۱- سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به علی در باره نمک خوردن

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی می‌فرماید که: پیش از غذا خوردن و پس از آن اندکی نمک بخورد. اهمیت این دستور، امروزه بر کسی پوشیده نیست.

«رسول صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه گفت که: ای علی! چون طعام خواهی خورد، مبدأ به نمک کن، و چون خوردن به آخر رسد، ختم به نمک کن که نمک شفای دردهاست و هفتاد درد و علّت از اندرون زایل کند»^۱.

۱- منبع مذکور/۱۳۰.

۲- منبع مذکور/۱۶۹.

۱۲- انسان وارع از شبهه دوری می کند

انسان وارع^۲ از شبهه دوری می کند و عبادتش یقینی است نه ظنی.

«رسول ﷺ گفته است: اساس دین بر وَرَع است»^۳.

و عُمَرُ خَطَّابٌ رضی الله عنه گفت: صاحب وَرَع آن باشد که خود را حقیر نکند نزد اهل دنیا. یعنی از ایشان سؤال نکند»^۴.

۱۳- زمامدار مسلمان باید از انتقاد دیگران نهراسد

زمامدار مسلمان باید از انتقاد دیگران نهراسد و به پندها و نصایح و نظرات مردم توجه کند.

عُمَرُ از گروهی از صحابه پرسید: «اگر من در بعضی امور رخصتی^۵ جایز دارم و طریق عزایم^۶ نسپرم شما با من چگونه باشید؟ قوم جمله خاموش بودند. و در جواب عُمَرُ رضی الله عنه هیچ سخن نگفتند. سه نوبت این سخن مکرر کرد. در آن میان پسر سعد رضی الله عنه حاضر بود گفت: «قَوْمَنَاكَ تَقْوِمَ الْقَدْحِ». ای عُمَرُ، اگر از جاده شرع و احکام عزائم میلی کنی در امور شریعت و انحرافی نمایی، ترا چنان با طریقه واضح و راه صواب آیم که

۱- منبع مذکور/ ۱۴۳، اشاره به «یا علیُّ ابدأ طعانک بالملح» تحف العقول. ص ۱۷.

۲- پرهیزگار. (ب)

۳- ترجمه حدیث: «مَلَكَ دِينَكُمْ الْوَرَعُ» ترک الإطتاب شماره ۴۸۸.

۴- عوارف المعارف- ۱۸۴.

۵- تغییر حکم شرعی از سخت به آسان یا بقای حکم اصلی را رخصت گویند مانند خوردن گوشت مردار برای

شخص

مضطّر و گرسنه.

۶- تغییر حکم شرعی از سهولت و آسانی به صعوبت و سختی عزیمت گویند، مانند شکار حیوانات در حج که با

آنکه حکم اصلی آن اباحت است حرام می باشد.

تیری که کُز شده باشد، و اندازندگان صائب، به وفور قوّت و شمول مکتب آنرا راست کنند. عُمَرُ رضی الله عنه این سخن از وی بیسندید و تحسین کرد!»^۱.

و: محمد عوفی (۵۷۲-۶۳۵ هـ ق)

سدیدالدین محمد بن محمد بخاری، نویسنده و دانشمند معروف ایرانی در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری و از اعقاب عبدالرحمن بن عوف صحابی معروف است. جدّ عوفی امام ابوطاهر یحیی بن طاهر ابن عثمان از علمای حدیث و معرفت اُنساب عرب بود.

عوفی در بخارا به دنیا آمد و تحصیلات خود را در همان شهر به انجام رسانید. پس از آن مدتها در بلاد ماوراءالنهر و سیستان و خراسان به سیر و سیاحت و دیدار فضلا پرداخت، مدتی هم صاحب دیوان قلیج ارسلان خاقان نصره الدین عثمان بن ابراهیم بود. مقارن حمله مغول به سند گریخت و به خدمت ملک ناصرالدین قباچه غوری در آمد و کتاب **لُبابُ الألباب** را به نام عین الملک وزیر این پادشاه تألیف کرد و سپس تألیف **جامع الحکایات** را به نام ناصرالدین قباچه آغاز نمود. ناصرالدین در سال ۶۲۵ هـ ق. از شمس الدین التتمش شکست خورد و خود را به رود سند انداخت و غرق شد. جمیع خدم و حشم وی به التتمش پیوستند، از آن جمله عوفی بود که به خدمت وزیر التتمش ابوسعید جنیدی مخصوص گردید و **جوامع الحکایات** را که نخست می‌خواست به نام ناصرالدین قباچه تألیف کند، به نام این وزیر به رشته تحریر درآورد.

عوفی «فرج بعد از شدت» تألیف تنوخی را هم از عربی به فارسی ترجمه کرده است.^۱ این دانشمند بزرگ و نویسنده توانا در «**لباب الألباب**» در باره خلفای راشدین چنین می‌نویسد:

۱- فرهنگ فارسی - دکتر محمد معین ۵ اعلام آ- عُمَر- ۱۲۲۱.

۱- ستایش ابوبکر صدیق و علی مرتضی

در باب دهم، شعراء آل سلجوق (غزنه و لوهور) قصیده‌ای را با مطلع زیر سنائی غزنوی نقل می‌کند که در دو بیت آن به ابوبکر صدیق و علی مرتضی اشاره می‌کند.^۱

ای سنائی گر همی از لطف حق جوئی سنا^۲ عقل را قربان کن اندر بارگاه مصطفی
در شریعت ذوق دین یابی نه اندر عقل ز آنک قشر عالم عقل داد، مغز، روح انبیا
در خدا آباد یابی امر و نهی و دین و کفر و احمد مرسل خدای آباد را بس پادشا
چون نباشی خاک درگاه سرای او که هست پاسبان بام، روح القدس و دربان مرتضا
در حریم مصطفی بوبکر وار اندر حرام تاسیه روی جفا گردی و خوش روی وفا
عشق را بینی عَلم بر کرده در میدان صدق عقل را بینی قلم بشکسته در صدر رضا

۲- ستایش مجدالدین بن الرشید به علم علی و عدل عمر

در باب ششم در قصیده‌ای از مجدالدین بن الرشید العزیزی در وصف علاء الملک بوبکر بن احمد، ممدوحش را به علم علی و عدل عمر می‌ستاید.^۳

ازین پیشم دلی بودی کنون با خود نمی‌بینم

مگر منزل بدرگاه وزیر دادگر دارد

ضیاء الدین علاء الملک بوبکر بن احمد آن

که هم علم علی خواندست و هم عدل عمر دارد

۱- تذكرة لباب الألباب - محمد عوفی - از روی چاپ پرفسور براون با مقدمه و تعلیقات علامه محمد قزوینی و

نخبة تحقیقات استاد سعید نفیسی و ترجمه دیباچه انگلیسی به فارسی به قلم محمد عباسی. کتابفروشی فخر

رازی - چاپ اول - بهار ۶۱ - نیمه دوم/ ۲۵۳، ۲۵۴.

۲- سنا: سناء - روشنی، فروغ - رفعت.

۳- لباب الألباب - نیمه اول/ ۱۶۱، ۱۶۲.

۳- حلم عثمان در ذکر فضلاء خراسان

در فصل دوم شمس الدین محمود البلیخی، حلم عثمان چنین توصیف می‌شود.^۱

کس مبادا کش زنی بیند بچشم	آنچه یوسف از زلیخا می‌کشد
چرخ رعنا تا تو عاشق می‌شوی	غالیه بر روی زیبا می‌کشد
گر حکیمی ظلم این و آن بکش	حلم عثمان ظلم غوغا می‌کشد

۴- ستایش ممدوح به حیدر در لطایف اشعار وزراء و صدور

در باب ششم، در لطایف اشعار وزراء و صدور، در قصیده‌ای از رشید الدین وطواط ممدوح را در میدان نبرد به حیدر تشبیه می‌کند:^۲

در هنر وقت مجارات^۳ چو صاحب^۴ بوده در وغا روز ملاقات چو حیدر گشته

در اشعار دیگری علی^{علیه السلام} را چنین می‌ستایند:

خورشید خسروان ملک اتسز که ذات او در علم چون علی شد و در عقل چون عقیل^۵
 زهی بسان نبی پیشوای دولت و دین زهی بسان علی کامکار تیغ و قلم^۶

تازیانه عدالت عمر ناموس کفر را در هم شکست، در قصیده‌ای بلند از عماد الدین غزنوی ممدوحش را چنین به عدالت ستایش می‌کند:^۷

۱- لباب الألباب - نیمه اول/ ۲۰۱.

۲- لباب الألباب - نیمه اول/ ۸۵.

۳- با یکدیگر برابری کردن - همقدم شدن. هنرنمایی کرد.

۴- صاحب بن عباد. وزیر دانشمند ایرانی (۳۲۶-۳۸۵ هـ.ق).

۵- لباب الألباب - نیمه دوم/ ۱۱۸- عقیل برادر علی بن ابی طالب است.

۶- لباب الألباب - نیمه دوم/ ۳۱۳.

۷- لباب الألباب - نیمه دوم/ ۲۶۷.

گرچه محمد آلت دعوی تمام داشت ناموس کفر درّه^۱ سهم^۲ عمر شکست
 در قصیده‌ای از لطف الدین زکی مراغه، ممدوح به عدل عمر و شجاعت حیدر
 ستایش می‌شود^۳:

ای خداوندی کاندرگه انصاف و مصاف از تو عدل عمر و پر دلی حیدر خاست

۱- تازیانه.

۲- ترس.

۳- لباب الألباب - نیمه دوم / ۳۷۶.

ز: جلال الدین مولوی (۶۰۴-۶۷۲هـ)

جلال الدین محمد مولوی یا ملائی رومی، عارف جانگداز و شوریده حال قرن هفتم هجری قمری، از چهره‌های تابناک حیات معنوی جهان و اسلام است که در کودکی و عنفوان جوانی در خدمت پدرش سلطان‌العلماء بهاء‌الدین وکد و سید برهان‌الدین محقق ترمذی، علوم متداول زمان و حکمت و معرفت را آموخت. و در سال ۶۴۲ بر اثر ملاقات با پیری روشن ضمیر و نیکدل به نام محمد بن علی بن ملک داد مشهور به «شمس تبریزی» آنچنان انقلاب روحی و تحوّل درونی شگفت‌انگیزی در او به وجود آمد که در تمام اعصار تاریخ معنوی جهان شاخص و ممتاز است. سه اثر جاویدان مولوی؛ دیوان کبیر (شمس)، مثنوی معنوی، وفیه مافیه، بازتاب این تحوّل معنوی است.^۱

اکنون گوهرهای درخشان نثری و شعری را از صدف‌های دریای اندیشه مولانا بر می‌چینم و دیدگانمان را از تماشای آنها بهره‌مند می‌سازیم:

الف - دیوان کبیر (شمس)^۲

غزلیات شمس، بازتاب روح آینه آسا و قلب شور انگیز مولانا است، چنانکه خواننده با ترنم و موسیقی خاص ابیات، ذوق و وجدی متناسب با شفافیت دلش پیدا می‌کند که در بعضی از مواقع در دایره مواج معنای آن، سر از پا نمی‌شناسد.

۱- مجالس سبعه و مکتوبات دو اثر دیگر مولاناست.

۲- کلیات شمس یا دیوان کبیر جزو اول- مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی - با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر - موسسه انتشارات امیر کبیر.

۱- روح تلاشگر مولانا از ورای تعصبات

روح تلاشگر و حقیقت جوی مولانا از ماورای تعصبات و قراردادهای زیر بنای قشریگرایانه، به دین و انسان نگاه می‌نماید و راز حیات را در پیوند قلبها می‌داند:

بوبکر و عُمَر به جان گزیدند عثمان و علی مرتضا را

(۱۱۴)^۱

در غزلی شور آفرین و دل انگیز «شمس» را «یار غار» می‌بیند و بالا و بالاتر می‌رود:

یار مرا، غار مرا عشق جگر خوار مرا یار تُو، غار تُو، خواجه! نگهدار مرا
نوح تُو، روح تُو، فاتح و مفتوح تُو سینه مشروح تُو، بر در اسرار مرا
نور تُو، سور تُو، دولت منصور تُو مرغ گوه طور تُو، خسته به منقار مرا

(۳۷)

۲- هر جا عُمَر جلوه کند، شیطان ذلیل است

هر جا عُمَر جلوه کند، شیطان ذلیل است، همچنانکه بهار، اسیران طبیعت زمستان را از اسارت زمین و سرما آزاد می‌نماید، عُمَر نیز در بندیان نفس را از دام شیطان می‌رهاند.

برات آمد، برات آمد بنه شمع براتی را خضر آمد، خضر آمد بیار آب حیاتی را
عُمَر آمد، عُمَر آمد بین سر زیر شیطان را سحر آمد، سحر آمد، بهل خواب سُباتی را

۳- شرم عثمان با مشاطه گر غیب

شرم عثمان با مشاطه گر غیب از چهره زعفرانی به صورت عناب گونه عُمَر تغییر یافته و عُمَر شرم شکن و خطّاب تاریخ اسلام شده است:

این چه مشاطه و گلگونه غیبت کز و زعفرانی رخ عشاق چو عناب شدست؟

۱- ۱۱۴ اشاره به شماره غزل است و در پایان ابیات شماره هر غزل می‌آید.

چند عثمان پر از شرم که از مستی او چون غمّ شرم شکن گشته و خطّاب شدست
(۴۲۵)

۴- ای انسان! دروادی طلب سیر کن

ای انسان! در وادی طلب سیر کن که طلب، کیمیای مس وجود تست، هرچند نی آسا
خالی به نظر می‌آیی خود را فراموش مکن که در شجاعت و نبرد با نفس «علی
مرتضی» هستی:

جان بنه برکف طلب که طلب هست کیمیا

تا تن از جان جدا شدن مشو از جان جان جدا

گر چه نی را تهی کنند نگذارند بی نوا

رو پی شیر و شیر گیر که علیّ و مرتضی

(۲۴۳)

۵- در عالم عشق، «کثرت» به «وحدت» می‌انجامد

در عالم عشق، کثرت به وحدت می‌انجامد و وجود عاشق و معشوق یکی است و احمد
و ابوبکر یک جان در دو بدن و دو یار غار، یک یارند:^۱

چو احمدست و ابوبکر یار غار، دل و عشق

دو نام بود و یکی جان دو یار غار چه باشد؟

انار شیرین گر خود هزار باشد و گر یک

۱- کلیات شمس یا دیوان کبیر جزو دوم- مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی - با تصحیحات و حواشی
بدیع الزمان فروزانفر - موسسه انتشارات امیرکبیر.

چو شد یکی بفشردن دگر شمار چه باشد؟

(۹۰۱)^۱

۶- اگر خداوند بخواهد امری انجام پذیرد، سلسلهٔ علیّت گسسته می‌شود
اگر خداوند بخواهد امری انجام پذیرد، سلسلهٔ علیّت گسسته می‌شود چنانکه شمشیر
عُمَر که ضد پیامبر بزرگوار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود مشیت الهی آن را حامی رسول اکرم کرد:

شمشیر به کف عُمَر، در قصد رسول آید در دام خدا افتد و ز بخت، نظر یابد

(۵۹۸)

۷- گذشتن صولت عمر و فرا رسیدن شرم عثمان

اگر صولت و شوکت عمر گذشت، شرم و آزر عثمان فرا رسید:

اگر دی رفت باقی باد امروز و گر عُمَر بشد عثمان در آمد

(۶۶۸)

۸- در مسیر زندگی باید با قاطعیّت رفتار کرد

در مسیر زندگی باید با قاطعیّت رفتار کرد و ارزشها به ضد ارزش تبدیل نشود تا شیطان
از آدمی بگریزد، همچنانکه دیو از عُمَر گریخت:

عُمَری باید تا دیو ازو بگریزد^۲ احمدی باید تا راه چلیپا^۱ بزند

۱- ۹۰۱ شماره غزل است.

۲- إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَفْرُقُ مَيْنَكَ يَا عُمَرُ (جامع الصغير، طبع مصر. ج ۱ / ۸۲).

(۷۸۶)

خیز که روز می‌رود، فصل تموز می‌رود رفت و هنوز می‌رود، دیو ز سایهٔ عُمَر

(۱۰۲۱)

۹- آزاد کردن روح از قید خورد و خواب

عارف سلوک باید روحش را از قید و بند خورد و خواب آزاد کند تا علی وار مردانه در صف نبرد بجنگد:

عارفا! بهر سه نان دعوت جان را مگذار تا سنان^۲ چو علی در صف هیجا^۳
بزند

(۷۸۶)

۱۰- علی و عُمَر جلوه‌ای از یک حقیقتند

علی و عُمَر جلوه‌ای از یک حقیقتند و انکارشان حسرت به دنبال دارد:

رافضی^۴ انگشت در دندان گرفت هم علی و هم عُمَر آمیختند

۱- صلیب، خاج، داری که حضرت عیسی را به آن آویختند.

۲- نیزه.

۳- هیجاء، جنگ، کارزار.

۴- رافضیان یا شیعیان افراطی صفوی که تشیع علوی را تحریف کرده اند، همواره چون نهال بیگانه ای در بین مسلمانان بوده اند. و با تحریف تاریخ، و قبرپرستی و شخصیت پرستی عواطف و احساسات مردم را برانگیخته می‌کنند. و دیدنشان لعن و نفرین عمر و بر پایی برنامه های عمرکشان، و دهی فاطمه و... است. در حالیکه به تواتر از روایات شیعه ثابت شده که عمر همسر ام کلثوم دختر علی از فاطمه دخت رسول خدا است. و علی

بر یکی تختند این دم هر دو شاه
 هم شب قدر آشکارا شد چو عید
 بلکِ خود در یک کمر آمیختند
 هم فرشته با بشر آمیختند

(۸۱۰)

۱۱- آبداری سوسن در بهار به مانند تیزی ذوالفقار

سوسن در بهار خرم مانند ذوالفقار علی تیز و آبدار شده است:

آمد بهار خرم و رحمت نثار شد
 اجزای خاک حامله بودند از آسمان
 سوسن چو ذوالفقار علی آبدار شد
 گلنار پر گره شد و جوبار پر زره
 نه ماه گشت حامله زان بی قرار شد
 صحرا پر از بنفشه و گه لاله زار شد

(۸۷۱)

۱۲- گلها و سبزه‌های باغ

گلها و سبزه‌های باغ که بسان اصحاب کهف در خواب بودند از آن حالت بیدار شدند
 همچنانکه لطف الهی یار غار شد:

اصحاب کهف باغ ز خواب اندر آمدند
 چون لطف روح بخش خدا یار غار شد

(۸۷۱)

۱۳- مرگ شایسته چون مرگ ابوبکر و عمر

آنکس که خود را به اخلاق نبوی آراسته می‌کند، مرگش چون مرگ ابوبکر و عمر خواهد بود همچنانکه آن دو مرد بزرگ پس از حیات دنیوی در گور نیز در کنار رسول گرامیند:

شاهشان بر کنار لطف نهد نی چنین خوار و مختصر میرند
وانک اخلاق مصطفی جویند چون ابوبکر و چون عمر میرند

(۹۷۲)

۱۴- برندگی ذوالفقار بازتابی از انتظار پیامبر ﷺ

برندگی شمشیر ذوالفقار، جلوه و بازتابی از انتظار رسول اکرم ﷺ است:

آهنی کانتظار صیقل کرد روی را صاف و بی غبار کند
ز انتظار رسول، تیغ علی در غزا خویش ذوالفقار کند
انتظار جنین درون رحم نطفه را شاه خوش عذار کند

(۹۸۵)

۱۵- سوگند به مصحف عثمان

مولانا پس از دوری شمس به مصحف عثمان (قران کریم) سوگند می‌خورد که لالا و خدمتکار دمشق است:

بر مصحف عثمان بنهم دست بسوگند کز لولوی آن دلبر لالای بهشتیم^۱

(۱۴۹۳)

۱- کلیات شمس یا دیوان کبیر جزو سوم- مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی - با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر - موسسه انتشارات امیرکبیر - ۱۴۹۳ شماره غزل در جزو سوم است.

۱۶- سخنان بیهوده، اختلاف انگیز و جنگ سازند

سخنهای بیهوده، اختلاف انگیز و جنگ سازند و حقایق را وارونه جلوه می‌دهند:

گفتن همه جنگ آورد، در بوی و در رنگ آورد

چون رافضی جنگ افکند هر دم علی را با عُمَر

(۱۱۷۲)

۱۷- با گوهر عقل تاج حکومتی را گوهر معنا ببخش

علی رضی الله عنه فرمود: با گوهر عقل وجود خویش تاج حکومتی را گوهر معنا ببخش:

عقل تاجست، چنین گفت به تمثیل، علی

تاج را گوهر نو بخش تو از گوهرخویش

(۱۲۵۴)

۱۸- عاشق همه هستیش را در راه معشوق فدا می‌کند

عاشق همه هستیش را در راه معشوق فدا می‌کند و خلفای رسول چنین بودند:

بویکر سر کرده گرو، عُمَر پسر کرده گرو

عثمان جگر کرده گرو، وان بوهریره انبان گرو

(۲۱۳۶)^۱

۱۹- وحدت در راه و هدف به اتحاد دلها می‌انجامد

وحدت در راه و هدف به اتحاد دلها می‌انجامد و دوئی نشانه جدائی است:

۱- کلیات شمس یا دیوان کبیر جزو پنجم - مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی - با تصحیحات و حواشی

بدیع الزمان فروزانفر. ۲۱۳۶ شماره غزل در جزو پنجم است.

در وحدت مشتاقی ما جمله یکی باشیم اما چو بگفت آیم یاری من و یاری تو
چون احمد و بوبکریم در کنج یکی غاری زیرا که دوی باشد غاری من و غاری تو
(۲۱۷۳)

۲۰- عثمان سرمست و عُمَر محتسب و عادل

عثمان سرمست و عُمَر محتسب و عادل اسلام است:

سر عثمان تو مستست برو ریز کدو چون عُمَر محتسبی داد کنی اینجا کو؟
چه حدیثست، ز عثمان عُمَرم مست ترست وان دگر را که رییس است نگویم، تو بگو
(۲۲۲۲)

۲۱- به بند کشیدن عارف، بولهب و سوسه را علی وار

عارف، کسی است که علی وار بولهب و سوسه را ببند کشد و از سخن، لب بندد:

عارف گوینده! اگر تا به سحر صبر کنی از جهت خسته دلان، جان و نگهبان منی
همچو علی در صف خود سر نبری از کف خود بولهب و سوسه را تا نکنی راه زنی
(۲۴۵۹)

۲۲- پیوند قلب ابوبکر با مصطفیص

صوفی، ابوبکر است که قلبش با مصطفی صلی الله علیه و آله پیوند خورده و آویخته شده است. تو نیز
اگر می خواهی اهل صفای معنوی باشی در غار ایثار سکوت گزین:

باشد سخنی چون خایفی در غار ایثاری شده

صوفی چو بوبکری بُود در مصطفی آویخته

(۲۲۷۵)

با صدق ابوبکری، چون جمله همه مکرری؟ کو زهره که بشمارم این کرده و آن کرده
(۲۳۲۶)

آری مدعی صدق ابوبکر داشتن و دل در گرو حيله بستن بر خلاف معنویت است.

۲۳- سخن گفتن از یار یار (ابوبکر)، فاروق (عمر) و ذوالفقار

مولوی در جزء ششم در غزلی شیوا این‌چنین از یار یار (ابوبکر)، فاروق (عمر) و
ذوالفقار سخن می‌گوید:

گفتی شکار گیرم رفتی شکار گشتی	گفتی قرار یابم خود بی قرار گشتی
حضرت چرانخوانم کاب حیات خوردی؟	پیش‌ت چرا نمیرم چون یار یار گشتی؟
گردت چرا نگردم چون خانه خدایی؟	پایت چرا نبوسم، چون پایدار گشتی؟
جامت چرا ننوشم، چون ساقی وجودی؟	نقلت چرا نچینم، چون قند بار گشتی؟
فاروق چون نباشی، چون از فراق رستی؟	صدیق چون نباشی، چون یار غار گشتی؟
اکنون تو شهر یاری کو را غلام گشتی	اکنون شگرف وزفتی، کز غم نزار گشتی
هم گلشنش بدیدی، صدگونه گل بچیدی	هم سنبلش بسودی، هم لاله زار گشتی
ای چشمش الله الله، خود خفته می‌زدی ره	اکنون نعوذُ بالله چون پر خمار گشتی
آنگه فقیر بودی، بس خرقها ربودی	پس وای بر فقیران، چون ذوالفقار گشتی

(۲۹۳۴)^۱

۲۴- قهرمانی علی، نیروی وهبی الهی است

قهرمانی علی، نیروی وهبی الهی است که نقطه اوج آن در فتح قلعه خیبر است.

۱- کلیات شمس یا دیوان کبیر جزو ششم - مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی - با تصحیحات و حواشی
بدیع الزمان فروزانفر. ۲۹۳۴ شماره غزل است.

بشکن سبوی خوبان، که تو یوسف جمالی

چو مسیح، دم روان کن، که تو نیز از آن هوایی

به صف اندر آی تنها، که سفندیار وقتی

در خیبر است، برکن، که علی مرتضایی

(۲۸۳۰)

وضو ز اشک بساز و نماز کن به نیاز خراب و مست شو ای جان ز باده ازلی
بر آر نعره «أرنی»^۱ به طور، موسی وار بزن تو گردن کافر، غزا بکن چو علی

(۳۰۹۱)

آری، نبرد علی توام با راز و نیاز در شب و پیکار در روز بوده است.

ب- فیه مافیه^۲

فیه مافیه اثری منثور از مولانا است که نکته‌های ظریف و سخنان بدیع عرفانی را متضمن می‌باشد. در این نوشته ارزشمند خلفای راشدین چنین ستوده شده‌اند.

۱- ارزشها با سختیها جلوه می‌یابند

ارزشها با سختیها جلوه می‌یابند و آنکه آسان بدست آورد، زود هم از دست می‌دهد: «ابوبکر صدیق رضی الله عنه شکر را نام، امی نهاده بود یعنی شیرین مادرزاد، اکنون میوه‌های دیگر

۱- اشاره است به آیه ۱۴۳- الأعراف: ﴿قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ﴾ گفت: پروردگارا خود را به من بنمایان که به تو نگاه کنم.

۲- فیه مافیه- از گفتار مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی - با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر - موسسه انتشارات امیر کبیر.

بر شکر نخوت می‌کنند ما چندین تلخی کشیده‌ایم تا به منزلت شیرینی رسیدیم، تو لذت شیرینی چه دانی چون مشقت تلخی نکشیده‌ای»^۱.

مولوی در مثنوی می‌گوید:

هرکه او ارزان خرد ارزان دهد گوهری طفلی به قرصی نان دهد

(دفتر اول)

۲- برتری ابوبکر به علت عشق و محبت

برتری ابوبکر به علت عشق و محبت اوست نه فراوانی نماز و روزه و صدقه، «ما فَضِّلَ أَبُو بَكْرٍ بِكَثْرَةِ صَلَاةٍ وَصَوْمٍ وَصَدَقَةٍ بَلْ وُقِّرَ بِمَا فِي قَلْبِهِ»^۲. قلب آدمی، آنگاه از محبت خدا و رسولش پر شود، تمام موجودات و ذرات هستی را نیز دوست می‌دارد.

۳- نحوه اسلام آوردن عمر

مولانا نحوه اسلام آوردن عمر را توضیح می‌دهد که: «عمر رضی الله عنه پیش از اسلام به خانه خواهر خویشتن در آمد، خواهرش قرآن می‌خواند: ﴿طه﴾ ﴿مَا أَنْزَلْنَا...﴾ به آواز بلند، چون برادر دید پنهان کرد و خاموش شد. عمر شمشیر برهنه کرد و گفت: البته بگو که چه می‌خواندی و چرا پنهان کردی؟ و الا گردنت را همین لحظه به شمشیر ببرم هیچ امان نیست، خواهرش عظیم ترسید و خشم و مهابت او را می‌دانست از بیم جان مقرر شد گفت: ازین کلام می‌خواندم که حق تعالی درین زمان به محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد. گفت: بخوان تا بشنوم، سورت طه را فرو خواند، عمر عظیم خشمگین شد و غضبش صد چندان شد، گفت: اکنون اگر ترا بکشم این ساعت زبون کشی باشد اول بروم سر او را ببرم آنگاه به کار تو بپردازم، همچنان از غایت غضب با شمشیر برهنه روی به مسجد

۱- منبع مذکور/۱۹۲.

۲- منبع مذکور/۲۱۵.

مصطفی نهاد، در راه چون صننادید^۱ قریش او را دیدند گفتند: هان عُمَر قصد محمد دارد و البته اگر کاری خواهد آمدن از این بیاید. زیرا عُمَر، عظیم با قوت و رجولیت بود و بهر لشکری که روی نهادی البته غالب گشتی و ایشان را سرهای بریده نشان آوردی تا به حدی که مصطفی صلی الله علیه و آله می فرمود همیشه که؛ خداوندا دین مرا به عُمَر نصرت ده یا به ابوجهل، زیرا آن دو در عهد خود به قوت و مردانگی و رجولیت مشهور بودند و آخر چون مسلمان گشت همیشه عُمَر می گریستی و می گفتی: یا رسول الله: وای بر من اگر ابوجهل را مقدم می داشتی و می گفتی که: خداوندا دین مرا با ابوجهل نصرت ده یا به عُمَر، حال من چه بودی و در ضلالت می ماندی، فی الجمله در راه شمشیر برهنه روی به مسجد رسول صلی الله علیه و آله ... که اینک یا رسول الله! عُمَر می آید تا روی به اسلام آورد در کنارش گیر. همین که عُمَر از در مسجد در آمد معین دید که تیری از نور پپرید از مصطفی صلی الله علیه و آله و در دلش نشست نعره زد بیهوش افتاد، مهربی و عشقی در جانش پدید آمد و می خواست که در مصطفی صلی الله علیه و آله گذاخته شود از غایت محبت و محو گردد، گفت: اکنون یا نبی الله ایمان عرض فرما و آن کلمه مبارک بگوی تا بشنوم. چون مسلمان شد گفت: اکنون در شکرانه آنک به شمشیر برهنه به قصد تو آمدم و کفارت آن، بعد ازین از هر که نقصانی در حق تو بشنوم فی الحال امانش ندهم و بدین شمشیر سرش را از تن جدا گردانم»^۲.

شمشیر به کف عُمَر در قصد رسول آید در دام خدا افتد وز بخت، نظر یابد

۴- بر منبر رفتن عثمان هنگام خلافت

عثمان رضی الله عنه چون خلیفه شد بر منبر رفت، خلق منتظر بودند که تا چه فرماید، خمش کرد و هیچ نگفت و در خلق نظر می کرد و بر خلق حالتی و وجدی نزول کرد که ایشان را

۱- سران، بزرگان جمع صندید.

۲- منبع مذکور/۱۶۲-۱۶۳.

پروای آن نبود که بیرون روند و از همدیگر خبر نداشتند که کجا نشسته‌اند که به صد تذکیر و وعظ و خطبه ایشان را آنچنان حالت نیکو نشده بود، فایده‌هایی ایشان را حاصل شد و سرّهایی کشف شد که به چندین عمل و وعظ نشده بود تا آخر مجلس همچنین نظر می‌کرد و چیزی نمی‌فرمود، چون خواست فرمود آمدن فرمود که: «إِنَّ لَكُمْ إِمَامًا فَعَالًا خَيْرٌ إِلَيْكُمْ مِنْ إِمَامٍ قَوَالٍ»^۱.

۵- دل بستن علی به معبود

علی، چنان دل به معبود بسته و با حضرت دوست رابطه برقرار کرده است که می‌فرماید: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا» یعنی چون قالب را بگیرند و قیامت ظاهر شود یقین من زیادت نگردهد؛ نظیرش چنان باشد که قومی در شب تاریک در خانه، روی بهر جانبی کرده‌اند و نماز می‌کنند، چون روزه شود، همه از آن باز گرداند. اما آن را که رو به قبله بوده است، در شب، چه بازگردد چون همه سوی او می‌گردند، پس آن بندگان هم در شب، روی به وی دارند و از غیر، روی گردانیده‌اند پس در حق ایشان قیامت ظاهرست و حاضر^۲.

۶- جریان دختری در خلافت عمر رضی الله عنه

دختری، در زمان خلافت عُمَر با تمام وجود از پدر پیر و زمین گیرش پرستاری می‌کرد، عمر او را گفت: هیچ فرزندی مانند تو بر پدرش حقّی ندارد. دختر گفت: یا عمر چنین

۱- در متن امام فَعَالٌ ضبط شده است که چون (اماماً) اسمِ إنّ می باشد منصوب و (فعالاً) نیز صفت و منصوب به تبعیت است. در صفحه ۳۱۶ فیه مافیة در باره این عبارت توضیح کافی داده شده است چنانکه جاحظ در البیان و التبیان می گوید: «وَأَنْتُمْ إِلَى إِمَامٍ عَادِلٍ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى إِمَامٍ خَطِيبٍ» ابن قُتَيْبَةَ جَمَلَةٌ «إِنكُمْ إِلَى إِمَامٍ الْخ» را به دیگر نسبت میدهد مؤلف اللؤلؤ المرسوع آن «را از موضوعات شمرده است فروزانفر در حاشیه صفحه ۱۲۹. عبارت را مخلوط می داند و «إِنكُمْ إِلَى أَمِيرٍ فَعَالٍ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى أَمِيرٍ قَوَالٍ» را که در محاضرات الأدباء از راغب اصفهانی نقل گردیده است درست می شمارد....

نیست، زیرا وقتی من کودکی بودم پدرم می‌لرزید که مبادا به من آسیبی برسد و اکنون من مردنش را از خدا می‌خواهم اگرچه در خدمت کوتاهی نمی‌کنم. عُمَر گفت: «هذه أُمَّةٌ مِنْ عُمَرَ!». این از عُمَر فقیه‌تر است.

ج- مثنوی معنوی

مثنوی، آرامش دریای طوفانی و فروکش نمودن امواج متلاطم روح مولوی است. مولانا در دیوان کبیر، جوانی است که رعد آسا می‌غرد و طبیعتی تند و عاشقانه دارد و سراسر وجودش، شور، نشاط، گله و شکایت و... عشق به شمس می‌باشد! اما در مثنوی استاد پخته‌ای است که احساسات و عواطف دیوان شمس را به بند کشیده است و وجودش شمسی است که برای همیشه و در هر مکان و موقعیتی نور افشانی می‌کند.

در اثر جاویدان مثنوی خلفاء چنین ستایش شده‌اند:

۱- جاذبه مغناطیسی نگاه محبت آمیز پیامبر ﷺ در ایجاد صدق ابوبکر

جاذبه مغناطیسی نگاه محبت آمیز پیامبر ﷺ چنان انقلابی در ابوبکر پدید آورد که او را «صدیق امت» گردانید:^۱

دوستی مُقبلان چون کیمیاست چون نظرشان کیمیائی خود کجاست
چشم احمد بر ابوبکری زده او ز یک تصدیق، صدیق آمده

(دفتر اول- ۱۵۵)

۱- منبع مذکور/ ۲۱۹.

۲- کلیات مثنوی مولانا جلال الدین محمد بن شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بلخی مشهور به مولوی - مقدمه و شرح از: استاد بدیع الزمان فروزانفر - فهرستها و حواشی از: م- درویش - انتشارات جاویدان ۱۳۴۲.

۲- تشبیه طیب غیبی به مصطفی و خود مولانا به عمر

در معالجه کنیزک، طیب غیبی را به مصطفی و خود را به عُمَر تشبیه می‌کند:

هر دو بحری آشنا^۱ آموخته
هر دو جان بی دوختن بردوخته
آن یکی چون تشنه وان دیگر چو آب
آن یکی مخمور و آن دیگر شراب
گفت معشوقم تو بودستی نه آن
لیک کار از کار خیزد در جهان
ای مرا تو مصطفی من چون عُمَر
از برای خدمت بستم، کمر

(دفتر اول - ۱۰)

۳- معانی بکر و ارزشهای معنوی و ملکات فاضله اخلاقی

مولوی، معانی بکر و ارزشهای معنوی و ملکات فاضله اخلاقی را در قالب داستان مجسم می‌کند و در نقش آفرینی تمثیلهای و حکایات چنان مهارت دارد که هر خواننده‌ای را بشگفتی وا می‌دارد، از آنجمله داستان پیر چنگی است:

پیر مردی که جوانیش را در گرم کردن مجالس شادی و عروسی جوانان سپری کرده بود و با آهنگ چنگ و نغمه‌های رنگارنگ آن، دل مشتاقان را می‌ربود. اکنون پیر و ناتوان شده است و کسی او را برای نواختن دعوت نمی‌کند، پیر چنگی در کمال دلشکستگی و نومیدی چنگش را بر می‌دارد و به گورستان می‌رود و می‌نشیند و می‌گوید: خدایا عُمَری را در لهو و لعب و شاد کردن مردمان گذراندم و چون فرتوت و درمانده شدم مرا رها کردند، اکنون از گذشته‌ام پشیمانم و به تو روی می‌آورم و برای تو آهنگ می‌نوازم.

تا بدانی اعتقاد راستان
بود چنگی مُطربِ بی با کر و فر
یک طرف ز آواز خویش صد شدی

در بیان این شنو یکداستان
آن شنیدستی که در عهد عُمَر
بلبل از آواز او بیخود شدی

(دفتر اول - ۱۱۳)

وز صدایش هوش جان حیران شدی.
باز جانش از عجز پشه گیر شد
پشه‌اش سازد ضعیف و ناتوان
ابروان بر چشم همچون پاردم^۱
ناخوش و مکروه و زشت و دلخراش
همچو آواز خر پیروی شده
یا کدامین سقف کان مفرش نشد
که بود از عکس و دمشان نفخ صور
نیستی کاین هسته‌امان هست ازوست
لذت الهام و وحی و راز ازو

از نوایش مرغ دل پران شدی
چون برآمد روزگار و پیر شد
باز چه گر پیل باشد بی‌گمان
پشت او خم گشت همچون پشت خم
گشت آواز لطیف جانفراش
آن نوا که رشگ زهره آمده
خود کدامین خوش که آن ناخوش نشد
غیر آواز عزیزان در صدور
آن درونی کاین درونها مست ازوست
کهربای فکر و هر آواز ازو

(دفتر اول - ۱۲۲)

مولوی، در لابلای توضیح حالات پیر، به گذرایی نعمتهای جهان مادی و جاودانی بودن الطاف و فیضهای الهی و اتصال قلبهای وارسته به منبع معنویت عالم اشاره می‌کند و هنرمندانه به نقاشی و تصویرگری و راز و نیاز می‌پردازد.

شد ز بی کسبی رهین یک رغیف^۲
لطفها کردی خدایا با خسی
باز نگرفتی ز من روزی نوال^۳

چونکه مطرب پیرتر گشت و ضعیف
گفت عمر و مهلتم دادی بسی
معصیت ورزیده‌ام هفتاد سال

۱- چرمیکه در بس چار پایان می دوزند.

۲- گرده نان.

۳- بخشش.

چنگ بهر تو ز نم کآن توام
سوی گورستان یثرب آه گو
کو بنیکوئی پذیرد قلبها
چنگ بالین کرد بر گوری فتاد
چنگ و چنگی را رها کرد و بجست

(دفتر اول- ۱۲۲)

چنگی، در نهایت اندوه و پشیمانی به خواب رفت و روحش از قید و بند نفس شریب آزاد شد.

آن زمان عُمَر نیز در خواب می‌رود و در رؤیایی صادقانه به او فرمان داده می‌شود که به گورستان رود و نیاز پیرمرد را برآورد.

تا که خویش از خواب نتوانست داشت
این ز غیب افتاد بی مقصود نیست
کامدش از حق ندا جانش شنید
خود ندا آنست و این باقی صداست
فهم کرده آن ندا بی گوش و لب
فهم کرده این ندا را چوب و سنگ

(دفتر اول- ۱۲۳)

بنده ما را ز حاجت باز خر
سوی گورستان، تو رنجه کن قدم
هفتصد دینار در کف نه تمام
اینقدر بستان کنون معذور دار
خرج کن چون خرج شد اینجا بیا

نیست کسب امروز مهمان توام
چنگ را برداشت شد الله جو
گفت: خواهم از حق ابریشم بها
چنگ زد بسیار گریان سر نهاد
خواب بردش مرغ جانش از حبس رست

آن زمان حق بر عُمَر خوابی گماشت
در عجب افتاد کاین معهود نیست
سر نهاد و خواب بردش خواب دید
آن ندا که اصل هر بانگ و نواست
ترک و کُرد و پارسی گوی و عرب
خود چه جای ترک و تاجیکست وزنگ

بانگ آمد مر عُمَر را کای عُمَر
بنده‌ای داریم خاص و محترم
ای عُمَر برجه ز بیت المال عام
پیش او بر کای تو ما را اختیار
اینقدر از بهر ابریشم بها

(دفتر اول- ۱۲۷)

عُمَر از خواب برخاست و دینارها را از بیت المال برگرفت و به گورستان رفت و ناگهان با پیر چنگی روبرو شد، با خود گفت: مطرب چنگ زن چگونه بنده خاص خداست؟!

عُمَر، در گورستان بجستجو پرداخت و غیر از پیر چنگی کسی را ندید و بسوی او رفت و عطسه‌ای زد. و پیرمرد از خواب بیدار شد، تا خلیفه را دید بلرزه افتاد و ترس سراسر وجودش را فرا گرفت. عُمَر به او گفت: از من مترس که به فرمان الهی برای دلجویی از تو به گورستان آمدم و پیام عفو لطف خداوند را برایت آورده‌ام.

همچو آن شیر شکاری گرد دشت
گفت در ظلمت دل روشن بسی است
بر عُمَر عطسه فتاد و پیر جست
عزم رفتن کرد و لرزیدن گرفت
محتسب بر پیرک چنگی فتاد
دید او را شرمسار و روی زرد
کت بشارتها ز حق آورده‌ام
تا عُمَر را عاشق روی تو کرد
تا بگوشت گویم از اقبال راز
چونی از رنج و غمان بیحدت
خرج کن این را و باز اینجا بیا
دست می‌خائید^۱ و بر خود می‌تپید

بار دیگر گرد گورستان بگشت
چون یقین گشتش که غیر پیر نیست
آمد و با صدا دب آنجا نشست
مر عُمَر را دید و ماند اندر شگفت
گفت در باطن خدایا از تو داد
چون نظر اندر رخ آن پیر کرد
پس عُمَر گفتش مترس از من مرم
چند یزدان مدحت خوی تو کرد
پیش من بنشین و مهجوری مساز
حق سلامت می‌کند می‌پرسدت
نک قراضه چند ابریشم بها
پیر لرزان گشت چون این را شنید

بانگ می‌زد کای خدای بی‌نظیر بس که از شرم آب شد بیچاره پیر
چون بسی بگریست و ز حد رفت، درد چنگ را زد بر زمین و خرد کرد

(دفتر اول - ۱۲۷-۱۲۸)

پیر، که از بخشش و عنایت پروردگار نسبت به خود آگاه شد چنان تحت تأثیر قرار گرفت که چنگ را شکست و به راز و نیاز پرداخت و از گذشته‌اش توبه کرد.

گفت ای بوده حجابم از اله
ای بخورده خون من هفتاد سال
ای خدای با عطای با وفا
داد حق، عمری که هر روزی از آن
خرج کردم عمر خود را دمبدم
آه کز یاد ره^۱ و پرده عراق
وای کز تری زیر افکند خرد
وای کز آواز این بیست و چهار
ای خدا فریاد ازین فریاد خواه
داد کس چو من ندادم در جهان
داد خود از کس نیابم جز مگر
کاین منی از وی رسد دم مرا
همچو آن کو با تو باشد زر شمر
همچنین در گریه و در ناله او
پس عَمَر گفتش که این زاری تو
بعد از آن او را از آن حالت براند

ای مرا تو راهزن از شاهراه
ای ز تو رویم سیه پیش کمال
رحم کن بر عمر رفته بر جفا
کس نداند قیمت آن در جهان
در دمیدم جمله را در زیر و بم
رفت از یادم دم تلخ فراق
خشک شد کشت دل من، دل بمرد
کاروان بگذشت و بیگه شد، نهار^۲
داد خواهم نی ز کس زین دادخواه
عمر شد هفتاد سال از من، جهان
زان که هست از من به من، نزدیکتر
پس و را بینم چو این شد کم مرا
سوی او داری نه سوی خود نظر
می شمردی جرم چندین ساله، او
هست هم اثار هشیاری تو
ز اعتذارش سوی استغراق راند

۱- ۲- ۳- سه مقام و آواز در موسیقی.

۲- روز.

(دفتر اول - ۱۲۸)

سرانجام پیر در جذبه و وجدی جانش از تن بیرون می‌رود و وجودش تسلیم حق می‌گردد.

چونکه فاروق آئینه اسرار شد
جان پیر از اندرون بیدار شد
همچو جان بی گریه و بی خنده شد
جانش رفت و جان دیگر زنده شد

(دفتر اول - ۱۲۹)

۴- آمدن رسول قیصر روم بنزد عُمَر به رسالت.

<p>در مدینه از بیابان نُعول^۲ تا من اسب و رخت را آنجا کشم مر عُمَر را قصر، جان روشنیست همچو درویشان مر او را کازه ایست^۳ چونک در چشم دلت رُستست مو وانگه آن دیدار قصرش چشم دار زود بیند حضرت و ایوان پاک</p>	<p>تا^۱ عُمَر آمد ز قیصر یک رسول گفت کو قصر خلیفه ای حَشَم قوم گفتندش که او را قصر نیست گرچه از میری و را آوازه‌ایست ای برادر چون بینی قصر او چشم دل از مو و عَلت پاک آر هرکه را هست از هوسها جان پاک</p>
--	---

۱- در نسخه شرح مثنوی شریف - جزء دوم از دفتر اول تالیف استاد بدیع الزمان فروزانفر «تا» و در نسخه مثنوی

م درویش «بر» ضبط شده است.

۲- دور و دراز.

۳- خانه کوچک و محقر.

چون محمد پاک شد زین نار و دود هر کجا رو کرد وَجَهُ اللَّهِ بود
چون رفیقی وسوسه بد خواه را کی بدانی ثُمَّ وَجَهُ اللَّهِ را

داستان آمدن سفیر قیصر روم را، محمد بن عمر واقدی (۲۰۷-۱۳۰) در فتوح الشام نقل کرده و به گونه‌ای شبیه آن را شیخ ابوسعید ابی الخیر در اسرار التوحید آورده است، و ابوالحسن علی بن عثمان هجویری نیز در کشف المحجوب آن را با شیوایی و بلاغت خاصی ذکر نموده است.^۲

اکنون به شرح ابیات فوق می‌پردازیم:

از طرف قیصر روم، فرستاده‌ای از بیابان دور و دراز نزد عُمَر به مدینه آمد، فرستاده رومی پرسید: قصر خلیفه کجاست. مردم به او گفتند: عُمَر قصر و کاخ ندارد و با وجود اینکه شهرت و صولت و فرمانروایی او جهان را فراگرفته است در خانه محقر و ناچیزی زندگی می‌کند. او به زرق و برق و تجملات دنیوی توجهی نمی‌نماید و قصر او، روح با عظمت و روشنی است که در آن زندگی می‌کند. قصر نورانی و معنوی عُمَر را کسی که ناپاک و غرض آلود است نمی‌بیند، دلت را از شک و تردید و غرض پاک کن تا قصر معرفتی او را ببینی. هرکس که قلب خود را از هوی و هوس بزدايد شایستگی رسیدن به محضر جانان را پیدا می‌کند همچنانکه پیامبر ﷺ به هر چه روی می‌آورد وجه‌الله را می‌دید ولی با غرضهای نفسانی رسیدن به این حد کمال امکان ندارد و تا در اسارت وسوسه نفس باشی نمی‌توانی از رازهای عالم معنی و فیض الهی آگاه شوی.

هر که را باشد ز سینه فتح باب او زهر شهری^۲ ببیند، آفتاب

۱- البقرة/۱۱۵- ﴿وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَنَّمَّ وَجَهُ اللَّهِ﴾ «مشرق و مغرب از آن خداست

پس به هر جا روی آورید خدا آنجاست».

۲- در صفحات قبل اصل داستان در بحث هجویری نقل شده است. و محمد بن جریر طبری نیز در تاریخ خود به آن اشاره کرده است.

حق پدیدست از میان دیگران
 دو سر انگشت بر دو چشم نه
 گر نبینی، این جهان معدوم نیست
 تو ز چشم انگشت را بردار هین
 نوح را گفتند اُمت کو ثواب
 رو و سر در جامها^۱ پیچیده‌اید
 آدمی دیدست و باقی پوستست
 چونک دید دوست نبود، کور به
 همچو ماه اندر میان اختران
 هیچ بینی از جهان انصاف ده
 عیب جز زانگشت نفسِ شوم نیست^۲
 و آنگهانی هرچه می‌خواهی بین
 گفت او زان سوی و استغشوا ثياب^۳
 لا جَرم با دیده و نادیده‌اید
 دید آنست آنکه دید دوستست
 دوست کو باقی نباشد، دور به

(دفتر اول - ۸۷)

سینه هرکس برای درک معرفت باز شود، در هر جایی آفتاب معنویت را می‌بیند، همچنانکه ماه در میان ستارگان پیداست حق نیز در پهنه جهان هویداست، ولی تو با انگشت وسوسه و نافرمانی، چشم حقیقت بین قلبت را بسته‌ای. از آرها و نیرنگهای نفسانی دست بردار تا صلاحیت دیدن عالم معنای الهی را پیدا کنی. نوح پیامبر امتش را به توحید هدایت می‌کرد ولی آنها به سخنان او گوش نمیدادند و سر و رویشان را می‌پوشانیدند تا او را نبینند و کلامش را نشنوند، اینان چشم داشتند و نمی‌دیدند، ارزش

۲- در نسخه م درویش «ذره» و در مثنوی شریف مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر «شهری» ضبط شده است.

۱- جامها: جامه‌ها.

۳- ابیات مورد اختلاف، از مثنوی شریف انتخاب شده است و تا انتهای داستان عمل به همین منوال است.

۴- وَأَسْتَغْشُوا ثِيَابًا: اشاره به آیه شریفه: ﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْبَعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ

وَأَسْتَغْشُوا ثِيَابَهُمْ﴾ (نوح/۷). «نوح پیامبر گفت: خدایا) من هر وقت این کافران را دعوت کردم تا آنان را

پیامری انگشتانشان را در گوش فرو بردند که سخن مرا نشنوند و سر در جامه کشیدند تا روی مرا نبینند و

آواز من به گوششان نرسد».

آدمی به چشم معنویت‌بین او وابسته است نه به این گوشت و پوست مادی و چشم باطن، مشتاق دیدار حضرت محبوب است، چشمی که عاشق دیدن معشوق نباشد، کور باشد بهتر است، و دوست، خداوند بخشنده است که جاودان و فنا ناپذیر می‌باشد.

چون رسول روم این الفاظ تر	در سماع آورد شد مشتاق تر
دیده را بر جُستنِ عُمَر گماشت	رخت را و اسپ را ضایع گذاشت
هر طرف اندر پی آن مردِ کار	می‌شدی پُرسانِ او دیوانه‌وار
کین چنین مردی بُود اندر جهان	وز جهان مانند جان باشد، نهان
جست او را تاش چون بنده بُود	لاجَرَم جوینده یابنده بُود
دید اعرابی زنی او را دخیل	گفت: عَمَر نک بزیر آن نخیل
زیر خرما بُن ز خلقان او جُدا	زیرسایه خفته بین، سایه خدا
آمد او آنجا و از دور ایستاد	مر عَمَر را دید و در لرز افتاد
هیبتی زان خفته آمد بر رسول	حالتی خوش کرد بر جانش نُزول
مهر و هیبت هست ضدّ همدگر	این دو ضدّ را دید جمع اندر جگر

(دفتر اول - ۸۷ - ۸۸)

رسول روم از شنیدن این سخنهاى لطیف و مطلوب مشتاقتر شد که عَمَر را ببیند. به هر طرف نگرست که عَمَر را پیدا کند و اسب و وسائل خود را رها کرد. دیوانه‌وار به هر سویی می‌رفت و می‌پرسید که: عَمَر مرد عمل را بیابد. (و با خود می‌گفت): آیا در جهان چنین مرد بزرگی وجود دارد که مانند روح، پنهان و ناپیدا باشد. او را جستجو می‌کرد که غلامش شود. و عاقبت جوینده، دلخواهش را می‌یابد.

یک زن بادیه نشین عرب را دید و زن به او گفت: عَمَر زیر آن درختستان خرما است. (عَمَر) از میان خلق و مردم به زیر درخت خرما آمده و سایه خدا را ببین که در سایه آن درخت خوابیده است.

رسول به آنجا آمد و از دور ایستاد و هنگامیکه عَمَر را دید از صلابت او ترسید و بلرزه افتاد. شکوه آن مرد خوابیده (عَمَر) رسول را فرا گرفت و روحش شاد شد.

هم مهر عُمَر را در دل دید و هم ترس از عظمت او در حالیکه مهر و ترس ضدّ یکدیگرند.

پیش سلطانان مه و بگزیده‌ام
هیبت این مرد هوشم را ربود
روی من زیشان نگردانید، رنگ
همچو شیر آن دم که باشد کار زار
دل قوی تر بوده‌ام از دیگران
من به هفت اندام لرزان، چیست این
هیبت این مرد صاحب دلّی نیست
ترسد از وی جن و انس و هرکه دید
بعد یک ساعت عُمَر از خواب جست
گفت پیغامبر^۳ سلام آنکه کلام
ایمنش کرد و پیش خود نشانند
هست در خور از برای خایف، آن
مرد دل ترسنده را ساکن کنند
درس چه ذهی نیست او محتاج درس

گفت با خود من شهان را دیده‌ام
از شهانم هیبت و ترسی نبود
رفته‌ام در بیشه شیر و پلنگ
بس شدستم در مصاف و کارزار
بس که خوردم بس زدم زخم گران
بی سلاح، این مرد خفته بر زمین
هیبت حقّست این از خلق نیست
هرکه ترسید از حق و تقوی گزید
اندرین فکرت بحرمت دست بست
کرد خدمت مر عُمَر را و سلام
پس علیکش گفت و او را پیش خواند
لاتخافوا^۱ هست نزل^۲ خایفان
هرکه ترسد مر او را ایمن کنند
آنک خوفش نیست چون گویی مترس

۱- اشاره به آیه ۳۰ سوره فصلت است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ

الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ «کسانی که می گویند:

پروردگار ما خدای یکتاست و بر این عقیده پایدار مانند و استقامت ورزند فرشتگان بر آنها فرود می آیند که مترسید و غم مخورید و مزده باد شما را بدان بهشت که نوید آن یافته اید».

۲- نزل: ضیافت و آنچه برای مهمان آماده کنند.

۳- در نسخه م درویش «پیغمبر» و در نسخه استاد فروزانفر- شرح مثنوی شریف «پیغامبر» آمده است.

آن دل از جا رفته را دلشاد کرد خاطر ویرانش را آباد کرد
بعد از آن گفتش سخنهای دقیق وز صفات پاکِ حق، نِعَمَ الرَّفِیق

(دفتر اول - ۸۹)

با خود گفت: من پادشاهان بسیاری را دیده و نزدشان بزرگ و برگزیده بوده‌ام. از پادشاهان و شکوهشان رعب و ترسی نداشتم در حالی که هیبت و شکوه این مرد دلم را ربوده است. به بیشه شیر و پلنگ رفته و هرگز از آنها نترسیده و رنگ نباخته‌ام.

به هنگام سختی، شیر آسا در میدانهای نبرد و کارزار شرکت نموده‌ام. چه ضربتها که خورده‌ام و چه ضربتها که زدم و همیشه از دیگران قوی‌دلتر بوده‌ام. این چه سرّی است که من از این مرد بی‌سلاحی که بر زمین خوابیده است بشدت می‌لرزم. این هیبت و شکوه حقّ است که از آن می‌ترسم و ترس از خلق و این مرد ژنده پوش نیست.

هرکس که پرهیزگار باشد و از حق بترسد جن و انس و هر بیننده از او می‌ترسند. رسول با این اندیشه به احترام عُمَر دست بر سینه ایستاد و پس از یکساعت عُمَر از خواب بیدار شد. نسبت به او عرض ادب را به جا آورد و سلام کرد، زیرا پیامبر فرموده است: اول سلام کردن سپس سخن گفتن. خلیفه سلام او را پاسخ داد و او را پیش خود فرا خواند و در نهایت امنیت و آرامش در کنار خویش نشانید. آیه (لا تخافوا) (نترسید) ضیافتی است برای کسانی که از عظمت خداوند می‌ترسند و شایسته مقام خایف بارگاه خدا است.

هرکس که از هیبت الهی بترسد به او آرامش می‌بخشد و انسان خایف بارگاه حق را با ثبات می‌سازند. چرا به کسی که از هیبت خداوند نمی‌ترسد می‌گویی: بترس، چه درسی به او می‌دهی؟ او نیازمند درس تو نیست عُمَر آن رسول دل از دست داده را خوشحال و خاطر ویرانش را آباد کرد. سپس از عالم معنی و نکات دقیق معنوی برایش سخن گفت و از صفات پاک خداوند که بهترین رفیق است برایش توضیح داد. خلیفه، از فیضها و عنایات پروردگار و منازل ارواح پیش از دخول در ابدان و مقام قدس و

اجلالی و مراتب کمالات آنچنان به شیوایی سخن به میان آورد که رسول روم را به شدت تحت تأثیر قرار داد و او را از خلیفه چنین پرسید:

<p>مرد گفتش کای امیرالمؤمنین مرغ بی اندازه چون شد در قَفَص بر عدمها کان ندارد چشم و گوش از فسون او عدمها زود زود باز بر موجود افسونی چو خواند گفت در گوشِ گل و خندانش کرد گفت با جسم آیتی تا جان شد او باز در گوشش دمد نکته مخوف تا بگوش ابر آن گویا چه خواند تا بگوشِ خاک حقّ چه خوانده است</p>	<p>جان ز بالا چون در آمد در زمین گفت حق بر جان فسون خواند و قصص چون فسون خواند همی آید بجوش خوش معلق می‌زند سوی وجود زود دو اسبه در عدم موجود راند گفت با سنگ و عقیق کانش کرد گفت با خورشید تا رخشان شد او در رخ خورشید افتد صد کسوف کو چو مشک از دیده خود اشک راند کو مراقب گشت و خامش مانده است</p>
--	---

(دفتر اول - ۸۹ و ۹۰)

رسول روم از خلیفه می‌پرسد که: این روح نامحدود چگونه در قفس محدود تن جای می‌گیرد؟

عَمَر جواب می‌دهد که: پروردگار بر روح، فسون و قصص خوانده است (دمیده است) عدم با افسون و قصه پروردگار رقص کنان و معلق زنان به عالم وجود می‌آید، و باز با افسونی دیگر، دو اسبه (شتابان) به عدم باز می‌گردد. گل را خندان می‌کند و سنگ را به عقیق یمنی مبدل می‌سازد و جسم خاکی را با آیتی از آیات حق چنان به کمال می‌رساند که تبدیل به جان می‌شود و رازهای غیب را در می‌یابد. در گوش چشم نکته ترسناکی را دمید که صد کسوف (خورشید گرفتگی) در خورشید ایجاد شد. زبان تقدیر الهی در گوش ابر چه خوانده است که از چشمش مانند مشک اشک جاری کرد. و به

خاک چه گفته که مراقب و خاموش مانده است. پس از آن، رسول قیصر باز این چنین در باره روح از خلیفه سؤال کرد^۱:

گفت یا عُمَر چه حکمت بود و سیر	حبس آن صافی درین جای گدیر ^۲
آب صافی در گلی پنهان شده	جان صافی بسته ابدان شده
گفت تو بحثی شگرفی می کنی	معنیی را بند حرفی می کنی
حبس کردی معنی آزاد را	بند حرفی کرده تو باد را

رسول گفت: ای عمر چه راز و حکمتی در حبس روح صاف در جسم تیره است و چرا آب پاک روح در گل وجود پنهان و جان پاکیزه اسیر بدنها گردیده است؟ عُمَر رضی الله عنه به فرستاده قیصر پاسخ می دهد که بحث غریب و شگفت انگیزی را پیش کشیدی و عالم معنا را به حرف و کلمه مقید می کنی همچنانکه باد را نمی توان به بند حرف کشید، تعریف روح نیز امکان ندارد.

۵- سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی

پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم به علی شیر میدانهای کارزار و زاهد خلوتهای شب می فرماید: «هرکسی برای تقرب به خداوند طاعتی می جوید، تو به همنشینی با عاقل و بنده خاص تقرب جوی».

۱- شرح مثنوی شریف- جزء دوم از دفتر اول / ۵۷۳.

۲- این بیت در نسخه م. درویش نیست.

شیر حقی پهلوان پر دلی
اندر آ در سایه نخل امید
کش نداند برد از ره ناقلی
روح او سیمغ بس عالی طواف
هیچ آن را مقطع و غایت مجو
فهم کن والله أعلم بالصواب
بر گزین تو سایه خاص إله
خویشتن را مخلصی انگیختند
تا زهی زان دشمن پنهان ستیز
سبق یابی بر هر آن سابق که هست^۱

گفت پیغامبر علی را کای علی
لیک بر شیری مکن هم اعتماد^۱
اندر آ در سایه آن عاقلی
ظل او اندر زمین چون کوه قاف
گر بگویم تا قیامت نعت او
در بشر روپوش کردست آفتاب
یا علی از جمله طاعات راه
هرکسی در طاعتی بگریختند
تو برو در سایه عاقل گریز
از همه طاعات اینت بهترست

شیر حق، علی در میدان جهاد با نفس و نبرد با دشمن اسلام یکه تاز و ممتاز است و اجتماع هر دو صفت در انسان شجاع، کمتر پیش می‌آید. از این نظر رسول گرامی، علی را به مصاحبت و همنشینی با خردمند تشویق می‌فرماید، مرحوم استاد فروزانفر در باره این موضوع چنین می‌گوید:

«در نظر مولانا (شیر حق) کسی است که در میدان مجاهدت و خلاف نفس و هوای نفسانی جان باز و دلیر باشد و از اظهار حقیقت بیم نکند و در اجرای احکام، هراس بدل راه ندهد و شجاعت او از قدرت حق منبعث باشد نه از نیروی غضب و خشم، مانند دلاوری و یلی پهلوانان حسن که ناشی از قوه غضبی و محرک آن، حسن انتقام و غلبه خصمان و هموردان است... راستی که علی در همه احوال چنین بود و چنین

۱- استاد فروزانفر در شرح مثنوی شریف در باره اعتماد نوشته است که: اعتماد، بخوانید که إماله شده اعتماد است و در نسخه موزه قونیه و چاپ لیدن مُماله بدن گونه نوشته می‌شود.

۲- احادیث مثنوی- استاد بدیع الزمان فروزانفر- انتشارات دانشگاه تهران- ۳۱.

زیست و سیره او در حیات رسول ﷺ و پس از رحلت وی و هم بوقت خلافت ظاهر هم بدین سان بود».

این ابیات، تفسیر حدیث ذیل است:

«يا عَلِيُّ إِذَا تَقَرَّبَ النَّاسُ إِلَى خَالِقِهِمْ فِي أَبْوَابِ الْبِرِّ فَتَقَرَّبْ إِلَيْهِ بِأَنْوَاعِ الْعَقْلِ تَسْبِقُهُم بِالذَّرَجَاتِ وَالزَّلْفَى عِنْدَ النَّاسِ وَعِنْدَ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ»^۱.

«ای علی، چون مردم به آفریدگار خود از راههای نیکوکاری تقرب جویند، تو از راههای گوناگون عقل و دانایی نزدیک جوی تا از ایشان بیایه و نزدیکی پیش تر آیی در نزد مردم بدین جهان و در پیشگاه خدای تعالی بدان جهان».

چنانکه می‌بینید مولانا عقل را بمعنی مظهر عقل کلّ که ولیّ کامل است گرفته و از آن دلیلی بر فوائد صحبت. و همنشینی پیران انگيخته است. مفاد حدیث، ترجیح اعمال سیر و باطنی بر اعمال و حرکات بدنی و ظاهری ولی شرط صحّت آن اعمال، نیز در نظر صوفیان اجازه پیر است»^۲.

انسان هر قدر قوی و نیرومند باشد از حيله سازی و دستان آوری هوای نفسانی در امان نیست راه حق، باریک و خطر آمیز است، توسّل بصحبت پیران شرط احتیاط و دورنگری است، از آن جهت که پیر از هوی و هوس پاک است، کار بد نمی‌کند و اندیشه نا صواب بر دلش نمی‌گذرد، کسی که در صحبت او روز می‌گذارد بالطبع و بر اثر همنشینی و شهود احوال وی چنان می‌شود که بکار کرد و یا خاطر نفسانی دیرتر و کمتر می‌گراید»^۳.

همنشینی با خاصان و خردمندان وارسته، جاذبه مغناطیسی معنوی در آدمی ایجاد می‌کند بگونه‌ای که مانند آهن ربا، طرف را در میدان جاذبه مجذوب شخصیت و عظمت

۱- احادیث مشنوی - استاد بدیع الزمان فروزانفر - انتشارات دانشگاه تهران - ۳۱.

۲- گر چه موضوع حدیث توجّه اسنان به عقل و همنشینی با راهنمای خردمند است ولی نباید هر کسی را که مدّعی صلاحیت و عرفان است راهنمای معرفتی دانست شدیدترین ضربه بر پیکر معنویت در همین زمینه است.

۳- شرح مشنوی شریف - جزء سوم از دفتر اول - ۱۲۲۳-۱۲۲۴.

آن انسان والا می‌نماید و انقلاب تأثیر افکار و نیروی اندیشه، مدیون این مصاحبت است.

۶- گناهان و عدم انفاقها

گناهان و عدم انفاقها و بخششها و بخلها و ناجوانمردیها، خانمانها و سرزمینها و ملتها را نابود می‌سازند:

همچو چوب خشک، می خورد او، حَجَر
تازد اندر پَر مرغ و لانه‌ها
آب می‌ترسید از آن و می‌شگفت
بر سر آتش کسان هوشمند
می‌رسید او را مدد از بی‌حدی
کاتش ما می‌نمیرد هیچ از آب
شعله‌یی از آتش بخل شماست
بخل بگذارید اگر آل من‌اید
ما سخی و اهلِ قُتُوْت بوده‌ایم
دست از بهر خدا نگشاده‌اید
نز برای ترس و تقوی و نیاز^۱
تیغ را در دست هر رهزن مده

آتشی افتاد در عهد عَمَر
در فتاد اندر بنا و خانه‌ها
نیم شهر از شعله‌ها آتش گرفت
مَشک‌های آب و سِرکه می‌زدند
آتش از استیزه افزون می‌شدی
خلق، آمد جانبِ عَمَر، شتاب
گفت: آن آتش ز آیات خداست
آب و سِرکه چیست؟ نان قسمت کنید
خلق گفتندش که: در بگشوده‌ایم
گفت: نان در رسم و عادت داده‌اید
بهرِ فخر و بهرِ بَوش^۱ و بهرِ ناز
مال، تخم است و به هر شوره مَینه

۱- بَوش: خود نمایی.

۲- نیاز: نیاز به درگاه خدا، نذر و نیاز.

اهل دین را بازدان از اهل کین
هرکسی بر قوم خود ایشار کرد
همنشین حق بجو، با او نشین
کاغه^۱ پندارد که او خود کار کرد^۲

همچنانکه انفاقها و گذشتها و محبتها و مردمیها، جامعه را به آسایش و آرامش می‌کشاند نامردیها و کینه‌ها و دشمنیها، اضمحلال اجتماعات و انحطاط تمدن‌ها را در بر دارد. راستی نان دادن و کمک عادت‌ی غیر دستگیری و مساعدت عبادتی است.

۷- داستان خدو انداختن به صورت علی

مولانای بلخ، در یک تصویرگری، چنان ماهرانه از دام ریا و شرک پرده می‌گشاید که هر شنونده و خواننده‌ای را به فراز توحیدی ضدّ خویشتن پرستی فرا می‌خواند، و آن داستان خدو و انداختن به صورت پاک علی است.

از علی آموز اخلاصِ عَمَل
در غزا بر پهلوانی دست یافت
او خدو^۳ انداخت در روی علی
آن خدو زد بر رخی که روی ماه
در زمان، انداخت شمشیر آن علی
گشت حیران آن مبارز زین عمل
گفت: بر من تیغ تیز افراشتی
آن چه دیدی بهتر از پیکار من؟
آن چه دیدی که چنین خشم نشست؟
آن چه دیدی؟ بر تو از کون و مکان
شیر حق را دان مُطَهَّر از دَغَل
زود شمشیری بر آورد و شتافت
افتخار هر نبیّ و هر ولی
سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
کرد او اندر غزایش کاهلی
وز نمودن عفو و رحمت بی محل
از چه افگندی؟ مرا بگذاشتی؟
تا شدی تو سست در اشکار من
تا چنان برقی نمود و باز جَست
که به از جان بود و بخشیدیم جان

۱- کاغه: تنبل، در اینجا به معنی تنبل وار آمده است.

۲- مثنوی جلال الدین محمد بلخی - دفتر اول - دکتر محمد استعلامی - ۱۷۵.

۳- خدو: به ضمّ یا فتح خ، تُف یا آب دهان.

داستان چنین است که، علی در نبرد با پهلوانی پیروز می‌شود و او را به زمین می‌زند و شمشیر می‌کشد که او را بکشد ناگهان آن قهرمان شکست خورده از شدت ناراحتی آب دهانش را به روی آن انسان بزرگ پرتاب می‌کند و علی به جای اینکه بیشتر در کشتن او عجله نماید شمشیرش را غلاف کرده از قتلش منصرف می‌شود پهلوان بر می‌خیزد و چنان حیرت بر او چیره می‌گردد که با پریشان حالی و درماندگی از او می‌پرسد: چرا علیه من شمشیر کشیدی و علت انصراف تو چیست؟ ای علی که در عظمت بر کون و مکان برتری داری چه پیش آمد و چه دیدی که خشم فرو نشست و جانم را به من بخشیدی؟

در شجاعت شـیر ربّانیستی
در مروّت ابر موسی ای به تیه^۱
ابرها گندم دهد کان را به جهد
ابر موسی پرّ رحمت بر گشاد
از برای پخته خواران کرم
تا چهل سال آن وظیفه و آن عطا
تا هم ایشان از خسیسی خاستند
امت احمد! که هستید از کرام
چون آیتِ عند ربّی فاش شد
هیچ، بی تأویل این را در پذیر
در مروّت خود که داند کیستی
کامد از وی خوان و نان بی شبیه
پخته و شیرین کند مردم، چو شهد
پخته و شیرین بی زحمت بداد
رحمتش افروخت در عالم عَلم
کم نشد یک روز زان اهل رجا
گندنا^۱ و ترّه و خسّ خواستند
تا قیامت هست باقی آن طعام
یُطعم و یُسقی^۲ کنایت ز آش شد
تا در آید در گلو چون شهد و شیر

۱- تیه: اشاره به داستان موسی و بنی اسرائیل در بیابان است.

۱- گندنا: نوعی سبزی خوردنی، تره.

چون که بیند آن حقیقت را خطا
 عقلِ کل، مغز است و عقلِ جزو، پوست
 مغز را بدگوی، نه گلزار را
 شمّه یی واگو از آنچه دیده‌ای
 آبِ علمت، خاک ما را پاک کرد
 زان که بی شمشیر کشتن کارِ اوست
 واهبِ این هدیه‌های رابحه
 که خبر نبودِ دو چشم و گوش را
 تا چه دیدی این زمان از کردگار؟
 چشم‌های حاضران بر دوخته
 و آن یکی تاریک می‌بیند جهان
 این، سه کس بنشسته یک موضع، نَعَم
 در تو آویزان، و از من در گریز
 بر تو نقش گرگ و بر من یوسفی است
 هر نظر را نیست این هجده زبون
 ای پسِ سوء القضا حُسنُ القضا
 یا بگویم آنچه بر من تافته است
 می‌فشانی نور چون مه بی زبان

ز آن که تاویل است وادادِ عطا
 آن خطا دیدن ز ضعف عقلِ اوست
 خویش را تاویل کن، نه اخبار را
 ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
 تیغِ حِلْمت، جان ما را چاک کرد
 بازگو، دانم که این اسرارِ هوست
 صانعِ بی آلت و بی جارحه
 صد هزاران می‌چشانند هوش را
 باز گو ای باز عرشِ خوش شکار
 چشم تو ادراک غیبِ آموخته
 آن یکی ماهی همی بیند عیان
 و آن یکی سه ماه می‌بیند به هم
 چشم هر سه باز و گوش هر سه تیز
 سحر عین است این، عجب لطف خفی است
 عالم ار هجده هزار است و فزون
 راز بگشا ای علی مُرتضی
 یا تو واگو آنچه عقلت یافته ست
 از تو بر من تافت، چون داری نهان؟

۵- یُسْقَى: باید یسقی باشد زیرا خود متعدی است و ضمنا اشاره به آیه ۷۹ سوره الشعرا است ﴿وَالَّذِي هُوَ

يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِي ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي ﴿٨٠﴾ «و کسی که مرا غذا و آب می دهد و

هرگاه بیمار شوم مرا بهبودی می بخشد».

۱- وادادن: پس دادن - باز دادن - ول کردن، واداد: بازتاب، انعکاس.

شب روان را زودتر آرد به راه
بانگ مه غالب شود بر بانگِ غول
چون بگوید، شد ضیا اندر ضیا
چون شعاعی آفتابِ حِلْم را
تا رسد از تو قشور اندر لُبَاب
بارگاه «مَالَهُ كُفُوا أَحَد»
نا گشاده کی گوَد کانجا دری است
در درون هرگز نجنبد این گمان
مرغِ او مید و طمع پَران شود
سوی هر ویران از آن پس می شتافت
کی گهر جویی ز درویشی دگر؟
نگذرد ز اشکاف بینی های خویش
غیر بینی هیچ می بینی؟ بگو

لیک اگر در گفت آید قرص ماه
از غلط ایمن شوند و از ذُهل^۱
مه بی گفتن چو باشد رهنما
چون تو بابی آن مدینه علم^۲ را
باز باش ای باب بر جویای باب
باز باش ای باب رحمت تا ابد
هر هوا و ذره‌یی خود منظری است
تا بنگشاید دری را دیندبان
چون گشاده شد دری، حیران شود
غافل ناگه به ویران گنج یافت
تا ز درویشی نیابی تو گُهر
سالها گر ظنّ دود با پای خویش
تا به بینی نایدت از غیب بو

ای علی! جوانمردی تو چنان است که کسی را نمی توان با آن مقایسه کرد، در مردانگی و بخشش مانند ابری هستی که در بیابان بر بنی اسرائیل مائده آسمانی «مَنْ و سلوی» بارید.

مولانا سپس به داستان، شاخ و برگ می دهد و به جریان موسی و بنی اسرائیل در بیابان اشاره می نماید و با مقایسه‌ای بین آنان و امت اسلام در باره حدیث نبوی «أَبِيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي» طعام و نوشیدنی را خوراک معنوی روح انسانی می شمارد و

۱- فراموشی و در اینجا به معنی گم.

۲- «أنا مدینه العلم وعلیُّ بابها».

آدمی را در زمینه خطا و عدم تشخیص عقل جزئی به تبعیت از عقل کلی که مغز در برابر پوست است، تشویق می‌نماید.

می‌گوید: ای انسان خود را تاویل کن نه اخبار و احادیث را. اگر مشکلی وجود دارد در دستگاه گیرنده و شامه توست نه از بوی گل‌های گلزار.

سپس جلال الدین خود، زبان ستایش نسبت به علی می‌گشاید و می‌فرماید: ای علی! که وجود تو از جهان ماوراء ماده و حس است از آنچه از آن عالم دریافتی اندکی ما را هم بهره‌مند سازد. شکیبایی تو، جان فدایی تو می‌کند و دانش آبی است که پیکر خاکی ما را شستشو می‌دهد. اینکه دشمن را نکشتی، دست قدرتی با توست که با یاریت آمد زیرا نکشتن تو عین کشتن شد، و این کار حق است که بدون اسباب و آلات صورت می‌پذیرد. این هوش که عقل کل و روح معرفت یاب است، نکته‌ها و حقایقی را در می‌یابد که چشم ظاهر و حواس آدمی توانایی درک آنها را ندارند و چشم تو قادر به دیدن امور غیبی است و از این جهت کارهایی می‌کنی که چشم عادی نمی‌تواند کنه آن را بنگرد. ادراک حقایق مراتبی دارد، یکی در آسمان یک ماه را می‌بیند، دیگری می‌گوید: جهان تاریک و ماهی نیست، سومی، سه ماه را می‌بیند، در حالی که هر سه نفر در یکجا نشسته، به یک چیز نگاه می‌کنند، اگر چشم باطن کور باشد، حقایق را نمی‌بیند، گویی چشم را جادو کرده‌اند و هم، عوالم معنوی خداوند چنینند. علی در نبرد با آن پهلوان سوء القضا بود که به عنایت الهی و دیدن حقایق معنوی حسن القضا شد.

مولانا در یک توجیه معنوی به شرح و بسط قضیه می‌پردازد و زمام اختیار از دستش بیرون می‌رود و در موقعیتی خاص قرار می‌گیرد و چنین می‌گوید:

از سر مستی و لذت با علی	پس بگفت آن نو مسلمان ولی
تا بجنبد جان به تن در، چون جنین	که: بفرما یا امیر المؤمنین
می‌کنند ای جان به نوبت خدمتی	هفت اختر هر جنین را مدتی
آفتابش آن زمان گردد مُعین	چون که وقت آید که جان گیرد جنین

کافتابش جان همی بخشد شتاب
 این جنین، تا آفتابش برنتافت
 در رَجِم با آفتاب خوب رو؟
 آفتاب چرخ را بس راهاست
 وان رهی که سنگ، شد یاقوت از او
 وان رهی که برق بخشد نعل را
 وآن رهی که دل دهد کالیوه^۱ را
 باشه و با ساعدش آموخته
 ای سپاه اشکن به خود، نه با سپاه
 بازگو، ای بنده، بازت را شکار
 ازدها را دست دادن راه کیست؟

این جنین در جنبش آید ز آفتاب
 از دگر آنجُم بجز نقشی نیافت
 از کدامین ره تعلق یافت او
 از ره پنهان که دور از حس ماست
 آن رهی که زر بیابد قوت از او
 آن رهی که سرخ سازد لعل را
 آن رهی که پخته سازد میوه را
 بازگو ای باز پر فروخته
 بازگو ای باز عنقا گیر شاه
 اُمّت و حدی، یکی و صد هزار
 در محل قهر، این رحمت ز چیست؟

قهرمان که از عمل علی منقلب و مسلمان و دوست شده بود. با احساس لذت و شادی گفت: ای امیرالمؤمنین سخن بگو تا مانند روح که جنین را زندگی می بخشد، مرا زنده گرداند. مولانا در ابیات دیگر روح آدمی را جنینی تشبیه می کند که آفتاب نور حق او را جان می دهد این جان دمیدن، دور از حواس ظاهری و فیضی از انوار درخشان خورشید الهی است و ارشاد و آموزش بدون عنایت مانند تابش سیارات دیگر تأثیری ندارد. و باز هم الفاظ و کلام نمی توانند معانی و مفاهیم معنوی را نشان دهند. آری تابش نور حق قدرت شگفت انگیزی می آفریند چنانکه مرکب را چنان به سرعت می دواند که نعلش از سنگ خاره جرقه ایجاد می کند و افسرده و بیمناک را جرأت و امید می بخشد. علی در این استعاره بازی است که پرهایش از نور حق فروخته و درخشان شده و جایگاهش در پیشگاه پادشاه حقیقی جهان است. ای علی! که خود تنها یک امّتی و

۱- کالیوه: افسرده و بیمناک

وجودت به صد هزار مرد جنگی می‌ارزد، آن راه پنهان را به من بگو تا ارشاد و آموزشت مرا دگرگون کند. اکنون محلّ قهر و انتقام است که باید مرا بکشی. چه کسی مانند تو به دشمن فرصت می‌دهد و به او لطف می‌نماید؟

گفت: من تیغ از پی حقّ می‌زنم
شیر حقّم، نیستم شیر هوا
ما رَمِيتَ إِذْ رَمِيتَ^۱ ام در حِراب
رختِ خود را من ز ره برداشتم
سایه‌یی ام، کد خدایم آفتاب
من چو تیغم پُر گهرهای وصال
خون نپوشد گوهر تیغ مرا
که نِیمِ کوهم ز حلم و صبر و داد
آن که از بادی رَوَد از جا، خسی است
باد خشم و باد شهوت، بادِ آز
کوهم و هستی من، بنیاد اوست
جز به باد او نجبد میل من
خشم بر شاهان شه و ما را غلام
تیغ حلمم گردن خشم زده‌ست
غرق نورم گرچه سقّم شد خراب
چون در آمد علّتی اندر غزا
تا أَحَبَّ لِّلَّهِ آید نام من
تا که إعطَا لِّلَّهِ آید جود من

۱- الأنفال-۱۷- ﴿وَمَا رَمِيتَ إِذْ رَمِيتَ وَلَئِكَ بِأَلَلَّهِ رَمِي﴾ «و آنگاه که انداختی، تو تیر نینداختی بلکه

بُغْضٍ مِنْ لَلَّهٖ، عَطَا لَلَّهٖ وَ بَس
و آنچه لَلَّه می‌کنم، تقلید نیست
ز اجتهاد و از تحرّی رسته‌ام
گر همی پرّم، همی بینم مطار
ور کَشم باری، بدانم تا کجا
بیش از این با خلق گفتن روی نیست
پست می‌گویم به اندازه عَقُول
از غرض حُرّم، گواهی حرّ شنو
در شریعت مرّ گواهی بنده را
گر هزاران بنده با شندت گواه
بنده شَهوت بَتَر نزدیک حق
کین به یک لفظی شود از خواجه حُر
بنده شَهوت ندارد خود خلاص
در چهی افتاد کان را غور نیست
در چهی انداخت او خود را که من
بس کنم، گر این سخن افزون شود
این جگرها خون نشد، نز سختی است
چون گواهی بندگان مقبول نیست
چون گواهی بندگان مقبول نیست

جمله لَلَّه‌ام، نِیم من آن کس
نیست تخییل و گمان، جز دید نیست
آستین بر دامن حق بسته‌ام
ور همی گردم، همی بینم مَدار
ماهّم و خورشید پیشم پیشوا
بحر را گنجایی اندر جوی نیست
عیب نبود، این بُود کار رسول
که گواهی بندگان نرزد دو جو
نیست قدری وقتِ دعوی و قضا
بر نسنجد شرع ایشان را به گاه
از غلام و بندگان مُسْتَرَق^۱.
و آن زید شیرین و میرد سخت مُرّ
جز به فضل ایزد و انعام خاص
و آن گناه اوست، جبر و جور نیست
در خور قعرش نمی یابم رَسَن
خود جگر چه بود؟ که خارا خون شود
غفلت و مشغولی و بدبختی است
خون شو، آن وقتی که خون مردود نیست
عدل او باشد که بنده غول نیست

۱- مُسْتَرَق: ربوده و دزدیده شده و...

گشت ارسَلناکَ شاهِد^۱ در نُذُر
 چون که حُرْم^۲، خشم کی بندد مرا؟
 اندر آ، کآزاد کردت، فضل حق
 اندر آ، اکنون که رستی از خطر
 رسته‌ای از کفر و خارستان او
 تو منی و من تُوم ای محتشم!
 معصیت کردی به از هر طاعتی
 بس خجسته معصیت کآن کرد، مرد
 نه گناه عُمر و قصد رسول
 نه به سحر ساحران، فرعونشان
 گر نبودی سحرشان و آن جُحود
 کی بدیدندی عصا و معجزات؟
 ناامیدی را خدا گردن زده ست
 چون مُبدَل می‌کند او سَیّات
 زین شود مرجوم شیطان رجیم
 او بکوشد تا گناهی پرورَد

ز آن که بود از کون او حُرین حُر
 نیست اینجا جز صفات حق، در آ
 زان که رحمت داشت بر خشمش سَبَق^۳
 سنگ بودی، کیمیا کردت گهر
 چون گلی، بشکف به سروستان هُو
 تو علی بودی، علی را چون کُشم؟
 آسمان پیموده‌ای در ساعتی
 نه ز خاری بر دمد اوراقِ ورد^۴؟
 می‌کشیدش تا به درگاه قبول؟
 می‌کشید، و گشت دولت عونشان؟
 کی کشیدیشان به فرعون عُنود^۵؟
 معصیت طاعت شد ای قوم عَصاة^۶!
 چون گنه مانند طاعت آمده ست
 طاعتی‌اش می‌کند رِغْم وُشاة^۷
 وز حسد او بطرَقَد، گردد دو نیم
 زان گنه ما را به چاهی آورد

۱- اشاره به آیه ۴۵ سوره احزاب است که «يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» «ای پیامبر

ما ترا به عنوان گواه و مزده رسان و هشدار دهنده فرستادیم».

۲- حُر: آزاد.

۳- حدیث قدسی: «قالَ اللهُ عزَّ وَّجَلَّ: سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي» خداوند فرمود: رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است».

۴- ورد: گل سرخ.

۵- عُنود: دشمن.

۶- عَصاة: جمع عاصی، سرکش و نافرمان.

۷- وُشاة: جمع واشی، دروغگو و منکر.

چون ببیند کآن گنه شد طاعتی گُرد او را نا مبارک ساعتی
 اندر آ، من در گشادم مر تو را تُف زدی و تحفه دادم مر تو را
 مر جفاگر را چنین‌ها می‌دهم پیش پایِ چپ چه سان سر می‌نهم؟
 پس وفاگر را چه بخشم؟ تو بدان: گنج‌ها و مُلک‌های جاودان^۱

علی پاسخ می‌دهد: من بنده خداوندم و از خواسته‌های نفسانی پیروی نمی‌کنم و شیر حَقْم و زور و قدرت را در راه آرزوهای شخصی بکار نمی‌برم و شمشیر در راه حق می‌زنم. قدرت من، از خورشید حق است و در نبرد جهادی، شمشیر و نیرویم در اختیار حق قرار گرفته است و غیر ذات او را معدوم می‌پندارم. من در برابر خورشید فروزان الهی سایه‌ام، صاحب هستی و کدخدای وجود من آفتاب حق است و مانند دربانی هر که را که شایسته بدانم، راه شناسایی و معرفت حق را بر او می‌گشایم. من شمشیری هستم که گوهرهای ذاتی معنوی در بر دارد و در نبرد هم اگر کسی را بکشم او را به وصال حقیقت می‌رسانم. کشتن و خون ریختن من در راه خداست و منافع و اغراض شخصی نمی‌توانند گوهر پرارزش معنویت شمشیر مرا برابیند. مانند کوه در مسیر معرفت مستحکم و صابرم و تند بادهای مادی توانایی جنباندن و گرفتن قدرت مرا ندارند. انسان ضعیف و ناتوان در برابر هر جریانی از پا در می‌آید و ناملایمات در زندگی این خس و ناچیز زیاد است. بادهای شهوانی؛ خشم و آز کسی را از راه بدر می‌کنند که اهل نماز و اتصال روحی نباشد. من در برابر حوادث ناگوار مانند کوهم اما یاد حق می‌تواند مانند بادی این کوه را چون کاهی بهر سویی ببرد. میل من تابع اراده خداوند است و جز عشق احد فرماندهی ندارم. خشم بر شاهان، فرمانروایی می‌کند درحالی که غلام و اسیر من است و او را زیر لگام به بند کشیده‌ام. شمشیر حلم و بردباریم گردن خشمم را زده است و خشم حق برایم نشانه عنایت و رحمت اوست.

۱- مثنوی معنوی- جلال الدین محمد بلخی - دفتر اول - به اهتمام دکتر محمد استعلامی - کتابفروشی زوار- ۱۷۵

من که خود چیزی ندارم و زندگی ظاهریم جلوه‌ای ندارد غرق نور الهیم و وجود مادیم باغ و گلستان است. چون میل به انتقام در جهاد من رخنه کرد مصلحت دیدم که شمشیر را در غلاف کنم. دشمن را نکشتم تا محبت و بغض و کینه‌ام به خاطر خدا باشد، و همه اعمال و حرکاتم؛ بخشش و نبخشیدنم و بخل و عطایم از آن او، و همه وجودم، متعلق به خداوند است و به دیگری وابسته نیست آنچه را که انجام می‌دهم از روی تقلید و قرائن نیست بلکه به پروردگارم متصلم و وجودم سراسر دید و بینش شده است و گویی که دستم به دامن حق دوخته‌اند. من اسیر پنجه قدرت خداوندم و هرچه دارم از اوست، اگر در عالم معنا پرواز می‌کنم هدف و مقصود را می‌بینم. من ماهم و پیشوایم خورشید فروزان حق است و از او نور می‌گیرم. من بیشتر از آنچه گفتم برای مردم توضیح نمی‌دهم زیرا آنها مانند جویی هستند که گنجایش بحر را ندارند. به اندازه عقول مردم سخن می‌گویم و این عیب نیست و اقتدا به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. من از قید و بند غرض و هواهای نفسانی آزادم و گواهی می‌دهم زیرا گواهی مملوک و بنده زر خرید پذیرفتنی نیست. و در شریعت به هنگام قضاوت، گواهی بنده مقبول نمی‌باشد. و اگر هزاران بنده شهادت دهند، گواهی آنان به اندازه کاهی ارزش ندارد. بنده شهوت و خواسته نفسانی نزد خداوند از هر غلام و بنده ربوده شده بدتر است. زیرا بنده با یک سخن و اجازه مالکش آزاد می‌شود در حالیکه بنده نفس، شیرین زندگی می‌کند و بسیار تلخ و سخت می‌میرد. بنده شهوت جز به فضل و بخشش خاص الهی از قید نفس آزاد نمی‌شود، و در چنان چاه عمیق و بی‌انتهایی افتاده است که خلاصی ندارد و این بر او ستم و جبر نیست بلکه سرنوشتی است که از گناه برای خود رقم زده است. او خود را در چنان چاه عمیقی انداخته است که طنابی برای رسیدن به عمق آن وجود ندارد. سخن را کوتاه می‌کنم زیرا اگر بیشتر آن را ادامه دهم نه تنها جگر آدمی خون می‌شود بلکه سنگ خارا نیز به خون تبدیل می‌گردد. ادامه این سخن جگرها را پاره و پر خون می‌کند و اگر چنین نشد از سختی جگرها نیست، از این است که غفلت و بدبختی و سرگرمی دنیا بر ما چیره شده است. روزی جگر تافته و پر خون می‌شود که دیگر ارزشی ندارد، آن زمان جگر را پاره و پر خون کن که این کار سودمند باشد چون گواهی بندگان

پذیرفته نمی‌شود، عادل کسی است که بنده غول شیطان و نفس نیست. حضرت محمد ﷺ مخاطب این کلام خداوند، و گواه حق و مأمور هدایت خلق شد زیرا از نظر خلقت، آزاد فرزند آزاد بود. من چون آزاد و بنده حقم چگونه خشم بر من چیره می‌شود، بیا و جلوه صفات خداوند را در بشر ببین. بیا که فضل و عنایت حق ترا آزاد کرد زیرا رحمتش بر خشمش سبقت گرفته است. اکنون که از خطر کفر رها شدی، بیا که سنگ بی ارزشی بودی که با کیمیای بخشش الهی به گوهر تبدیل گردیدی. از کفر و خارستانش رها شدی و چون گلی در سروستان «هو» شکوفا شو. من و تو یکی هستیم زیرا هر دو رهرو یک راهیم. و چگونه می‌توانم خود را بکشم (کشتن تو یعنی کشتن علی) گناه و آب دهان تو، از هر عبادتی بیشتر تو را نجات داد آنچنانکه در ساعتی به آسمان معنویت اسلام رسیدی و راه حق را پیمودی. این گناه و آن توبه به بوته خاری شبیه است که گل سرخی از آن بشکفتد.

آیا گناه و قصد عمر بن خطاب ﷺ برای کشتن پیامبر ﷺ نبود که به ایمان آوردنش انجامید و از یاران صدیق او شد. آیا عناد و دشمنی با حق ساحران نبود که آنان را گرد فرعون جمع کرد تا اینکه مورد پذیرش و لطف الهی قرار گرفتند. و اگر عناد و سحرشان نبود به بارگاه فرعون راه نمی‌یافتند. و هرگز عصا و معجزات موسی را نمی‌دیدند تا نافرمانیشان به طاعت تبدیل گردد، و ای گروه سرکشان ساحر، شما چنین بودید و خدا با شما چنین کرد!

خداوند ناامیدی را نسبت به بخشش گردن می‌زند زیرا گناه هم می‌تواند عامل هدایت به راه حق باشد. وقتی که خداوند بخواهد بر خلاف میل مخالفان و منکران گناه را به طاعت تبدیل کند شیطان سنگباران و مطرود می‌شود و از حسد می‌ترسد. او (شیطان) کوشش می‌کند که گناهی در دل طرف پیروانند و ما را در چاه نافرمانی اندازد. و هنگامیکه بفهمد که گناه به عبادت انجامیده است بسیار ناراحت می‌شود. ای قهرمان بیا! که تو را بخشیدم و در مهر و محبت را به رویت باز کردم و تو به رویم تف انداختی در

حالی که من بخشش اسلام را به تو هدیه دادم. بین که در برابر بدکاران چگونه خود گذشتگی می‌کنم؟ و من به کسی که اهل وفا و معرفت است گنج و ملک جاودان می‌بخشم.

۸- مردان وارسته و نیکوکاران راه معرفت (بخشش ابوبکر)

مردان وارسته و نیکوکاران راه معرفت با مال و جان به پیامبر و اسلام کمک کردند و تعلقات و وابستگی‌های دنیوی هیچگاه آنان را از مسیر حرکت باز نداشته است، چنانکه ابوبکر چهل هزار دینار را در راه اسلام صرف کرد و این همه گذشت و انفاق در برابر رسیدن به فیض حق مانند سنگ بی ارزش «شَبَه» در مقایسه با مروارید عدن است.

هر نبیی گفت با قوم از صفا:	من نخواهم مزد پیغام از شما
من دلیلم، حق شما را مُشتري	داد حق دَلَالِیم هر دو سری ^۱
چیست مزد کار من؟ دیدار یار	گرچه خود بوبکر بخشد چل هزار
چهل هزار او نباشد مزد من	کی بُود شَبَه شَبَه دُرِّ عدن ^۲

۹- ستایش خلفا به صفت‌های مخصوص

مولانا در ابیاتی شیوا هر یک از خلفای راشدین را به صفت مخصوصی می‌ستاید:

چون محمد یافت آن ملک و نعیم	قرص مه را کرد او در دم دو نیم
چون ابوبکر آیت توفیق شد	با چنان شه صاحب و صلیق شد
چون عُمَر شیدای آن معشوق شد	حق و باطل را چو دل، فاروق شد

۱- دنیا و آخرت.

۲- صفحه ۳۳ مثنوی معنوی به اهتمام دکتر استعلامی - دفتر دوم- و در صفحات بعد فقط «دفتر... و شماره»

نوشته می‌شود.

چون که عثمان آن عیان را عین گشت
 نور فیاض بود و ذی النورین^۱ گشت
 چون ز رویش مرتضی شد دُرفشان
 گشت او شیر خدا در مَرَج^۲ جان
 (دفتر دوم - ۴۷)

۱۰- هر قید و بند و جزیی از اجزاء زندگی مانعی است برای درک

حقیقت

مولانا می‌گوید که: هر قید و بند و جزیی از اجزاء زندگی این جهان می‌تواند مانعی برای درک و مشاهده حقیقت باشد و به استناد «صحیح مسلم»^۳، داستانی را از عُمَر بن خطاب^{رضی الله عنه} روایت می‌کند، کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ ماه روزه فرا رسید و مردم آماده دیدن ماه شدند و یکی^۴ از آنان نزد خلیفه آمد و گفت: من ماه را دیده‌ام! عُمَر به آسمان نگاه کرد و ماه را ندید و به آن شخص گفت: این ماه زائیده خیال تست.

ماه روزه گشت در عهد عُمَر
 تا هلال روزه را گیرند فال
 چون عُمَر بر آسمان مه را ندید
 ورنه من بیناترم افلاک را
 گفت: تر کُن دست و بر ابرو بمال
 بر سر کوهی دویدند آن نَفَر^۵
 آن یکی گفت: ای عُمَر! اینک هلال
 گفت: کین مه از خیال تو دمید
 چون نمی بینم هلال پاک را؟
 آن گهان تو در نگر سوی هلال

۱- ذی النورین: صاحب دو نور یعنی دو دختر پیامبر ص.

۲- چراگاه.

۳- یکی از شش کتاب حدیث است که مسلم بن حجاج بن مسلم نیشابوری در قرن سوم هجری آن را تألیف کرده است.

۴- در حدیث مسلم، انس بن مالک است.

۵- گروه.

چون که تر کرد ابرو، مه ندید
گفت: آری، موی ابرو شد کمان
چون یکی مو کژ شد او را راه زد
موی کژ، چون پرده گردون بُود
راست کن اجزات را از راستان

گفت: ای شه! نیست مه، شد ناپدید
سوی تو افگند تیری از گمان
تا به دعوی لاف دید ماه زد
چون همه اجزات کژ شد، چون بُود؟
سر مکش ای راست رو زان آستان

(دفتر دوم - ۱۴، ۱۳)

گاهی خیالها و گمانها ما را از درک حقایق و فهم حقیقت باز می‌دارند و چه بسا آگاهی‌ها و اعتقادات نادرست که زاییده ظن‌ها و گمان‌ها است.

۱۱- معجزه خواستن ابوجهل و تصدیق ابوبکر، پیامبر را

ابوجهل از رسول اکرم ﷺ معجزه خواست در حالی که ابوبکر گفت: پیامبر جز سخن راست نمی‌گوید^۱. دشمنان دین و آزادگی معجزه را هم ببینند ایمان نمی‌آوردند.

آن ابوجهل از پیامبر مُعْجِزِی
لیک آن صدیق حق معجز نخواست
کی رسد همچون تویی را کز منی
خواست همچون کینه ور ترکی غُزِی
گفت: این روز خود نگوید جز که راست
امتحانِ همچو من یاری کنی؟

(دفتر چهارم - ۲۵)

۱۲- پایبند بودن علی به قوانین هستی

انسان وارسته و خردمند به قوانین فیزیکی و علی و معلولی جهان پایبند است و برای تبلیغ و کشف مسائل حیات از عقل خدادادی بهره می‌گیرد، و سؤالی که از حق می‌کند برای تعلیل و تحلیل نظام آفرینش می‌باشد. چنانکه مولوی می‌گوید: که یک نفر یهودی از علی بن ابی طالب می‌خواهد که از بام قصر بلندی خود را به پایین پرتاب کند و از

۱- هذا لیس وجه کاذب این شخص نمی‌تواند چهره دروغگویی باشد ۲۰۷ شرح دفتر چهارم از دکتر استعلامی.

خدا بخواهد که او را حفظ کند تا او به خداوند یقین پیدا کند و ایمان آورد و علی در پاسخ می‌گوید: امتحان کردن خداوند خطاست.

مرتضی را گفت روزی یک عنود:
 بر سر بامی و قصری بس بلند
 گفت: آری، او حفیظ است و غنی
 گفت: خود را اندر افکن هین ز بام
 تا یقین گردد مرا ایقان تو
 پس امیرش گفت: خامض کن، برو
 کی رسد مر بنده را که با خدا
 بنده را کی زهره باشد کز فُضول
 آن، خدا را می رسد کو امتحان
 تا به ما، ما را نماید آشکار
 هیچ آدم گفت حق را که: تو را
 تا بینم غایتِ حِلْمَتِ شها!
 عقل تو از بس که آمد خیره سر
 آنکه او افراشت سقف آسمان

کو ز تعظیم خدا آگه نبود
 حفظ حق را واقفی ای هوشمند؟
 هستی ما را ز طفلی و منی
 اعتمادی کن به حفظ حق تمام
 و اعتقادِ خوبِ با برهان تو
 تا نگردد جانت زین جرأتِ گرو
 آزمایش پیش آرد ز ابستلا؟
 امتحان حق کند ای گیج گول!
 پیش آرد هر دمی با بندگان
 که چه داریم از عقیده در سِرار
 امتحان کردم در این جرم و خطا
 آه، که را باشد مَجَالِ این؟ که را؟
 هست عذرت از گناه تو بتر
 تو چه دانی کردن او را امتحان؟

(دفتر چهارم - ۲۵-۲۶)

آری بنده، حق ندارد که خداوند را امتحان کند و خداوند است که برای تکمیل شخصیت و مبانی فکری و عملی، آدمی را آزمایش می‌نماید.

۱۳- پاداش و کیفر آدمی در دنیای دیگر

آدمی هرچه در این دنیا انجام دهد پاداش یا کیفرش را در دنیای دیگر می‌بیند ولی خداوند، ستار العیوب است و گناهکار را در دنیا برای اولین گناه، مجازات نمی‌نماید.

زان که تخم است و برویاند خداهش
 آیدت ز آن بد، پشیمان و حیا
 داد دزدی را به جلاد و عوان^۱
 اوّلین بار است جُرّم، زینهار
 بار اوّل قهر باردار در جزا
 بازگیرد از پی اظهار عدل
 آن مُبَشِّر گردد، این مُنذِر شود

(دفتر چهارم - ۱۶)

عُمَر با دزد از این مقوله سخن می‌گوید که، عنایت و لطف پرودگار به بنده امکان توبه از گناه و اصلاح گذشته می‌دهد.

۱۴- قصه آغاز خلافت عثمان و خطبه وی بر منبر

مولانا در دفتر چهارم مثنوی به قصه خلافت عثمان و خطبه وی اشاره می‌کند که خلیفه بر پایه اول (جای پیامبر) نشست، یکی از حاضران از او پرسید: ابوبکر و عُمَر به احترام پیامبر به ترتیب در پله‌های دوم و سوم نشستند چرا تو چنین کردی؟ خلیفه پاسخ داد که: من اگر در جای آن دو بزرگوار می‌نشستم امکان داشت گمان می‌کردید خود را با آنان برابر می‌دانم و اکنون که در جای پیامبر نشسته‌ام این وسوسه کسی را فرا نمی‌گیرد.

چون خلافت یافت، بشتابید تفت
 رفت بویکر و دوم پایه نشست
 از برای حرمتِ اسلام و کیش
 بر شد و بنشست آن محمود بخت
 کآن دو نشستند بر جای رسول

قصه عثمان که بر منبر برفت
 منبر مهتر که سه پایه بده ست
 بر سوم پایه عُمَر در دور خویش
 دور عثمان آمد، او بالای تخت
 پس سؤالش کرد شخصی بُو الفضول

۱- عس: پاسبان و و مأمور اجرای حکم.

پس تو چون جُستی از ایشان برتری؟
 گفت: اگر پایه سوم را بسپَرَم
 بر دوم پایه شوم من جای جو
 هست این پایه مقامِ مصطفی
 چون به رتبت تو از ایشان کمتری
 و هم آید که: مِثالِ عُمَرَم
 گویی: بوبکر است این هم مثل او
 و هم مِثلی نیست با آن شه مرا

(دفتر چهارم - ۳۱)

سپس مولانا به سکوت عثمان بر منبر و سخنش: «ناصح فَعَال به فعل به از ناصح
 قوال به قول» اشاره می‌نماید که در صفحات قبل درباره آن توضیح داده شده است.

۱۵- ابوبکر از «صدیقی» امیرالصادقین شد

ابوبکر از «صدیقی» امیرالصادقین شد، تو نیز در این دنیا صادقان به اسلام بیندیش تا
 اصول و مبانی آن را تصدیقی کنی و به حشر ایمان آوری.

مرا بوبکر تقی را گو ببین
 شد ز صدیق امیر الموحشرین
 اندر این نشأت نگر صدیق را
 تا به حشر افزون کنی تصدیق را

(دفتر ششم - ۴۲)

سخن مولانا راجع به خلفای راشدین فراوان است^۱ و ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

۱- تنها در مثنوی مولانا نام حضرت ابوبکر ۴۲ مرتبه، و نام حضرت عمر ۵۵ مرتبه، و نام حضرت علی ۲۶ مرتبه تکرار شده است. و همچنین نامهای سایر یاران رسول اکرم ص به کرات تکرار شده، که این خود نشانگر محبت بیدریغ و عشق و علاقه‌ی مولانا به حضرت رسول اکرم ص و تربیت یافتگان مدرسه آن حضرت می‌باشد.

ح: سعدی شیرازی (وفات - ۶۹۱، ۶۹۵)

شیخ مشرف‌الدین مصلح‌بن‌عبدالله شیرازی، شاعر و نویسنده نامدار قرن هفتم هجری یکی از بزرگترین متفکران و شاعران و ادیبان ایران است که در تمام خطه ایران زمین یگانه تاز میدانهای فصاحت و بلاغت و سخنوری می‌باشد. این شاعر بلند پایه، استاد مسلّم غزل سبک عراقی و نثر مسجع یعنی نوشته آهنگدار و موزون است. و غزلیات، قصائد، قطعات و ترکیب بندهایش به روانی آب زلالند دو اثر جاویدانش گلستان و بوستان قرن‌ها بر عقول و قلوب ایرانیان حکومت می‌کنند.

گلستان دارای نثری مسجع آمیخته با شعر، و بوستان شعری است در قالب مثنوی در بحر متقارب^۱ (هم وزن با شاهنامه فردوسی) که در زمینه‌های اجتماعی، اخلاقی، عرفانی، دینی و... سروده شده است.

سعدی در نظامیه بغداد از محضر جمال‌الدین عبدالرحمن ابوالفرج بن جوزی دوم (درگذشته به سال ۶۳۶) مدرّس مدرسه مستنصریّه، و عارف معروف شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی صاحب «عوارف المعارف» (درگذشته به سال ۶۳۲) تلمذ نمود^۲. و از علم و دانش و عرفان هر دو نهایت استفاده کرده است. اینک در باغ کلیات^۳ سعدی که شامل دیوان اشعار، بوستان و گلستان است به گشت و گذار می‌پردازیم:

۱- ابیاتی در وصف پیامبر ﷺ و خلفای راشدین

در ابیاتی در وصف پیامبر ﷺ و خلفای راشدین را چنین نیکو می‌ستاید.

۱- بحر متقارب: فعولن، فعولن، فعولن (محدوف).

۲- گلستان سعدی - به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر استاد دانشگاه تهران - ناشر بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه

- ب.

۳- کلیات سعدی - از روی نسخه تصحیح شده مرحوم محمد علی فروغی - انتشارات ققنوس ۱۳۷۴.

چه نعت پسندیده گویم ترا؟
 درود ملک بر روان تو باد
 نخستین ابوبکر پیر مُرید
 خردمند، عثمان شب زنده دار
 خدایا به حقّ بنی فاطمه
 اگر دعوتم رد کنی ور قبول
 علیک السّلام ای نبیّ الورا^۱
 بر اصحاب و بر پیروان تو باد
 غمّ پنجه بر پیچ دیو مرید^۲
 چهارم علی شاه دلدار سوار
 که بر قولم ایمان کنم خاتمه
 من و دست و دامن آل رسول

(بوستان - ۲۰۹)

سعدی عارفی است که از قید و بند قشری گری گذشته و در سایه سلوک و مصاحبت با عارف آزاد مردی چون شهاب الدین سهروردی به کمالات معنوی رسیده است.

۲- عجز ابوبکر صدیق از معرفت الهی

سعدی، ادیب نکته پرور و قافیه پرداز دفتر معانی در «رساله در عقل و عشق» کمال معرفت صدیقان را در شناخت کمال الهی ناتوان می‌داند:

«امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه نکو گفته است که «یا مَنْ عَجَزَ عَنْ مَعْرِفَتِهِ كَمَالُ مَعْرِفَةِ الصِّدِّيقِينَ»، معلوم شد که غایت معرفت هرکس مقام انقطاع اوست به وجد از ترقی»^۳.

۳- ستایش سالار عادل، عمر

قطعات دلنشین بوستان به انسان درس آزادگی و فضیلت و شرف می‌دهند، و رنگ آمیزی صحنه‌ها چنان است که بهتر از آن نمیتوان سرود. این معمار کاخ رفیع اخلاق و کرامت انسانی سالار عادل غمّ را اینگونه می‌ستاید:

۱- نبی الورا: پیامبر بر مردم.

۲- در نوشته ها و ابیات زیادی به این موضوع اشاره شده است.

۳- کلیات سعدی - محمد علی فروغی رساله در عقل و جان / ۱۱۴۱.

که رنجیده، دشمن نداند ز دوست
بدو گفت سالار عادل، عُمر
ندانستم از من گنه در گذار
که با زیر دستان چنین بوده‌اند
نگون از تواضع سر گردِ نان
از آن کز تو ترسد خطا در گذار
که دستیست بالای دست تو هم

(بوستان - ۳۳۸، ۳۳۹)

ندانست درویش بیچاره کوست
بر آشفست بر وی که کوری مگر؟
نه کورم و لیکن خطا رفت کار
چه مُنصف بزرگان دین بوده‌اند
بنازند فردا تواضع کنان
اگر می بترسی ز روز شمار
مکن خیره بر زیر دستان ستم

۴- ستایش شاه مردان علی

شاه مردان، علی مرتضی نمونه و فصل الخطاب جوانمردی و کرم است. در حکایتی پند آموز، راه آزادگی و گرفتن دست افتاده چنین ترسیم می‌شود.

که دیگر مخر نان، ز بقال کوی
که این، جو فروشیست، گندم نمای
به یک هفته رویش ندیدست، کس
به زن گفت: کای روشنایی! بساز
نه مردی بُود نفع ازو، واگرفت
چو استاده‌ای دست افتاده گیر
خریدار دگان بی رونقند
کرم پیشه شاه مردان علی‌ست

(بوستان - ۲۷۲)

بزارید وقتی زنی پیش شوی
به بازار گندم فروشان گرای
نه از مشتری کز زحام^۱ مگس
به دلداری، آن مرد صاحب نیاز
به امید ما کلبه اینجا گرفت
ره نیکم—ردان آزاده گیر—
ببخشای کانان که مرد حقند
جوانمرد اگر راست خواهی ولیست

۱- زحام: انبوهی و فشار آوردن و جا تنگ کردن.

۵- قصیده‌ای غرّاً و بلیغ در مدح خلفا

در قصیده‌ای غرّاً و بلیغ در ستایش خداوند و پیامبر ﷺ و یارانش چنان به سلاست و روانی دُر افشانی می‌کند که بلندای قصیده را با لطافت و نرمی حریر گونه غَزَل می‌آراید:

تسبیح گفت در کف میمون او حصا^۳
 إِرْفَقَ بِمَنْ تَجَاوَزَ وَ اغْفِرَ لِمَنْ عَصَا^۴
 صدیق را چه غم بُود از زهر جانگزا؟
 مجموعه فضائل و گنجینه صفا
 لیکن نه همچنانکه تو در کام ازدها
 تا در سبیل دوست به پایان برد وفا
 گر خواجه رُسل نبدی ختم انبیاء
 سر دفتر خدای پرستان بی‌ریا
 عاجز در آنکه چون شود از دست او رها
 در پیش روی دشمن قاتل، سر از حیا
 کز بهر دوستان بری از دشمنان جفا
 هم بیشتر عنایت و هم بیشتر، عَنَا^۵
 جَبَّار در مناقب او گفته: هَلْ أتی^۶

یا رب به دست او که قمر زان دو نیم شد
 کافتادگان شهوت نفسم دست گیر
 تریاق^۱ دردهان رسول آفریده، حق
 ای یار غار، سید و صدیق^۲ نامور
 مردان، قدم به صحبت یاران نهاده‌اند
 یار آن بود که مال و تن و جان فدا کند
 دیگر عُمَر که لایق پیغمبری بُدی
 سالار خیل خانه دین صاحب رسول
 دیوی که خلق عالمش از دست، عاجزند
 دیگر جمال سیرت عثمان که بر نکرد
 آن، شرط مهربانی و تحقیق دوستی‌ست
 خاصان حق همیشه بلیت کشیده‌اند
 کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

۱- تریاق: ماده ضد زهر، یادزهر

۲- صدیق: ابوبکر.

۳- حصا: سنگریزه.

۴- به کسی که در گناه زیاده روی کرده ست رفیق و عنایت بفرما و گناهکار را ببخش.

۵- عَنَا: مخفف عَنَا - رنج کشیدن - سختی دیدن.

۶- الإنسان ۱/ ﴿هَلْ أتی عَلَى الْإِنْسَانِ حَینٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئًا مَّذْکُورًا﴾

در یکدگر شکست به بازوی لا فتی^۱
تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا^۲
جان بخش در نماز و جهانسوز در و غا^۳
لشکرکش فتوت و سردار اُتقیاء
ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی
وینان ستارگان بزرگند و مقتدا

(قصائد فارسی - ۸۸۲-۸۸۳)

زور آزمای قلعه خیبر که بند او
مردی که در مصاف، زره پیش بسته بود
شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود
دیباچه مروّت و سلطان معرفت
فردا که هرکسی به شفیع زند دست
پیغمبر، آفتاب منیرست در جهان

۶- تشبیه علاءالدین عطا ملک جوینی به مسیح و عمر بدعت شکن

در قصیده‌ای در ستایش علاء الدین عطا ملک جوینی، او را به مسیح و عُمر بدعت شکن تشبیه می‌کند:

چنان رمند و دوند اهل بدعت از نظرش
که از مسیحا دجال و از عُمر، شیطان

(قصائد فارسی - ۹۳۲)

۷- علی زاهد شب و پیکارگر روز

علی زاهد شب و پیکارگر روز، در نهایت فروتنی و عظمت روحی، نظر مخالف عقیده خود را در مجلس می‌پذیرد:

کسی مشکلی برد پیش علی
امیر عدو بند کشور گشای
مگر مشکلتش را کند منجلی
جوایش بگفت از سر علم و رای

۱- لا فتی إلا علی، و لاسیف إلا ذوالفقار.

۲- غزا: نبرد در راه خدا و دین اسلام (کشتن کافران).

۳- و غا: جنگ.

بگفتا: چنین نیست یا اباالحسن
بگفت: ار تو دانی ازین به بگوی
به گل چشمه خور نشاید نهفت
که من بر خطا بودم او بر صواب
که بالاتر از علم او علم، نیست

(بوستان - ۳۳۷، ۳۳۸)

شنیدم که شخصی در آن انجمن
نرنجید از و حیدر نامجوی
بگفت: آنچه دانست و بایسته گفت
پسندید از او شاه مردان، جواب
به از ما سخنگوی دانا یکیست

۸- قصیده‌ای در ناپایداری دنیا

سعدی در قصیده‌ای که با خود سخن می‌گوید بی‌ارزشی و ناپایداری دنیا را با بلاغت
شگفت‌انگیزی توصیف می‌کند و آدمی را در رویارویی با مرگ، ضعیف و ناتوان
می‌شمارد:

مگر این پنج روزه دریایی
شرم بادت که قطره‌آبی
شیخ بودی و همچنان شابی
ور به نیروی ابن خطّابی
ور به قوت عدیل سهرابی
زرّ صامت کنی به قلابی
نتوانی که دست بر تابی

(بوستان - ۹۴۵)

ای که پنجاه رفت و در خوابی
تا کی این باد کبر و آتش خشم
کهل گشتی و همچنان طفلی
ور به تمکین ابن عفّانی
ور به نعمت شریک قارونی
ور میسر شود که سنگ سیاه
ملک الموت را به حيله و زور

۹- ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام

سعدی، در حکایتی می‌گوید: تصمیم گرفتم که گوشه نشینی کنم و لب از سخن بر بندم،
دوستی بر من وارد شد. و با من چنین گفت:

گفتا: به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم بر ندارم مگر آنکه که سخن
گفته شود به عادت مألوف و طریق معروف که آزردهن دوستان جهلست و کفّارت یمین

سهل و خلاف راه صوابست و نقض رأی أولوالألباب، ذوالفقار علی در نیام و زبان
سعدی در کام^۱.

فصل چہارم

الف- احمد بن عبداللہ محمد بن ابی المکارم

ب- حمد اللہ مستوفی

ج- ضیاء الدین نخشبی

د- شاہ نعمت اللہ ولی

هـ- تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی

و- عبدالرحمان جامی

ز- علی بن حسین واعظ کاشفی

الف: احمد بن عبدالله بن محمد بن أبي المكارم مشكاني (قرن هشتم هجری)

این دانشمند و نویسنده گمنام، کتاب مفصل «شرح تعرّف» تألیف ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله مستملی بخاری مُتوفی (۴۳۴ هـ ق) را که ترجمه فارسی و شرح کتاب «التعرّف لِمَذَهَبِ أَهْلِ النَّصُوفِ» ابوبکر بن ابی اسحق محمد بن ابراهیم بن یعقوب کلاباذی (متوفی ۳۸۰ هـ ق) است در یک کتاب خلاصه کرده و در دسترس سالکان معرفت و رهروان وادی سلوک قرار داده است.

مرحوم استاد احمد علی رجایی بخارایی در باره شرح تعرّف می‌گوید:
شرح تعرّف عبارات فارسی استوار دارد و از کتب معتبر صوفیان است تا آنجا که همپایه «احیاء علوم الدین» غزالی از آن یاد می‌شده است.

تا چند همی خوانی منهاج به معراج احیای علوم دین با شرح تعرّف^۱

اکنون نظر خوانندگان گرامی را به درهای گرانبهای سخن درباره خلفای راشدین معطوف می‌داریم:

۱- امامت ابوبکر رضی الله عنه

«امامت ابوبکر رضی الله عنه به اجماع صحابه است و امامت عُمَر رضی الله عنه به استخلاف ابوبکر است، و امامت عثمان رضی الله عنه به شورای صحابه است و به فرمان عُمَر و باز امامت علی رضی الله عنه هم حق است، از بهر آن که وقت شوری اتفاق بر هر دو افتاد بر عثمان و علی، چون عثمان را

۱- خلاصه شرح تعرف - بر اساس نسخه منحصر به فرد مورخ ۷۱۳ هجری - به تصحیح دکتر احمد علی رجایی

پیش کردند وی معین گشت امامت را، چون عثمان شهید شد علی معین گشت به همان شورای اول رضوان الله علیهم اجمعین»^۱.

۲- سخن پیامبر با علی

پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه گفت: «قال النبي ص لِعَلِيٍّ رضي الله عنه: هذان سيِّدا كهولِ اهلِ الجنَّةِ مِنَ الأوَّلِينَ وَالآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيَّ وَالْمُرْسَلِينَ» (یعنی ابابکر و عُمَرُ رضي الله عنهما) «فَأَخْبَرَ أَنَّهُمَا خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ». و این خبر حجتی قاطع است، چون ابوبکر و عُمَرُ سیدان اهل بهشتند از اولین و آخرین مگر نبیان و مرسلان، و آن ولی یا از اولین باشد یا از آخرین و لا محاله ابوبکر و عُمَرُ رضي الله عنهما سید وی باشند و محل این سیدان کمتر از انبیاء است، محال باشد که محل آن ولی برتر از انبیاء باشد»^۲.

۳- فضیلت خلفا

در باب سیزدهم فضیلت هر یک از خلفاء چنین آمده است:

«گفتیم که صحابه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بد مگوئید که ایشان اعوان دینند و ناصر مصطفی خصوصاً امیرالمؤمنین ابی بکر الصدیق رضي الله عنه که صاحب غار است و رفیق سفر و حضر است و تن و مال و فرزند خویش فدای مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم کرد و ضجیع^۳ او است اندر گور، و آن کس است که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَلَا غَرَبَتْ عَلَيَّ ذِي لَهْجَةٍ بَعْدَ النَّبِيِّينَ أَفْضَلَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ»^۴.

و اندر عُمَرُ رضي الله عنه طعن مکنید که هم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و خدای عزّ و جَلّ اسلام را به وی عزیز کرد و عادل است و فاروق است، فَرَّقَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ^۵ و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

۱- خلاصه شرح تعرّف - ۱۳۹.

۲- خلاصه شرح تعرّف ۱۸۱، ۱۸۰.

۳- ضجیع: همخوابه، هم گور.

۴- خورشید پس از پیامبران بر سخنگویی بهتر از ابوبکر طلوع و غروب نکرد.

۵- حق و باطل را از هم جدا کرد.

فرمود: «ما فی السَّماءِ مَلَكٌ إِلَّا وَهُوَ يُوقِرُ عَمَرَ بَيْنَ الْخَطَابِ وَمَا فِي الْأَرْضِ شَيْطَانٌ إِلَّا وَهُوَ يَفِرُّ مِنْ عَمَرَ»^۱.

و گفتیم: اندر عثمان رضی الله عنه طعن مکنید که داماد مصطفی صلی الله علیه و آله است به دو دختر، و صاحب بئر رومه است صاحب جیش عُسْرَةَ است و مصطفی فرمود که: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ فِي السَّمَاءِ تَسْتَحِي مِنْ عَثْمَانَ» پس ما را گفتند: شما ناصبی اید و دشمن اهل بیتید و ما از این بیزار و دشمن اهل بیت نزدیک ما کافر.

باز روی به ناصبیان آوردیم و گفتیم: اهل بیت را بد مگویید خاصه علی رضی الله عنه را که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مر علی را: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۲.

و نیز فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^۳. صاحب ذوالفقار و شمشیر دین بود و زوج البتول بود و پدر شبیر و شیر ^۴ بود، و آن بود که مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا عَلِيُّ لَا يُجِبُكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ»^۵. و مر فاطمه را گفت: «هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي»^۶. و مر حسن و حسین رضی الله عنهما را گفت: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا»^۷. و چون با ایشان این مناظره کردیم ما را رافضی خواندند^۸.

۱- «در آسمان فرشته ای نیست جز اینکه عَمَرَ را بزرگ می دارد و در زمین شیطانی نیست جز اینکه از عَمَرَ می گریزد یا یَفِرُّ مِنْ ظِلِّ عَمَرَ یعنی از سایه عمر می گریزد».
شیخ البانی گفته است: این حدیث موضوع و ساختگی است. (نگا: حدیث: ۵۱۱۸، ضعیف الجامع».
(مُصَحَّح)

۲- تو برای من بمنزله هرون برای موسی هستی جز اینکه بعد از من هیچ پیامبری نمی آید.

۳- من دوست هر کس باشم علی هم دوست اوست. شیعه مولی را به ولی امر معنی کرده است.

۴- شبیر و شیر.

۵- ای علی! جز مؤمن پرهیزگار ترا دوست ندارد و غیر از منافق بدکار دشمن تو نیست.

۶- او پاره ای از تن من است.

۷- حسن و حسین، سروران جوانان بهشتی هستند و پدرشان از آنان بهتر است.

۸- خلاصه شرح تعرف - ۱۱۴-۱۱۵.

۴- ترس مؤمن از سرانجام کار خویش

مؤمن از سرانجام کار خویش می‌ترسد که آیا از صالحان است یا از مشرکان...؟! چنانکه ابوبکر و عُمَرُ رضی الله عنهما که از عَشْرَةَ مَبَشَّرَهُ بودند و به آنان وعده بهشت داده شده بود باز از پایان کار خود هراس داشتند.

«والروایات الّتی جاءت فی حَوفِ الْمُبَشَّرِينَ مِنْ قَوْلِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه: لَيْتَنِي كُنْتُ ثَمْرَةً يَنْقُهَا الطَّيْرُ. وَ قَوْلِ عُمَرَ رضی الله عنه: يَا لَيْتَنِي هَذَا التَّنُّ، لَيْتَنِي لَمْ أَكْ شَيْئًا»^۱.

۵- سخنی از علی

علی فرموده است: «العمرُفَةُ، أَنَّ مَا تَصَوَّرَ فِي وَهْمِكَ فَاللَّهُ بِخِلَافِهِ». گفت: هر چیزی که در سر تو صورت بندد حق تعالی خلاف آن است»^۲.
در حقیقت آنچه به فکر و اندیشه آدمی برسد، تعریفی برای خدا نیست و خداوند بالاتر از تعریف و توضیح انسانی است.

۶- ابوبکر، با ایمان صدیق شد

ابوبکر که برترین امت است با ایمان و یقین قلبش بر دیگران برتری یافت و صدیق امت شد.

«فَقَدَّ وَرَدَ الْخَبْرُ عَنِ النَّبِيِّ ص فِي أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه؛ أَنَّهُ لَمْ يُفْضَلْكُمْ بِكَثْرَةِ صَوْمٍ أَوْ صَلَاةٍ وَلَكِنْ بِشَيْءٍ وَقَرَّ فِي صَدْرِهِ. إِي فِي قَلْبِهِ»^۳.

۱- کاش خرمایی بودم که پرنده آن را بر می داشت.

۲- کاش من این گاه بودم، کاش من چیزی نبودم. در متن عربی یا لیتنی کنتُ هذه النبتة و در شرح تعرف لیتنی هذه النبتة آمده است.

خلاصه شرح تعرف/۲۳.

۳- خلاصه شرح تعرف/۱۵۵.

۴- خلاصه شرح تعرف/۲۰۹.

«از پیامبر ﷺ در باره ابوبکر روایت شده است که: او با روزه و نماز زیاد بر شما برتری نیافت بلکه (این برتری) با چیزی است که در سینه یعنی قلبش جای گرفته است.»

۷- شیفتگی عمر به اسلام

عمر آنچنان شیفته اسلام است که به هیچ وجه کمترین زیان مسلمانان را نمی پذیرد و از این نظر است که در جریان صلح حدیبیه زبان به اعتراض می گشاید:

«باز گفت چون امیرالمؤمنین عمرؓ را حمیت مسلمانان غلبه کرد و چون مصطفی ﷺ به حدیبیه آمد تا به مکه اندر آید. و حدیبیه موضعی است به کناره حرم، کافران حرم مکه او را باز داشتند از اندر آمدن به مکه و با وی صلح کردند که دیگر سال باز آید و عمره را قضا کند و سه روز مکه را خالی کنند تا وی اندر آید و عمره خویش را قضا کند و مرادهای خویش به تمامی به جای آرد و باز گردد. مصطفی ﷺ به صلح اجابت کرد. چون عمر بدانست که صلح خواهد کرد حمیت و صلابت اسلام بر وی غلبه کرد پیش ابوبکر صدیق آمد و گفت: یا ابابکر نه وی پیغمبر خدای است؟ گفت: بلی. گفت: نه ما مسلمانیم؟ گفت: بلی. گفت: نه حق تعالی وعده خویش را راست خواهد کردن که فرموده است: ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ﴾؟ (فتح: ۲۷). ابوبکر گفت: بلی. گفت: پس این (ذل) صلح کردن چراست؟ ابوبکرؓ مر او را گفت: یا عمر آنجا رو که علامت است و هم آنجا بایست. یعنی تو و ما کهترانیم، ترا با اعتراض کردن کار نیست، ما را طاعت باید داشتن و خاموش بودن. پس عمرؓ صبر نمود. پیامد به خدمت مصطفی ﷺ و همان سخن ها که با ابوبکر گفته بود با مصطفی بگفت. پس مصطفی ﷺ فرمود که: من بنده خداوندم عزّ و جَلّ و

رسول ویم و امر او خلاف نکنم. یعنی این صلح به امر خدای تعالی می‌کنم و خدای عزّ و جلّ مرا ضایع نگذارد. پس ترا اعتراض نرسد که اعتراض بر حق تعالی باشد. باز گفت: چون عُمَرُ رضی الله عنه مغلوب بود اندر حمیت دین پای از حدّ ادب بیرون نهاد و حق تعالی مر او را معذور داشت. نبینی که عذاب و ملامت نیامد. پس عُمَرُ گفت: از پس آن همواره روزه همی داشتم و صدقه همی دادم و بنده (را) آزاد همی کردم از آنچه آن روز حدیبیه کرده بودم او امید داشتم که جز خیر نباشد از بسیاری کفّارت که کرده بودم»^۱.

نکته

اعتراض بر انگیخته از ایمان عُمَرُ این نکته را به ما می‌آموزد که باید فرمانروایان اسلامی به مخالفان و منتقدان اجازه دهند که نظراتشان را بیان کنند زیرا در برخورد آراء و عقاید است که حقایق روشن می‌شوند و تسامح در این راه، به دیکتاتوری و استبداد می‌انجامد.

ب: حمدالله مستوفی (متوفی ۷۵۰ هـ ق)

حمدالله مستوفی قزوینی، یکی از مورخان و جغرافی دانان مشهور ایران در قرن هشتم هجری است که دارای آثار گرانبهایی است به نامهای: تاریخ گزیده - ظفرنامه - نُزهة القلوب.

اکنون در باغ نُزهة القلوب به گشت و گذار می‌پردازیم:

۱- تعریف شهر مدینه

مستوفی در تعریفی که از شهر مدینه منوره می‌کند به نثر ساده و روشنی چنین می‌نگارد: «روضه شریفه که خوابگاه مصطفی صلی الله علیه و آله است در آن شهر است در خانه عایشه رضی الله عنها همانجا که وفاتش رسید و اکنون آن مقام داخل مسجد است و در جانب یسار قبله که کنج ما بین مشرق و شمالی بود و قبله مدینه کنج مابین مشرق و جنوب است، امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق و عُمَر فاروق (رضعهما)^۱ هم در آنجا مدفونند و بوقت آنکه رسول صلی الله علیه و آله مدینه هجرت فرمود آن موضع زمین ساده بود رسول صلی الله علیه و آله آنرا بخريد و مسجد و خانه ساخت بخشت خام و چوب نخل و عُمَر (رضع) بر آن زیادتی نمود و عثمان عفان (رضع) بر آن افزونی بسیار کرد و دیوارش بسنگ منقش بر آورد و سقف از چوب ساج ساخت»^۲.

در متن مذکور به چند نکته مهم اشاره شده است:

الف- قبر ابوبکر و عُمَر در جوار رسول اکرم است.

۱- رضعهما: مخفف رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا.

۲- نزهة القلوب - حمد الله مستوفی - به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج - دنیای کتاب ۱۳۶۲-۱۳. شماره های بعدی، شماره های صفحات همین کتاب است.

ب- پیامبر ﷺ اراضی مسجد و خانه خود را خریده است و سپس خانه و مسجد ساخت.

ج- عُمَر نیز به گسترش مسجد افزود و بیشتر به آن توجه نمود.

د- عثمان دیوارش را با سنگ منقش برآورد و با چوب ساج آن را مسقف کرد.

۲- عمر بیت المقدس را تابع کعبه قرار داد

امیرالمؤمنین عُمَر عبادتگاه بیت المقدس را از نظر قبله تابع کعبه قرار داد «و ایشان در رواج دین و تزئین عمارت آن مسجد می‌افزودند در عهد اسلام امیرالمؤمنین عُمَر خطاب (رضع)^۱ آن مسجد را در قبله تابع مکه گردانید و محراب بر سمت کعبه راست کرد»^۲.

۳- شهر بصره را عمر بن خطاب ساخت

«شهر بصره را عُمَر بن خطاب رضی الله عنه در سال ۱۵ هجری با معماری عتبه ابن غزوان بنا نهاد و مسجد جامع آن را عبدالله بن عامر از خشت خام ساخت و امیرالمؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه آن را بزرگ گردانید»^۳.

مرویسست که جهت تحقیق سمت قبله بنا را بدست مبارک خود بر بالا داشت تا بنور کرامت او ولایت کعبه را در نظر آورد و قبله بر سمت آن راست کرد.^۴

۴- عمر بن خطاب عراق را بر مسلمانان وقف کرد

بر اثر فتوحات سریع مسلمانان از یک طرف، و ضرورت رهبری دقیق در اداره سرزمینهای فتح شده از طرف دیگر، عُمَر بن خطاب رضی الله عنه عراق را که در اصطلاح عراق عرب می‌گفتند بر مسلمانان وقف نمود، و علی بن ابی طالب مقرر خلافت را به کوفه

۱- رضع: مخفف رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

۲- منبع مذکور/۱۷.

۳- منبع مذکور/۳۷،۳۸.

۴- منبع مذکور/۳۷،۳۸.

آورد. چون عراق عرب در قبله ایران زمین افتاده است آن را مقدم داشتن، اولی تر است و به حقیقت چون امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه السلام را دارالملک بوده و آنجا آسوده... و در عهد خلافت عُمَر خطاب رضی الله عنه که عراق را بر مسلمانان وقف نمود به مساحت جریان اشارت کرد بعد از احتیاط بسی و شش بار هزار هزار جریب بر آوردند و بدین حساب که ده هزار فرسنگ مساحت دارد...^۱.

مسلمانان تا توانستند از کشت و کشتار و نهب و غارت جلوگیری کردند.

۵- کعبه یا بیت الله

کعبه، یا بیت الله، معبد مسلمانان و قبله گاه مؤمنان، مورد توجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین بوده است و عُمَر بن خطاب چند سرای خالی را در حوالی مسجد خرید و عثمان بن عفان آنها را به مسجد اضافه کرد تا مسجد بزرگ شد. «و امیرالمؤمنین عثمان به عفان رضی الله عنه سرای چند که امیرالمؤمنین عُمَر بن الخطاب رضی الله عنه در حوالی مسجد خریده بود اضافه مسجد کرد تا بزرگ شد»^۲.

ضمناً اول کسی که کعبه را جامه پوشانید تبع بن اسعد ابو کرب جَمِیری بود که معاصر بهرام گور ساسانی و قُصَی جد پنجم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است.

۶- پرداخت حقوق دیوانی سرزمینها به بیت المال در عهد خلفای راشدین

در عهد خلافت خلفای راشدین به موجب عهدنامه‌ها، حقوق دیوانی سرزمینها و متصرفات مملکت فارس، به بیت المال پرداخت می‌گردید.

«و مُلک فارس هم بِرّ است و هم بحر، هر یک را علی حده می‌نویسم، حقوق دیوانیش بموجب عهود و شروط امیرالمؤمنین عُمَر خطاب و علی مرتضی علیه السلام و دیگر

۱- منبع مذکور/۲۸.

۲- منبع مذکور/۶.

خلفا بمقاسمه معین بوده است و بعضی نصف و برخی ثلث و بهری رُبع و بخشی خُمس و چندی عَشْر بقدر حاصل می‌داده‌اند»^۱.

ج: ضیاء الدین نخشی (وفات - ۷۵۱هـ)

سید ضیاء الدین نخشی یکی از چهره‌های ارزشمند سلسله چشتیه است که در آن روزگار مهمترین طریق عرفانی هند بوده و از محضر شیخ فرید الدین ناگوری (متوفی ۷۵۲ هـ.) به سلک عارفان در آمده است.

به استناد نوشته‌ها و آثار محققان، عرفای مسلمان از قبیل امام هجویری و شیخ معین الدین چشتی در اشاعه فرهنگ اسلامی و تبلیغ قرآن مجید و مسلمان کردن هندوها، نقش اساسی داشته‌اند.^۱

ضیاء در نخشب یا نسف، یکی از شهرهای تاریخی ایران کهن در ماوراء النهر دیده به جهان گشود، در جوانی رهسپار هندوستان شد و در شهر بدایون (بداون) هند مقیم گردید. در مأخذ معتبر *سیرُ الأولیاء*^۲ که از مأخذ معاصر نخشی است، از این عارف بزرگ سخنی به میان نیامده است. ولی در منابع دیگر از قبیل *ریحانة الأدب* و *اخبار الأخیار* و *تذکره حسینی* از او سخن گفته شده است. کتابهای «سلک السلوک»، «عَشْرَةُ مُبَشَّرَه»، «کلیات و جزئیات» و «طوطی نامه» از آثار اوست.^۳

ضیاء نخشی خلفاء را چنین معرفی می‌کند:

۱- جهل آدمی نسبت به سرنوشت خود

آدمی سرنوشت خود را نمی‌داند که آیا از بهشتیان است؟ یا از دوزخیان؟ و بزرگان و وارستگان گاهی اینگونه خود شکنی می‌نمایند و رستگاری در عبودیت است نه در مقام.

۱- رک. (کشف المحجوب به تصحیح استاد زنده یاد ژوکوفسکی - خزینة الأصفیا) - (تذکره علمای هند) - سلک السلوک - یا مقدمه دکتر غلام علی آریا).

۲- *سیرُ الأولیاء* تألیف سید محمد بن مبارک علوی کرمانی.

۳- سلک السلوک - ۶، شرح احوال. (جهل ناموس - قصیده ربوییه - داستان گلریز لذت النساء) نیز از آثار اوست.

«صَدِيقُ اَكْبَرٍ» با چندین جلالتی که حضرت جلال احد او را داده بود، به کرات گفتی: کاشکی من بر صورت آدمی نشدمی». قال عُثْمَانُ: «وَدَدْتُ إِذَا مِتُّ لَمْ أُبْعَثْ» دوست داشتم هرگاه بمیرم در قیامت برانگیخته نشوم.

هلال، غلامی بود که او را جز خواجه ثقلین^۱ کس نشناخت و او از اینجا^۲ چنان متواری رفت که از مردن او خواجه او را خبر نبود، چون می‌خواستند که او را بشویند، امیرالمؤمنین عُمَرُ درین کار میان بست و بلال چون آن را بدید میان بر بست و گفت: «يَا عُمَرُ أَنْتَ لَسْتَ مِنَّا»^۳. ای عُمَرُ! تو همه وقت خواجه‌گی کرده‌ای، تو چه دانی که ذل^۴ بندگی چگونه باشد؟ هلال چون در ذل^۴ بندگی مرده است، شستن او حق بلال است. گریه در عُمَرُ افتاد و حضر رسالت^۵، چون درد عُمَرُ بدید، گفت: «دَعَهُ يَا بِلَالُ كُنَّا مَوَالِيَ اللَّهِ تَعَالَى»^۶. ای بلال او را رها کن ما بندگان (بردگان) خداوند متعال هستیم.

۲- فرهیختگان سنگر معنویت و سرزنش خویشان

فرهیختگان سنگر معنویت و وارستگان معدن سلوک همیشه خود را سرزنش و مؤاخذه و محاسبه نموده‌اند و جنگی که با نفس خویش می‌کنند «احتساب» نامند:

«وقتی اعرابی بخدمت امیرالمؤمنین عُمَرُ رفت او را دید، زرد چوبه^۷ بر اندام خود مالیده و چون لت^۷ خوردگان می‌نالید، او را آن محلّ نبود که ازو تفتیش آن حال کند، بر پسر او رفت و از آن حال، استفسار کرد، پسر عُمَرُ بگریست و گفت: پدر مرا رسم است

۱- خواجه ثقلین: سرور جن و انس، حضرت رسول اکرم ص.

۲- این دنیا.

۳- تو از ما در رنجدیدگان که قبلاً برده بوده ایم نیستی.

۴- ذل: خواری، ذلت.

۵- سلک السلوک - ضیاء نخشبی عارف قرن هشتم هجری - مقدمه و تصحیح و تعلیق و تحشیه دکتر غلام علی

آریا - کتابفروشی زوار / زمستان ۱۳۶۹ - ۵۶، ۵۷.

۶- زردچوبه: زرد چوبه.

۷- لت: سیلی - لت خوردگان: سیلی خوردگان.

که در هفته، شش روز با خلق، احتساب کند و روز هفتم با خود، وی آن روز بوده باشد که در امری از امور دین، نفس خود را کاهل یافته باشد، هم به دست خود، خود را چندان تازیانه زده است که خود را همه مجروح گردانیده است»^۱.

نبرد با نفس، کار آسانی نیست و پیکار گران عالم نفسانی چه تلاشها و زجرها کشیده تا توانسته‌اند دهنه اسب سرکش نفس را در اختیار گیرند. امروز بسیاری از روشنفکران به عمق موضوع آگاهی ندارند و بر این کار انکار می‌کنند در حالی که برای پیروزی در یک رشته ورزش باید چه تمرینهای سختی انجام پذیرد و چه زجرهایی تحمل شود. و همه معنویت گرایان رسته از بندهای آرزوهای نفسانی می‌گویند: پیکار با نفس اماره به معنی، پیش گرفتن روش افراط و تفریط و رهبانیت و گوشه گیری نیست!

۳- فرازی از حسن بن علی در عشق و محبت

باید عشق و محبت آدمی از آن خداوند و مهر و شفقتش نسبت به خلق باشد: «بشنو، بشنو، اندر آنچه حسن علی علیه السلام گفت و او هنوز خرد بود، روزی امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه او را بر سر زانوی خود شانده بود^۲ و از غایت محبت سر او را می‌بوسید، حسن کرم الله وجهه گفت: ای پدر این ساعت شرم نداری که خداوند در تو ناظر باشد و تو غیر او را دوست بداری: **فَبِكِي عَلِيَّ بُكَاءً شَدِيداً مِنْ مَقَالَتِهِ ثُمَّ قَالَ: وَمَا الْحِيلَةُ يَا بُنَيَّ؟ قَالَ: الْحُبُّ لِلَّهِ وَالشَّقَقَةُ عَلَيْنَا**»^۳. علی از سخن او بسیار گریست. سپس گفت: پسرم چاره چیست؟ گفت: دوست داشتن خداوند و مهربانی به ما.

عظمت مقام روحی حسن بن علی در داستان، ما را به تأثیر شگرف تربیت و ارزش مربی آگاه، راهنمایی می‌کند.

۱- منبع مذکور/۱۰۷، ۱۰۸.

۲- شانده بود: نشانده بود.

۳- منبع مذکور/۱۰۳.

۴- دل‌کندن ابوبکر از تعلقات و بخشش چهل هزار درهم به پیامبر ﷺ

دل‌کندن از تعلقات دنیوی و بخشش و عطا، آدمی را از اسارت نفس نجات می‌دهد و کاخ رفیع حیات معنوی او را استحکام می‌بخشد چنانکه ابوبکر با تقدیم چهل هزار دینار به پیامبر، صدیق امت شد.

«بشنو بشنو، آن روز که صدیق اکبر ﷺ خود را تجرید^۱ کرد، و چهل هزار دینار به حضرت رسالت ﷺ آورد، گلیمی پوشیده بود و سیخی درو زده هم در آن حال جبرئیل عليه السلام نازل شد به همان لباس، پیامبر ﷺ پرسید این چه لباس است؟ گفت: یا رسول‌الله! امروز همه ملایک را فرمان است تا موافقت ابوبکر گلیمی پوشند و سیخی بدو زنند»^۲.

نخشی! در سخاست سود همه
کیست کو این سخن بیان نکند
تا توانی بده به کس چیزی
هیچ کس در سخا زیان نکند

۵- واکنش عمر به هنگام دیدن قصری در راه شام

تمدن به معنی ساختن کاخهای بلند و ساختمانهای باشکوه و ترویج و اشاعه اشرافیت و سرمایه‌داری بی بند و بار که حاصل خون ستمدیدگان و رنجبران می‌باشد، نیست بلکه جامعه‌ای متمدن و پیشرفته است که فاصله طبقاتی در آن به حداقل برسد و مردم از حقوق طبیعی و الهی یکسان برخوردار باشند، البته کار و فعالیت شرط لازم و کافی جامعه پیشرفته می‌باشد:

«نَظَرَ عُمَرُ رضي الله عنه فِي طَرِيقِ الشَّامِ، إِلَى صَرْحٍ قَدْ بُنِيَ بِالْجَصِّ وَالْأَجْرِ فَكَبَّرَ وَقَالَ: مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنْ يَكُونَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ بَنِي بُنْيَانٍ هَامَانَ وَفِرْعَوْنَ»^۳.

۱- تجرید: از تعلقات نفسانی پاک شدن.

۲- منبع مذکور / ۷۶.

۳- منبع مذکور / ۱۲۹-۱۳۰.

عُمَرُ رضی الله عنه در راه شام قصری را دید که با گج و آجر ساخته شده بود، تکبیری زد و گفت: گمان نمی‌کردم که شخصی در میان این امت باشد که به شیوه اشرافیت، هامان و فرعون خانه بسازد!

۶- التماس آدمی به میزان همت و اراده اوست

التماس و خواهش آدمی بیانگر میزان همت و اراده اوست:

«امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه می‌گوید: شبی در مسجد آمدم، اعرابی را دیدم در گوشه‌ای مناجات می‌کرد: «خداوندا! من از تو هیچ نمی‌خواهم مگر بریانی»^۱ و در گوشه دیگر صدیق اکبر می‌گفت: خداوندا! من از تو هیچ نمی‌خواهم مگر هم تو را. آری التماس مرد به اندازه همت مرد باشد»^۲.

۷- با یاران چنان باید بود که صدیق رضی الله عنه، با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

«با یاران چنان باید بود که صدیق رضی الله عنه، با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرد یعنی هیچ در دین و دنیا مخالفت نکرد»^۳.

دوست آن است که در دوست حل شود و او را از دل و جان، مهر بورزد.

۸- علی شیر میدانهای شجاعت

علی شیر میدانهای شجاعت و نمونه صلاحیت امت، اینچنین با فروتنی و اخلاص به نماز می‌ایستد و به مسجد می‌رفت:

«امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه که شیر بیشه دین بود، هر وقت که در مسجد آمدی، سر فرو افکنده و پشت دوتا کرده آمدی، وقتی یکی او را پرسید، تو که بر پشت هیچ بار نداری، پشت دوتا کرده چرا می‌آیی؟ گفت: کدام بار از آن گران‌تر که از حمل

۱- بریانی: گوشت کباب و تفتته شده.

۲- منبع مذکور / ۱۰۶.

۳- منبع مذکور / ۱۸۳.

آن آسمان و زمین و جبال ابا کرده‌اند، و ما تحمل کرده، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَحَمَلَهَا
 الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ آری تبختر نشان مخنثان راه دین است، نه علامت
 مردان یقین^۲.

۱- ابی کرده اند: خود داری کرده اند.

۲- منبع مذکور/۱۵۴.

د - شاه نعمت الله ولی (۷۳۰، ۷۳۱ - ۸۳۴، ۸۲۷)

سید نور الدین نعمت الله بن عبدالله از عرفای معروف قرن هشتم و نهم هجری است که در ربیع الأول ۷۳۰-۷۳۱ هجری قمری در شهر حلب به دنیا آمد، و در بین سالهای ۸۲۷ تا ۸۳۴ در کرمان به سرای جاویدان شتافت. تحصیل مقدمات علوم را نزد شیخ رکن الدین شیرازی فرا گرفت و علم بلاغت را بر شیخ شمس الدین مکی و حکمت را بر سید جلال خوارزمی و اصول فقه را بر قاضی عضد الدین ایچی آموخت. چند سفر به مکه و مدینه مشرف شد و مدتها به ریاضت و تصفیه باطن پرداخت و در آخر در مکه از دست شیخ عبدالله (امام) یافعی، از مشاهیر نویسندگان و مؤرخین صوفیه و عارف عصر، خرقه پوشید و به مراد خویش نائل آمد و بقیه عمر را در سمرقند، هرات و یزد بسر آورده و عاقبت در قصبه ماهان کرمان اقامت گزیده و به تربیت و ارشاد پرداخت^۱. سلسله طریقت او را نعمت اللهیه می نامند و اکثر سلاسل صوفیه ایران منشعب از آن جناب و وابسته به ایشان می باشند.

شاه نعمت الله در شاعری و نویسندگی دست توانایی دارد، اگرچه از شعر و نثر برای بیان عقاید و مراحل و مقامات صوفیه استفاده می کند، ولی به قالب و الفاظ توجه چندانی ندارد و به معانی و مفاهیم معنوی آنها می اندیشد. شاه نعمت الله دارای رسائل فراوانی است که رموز و مسائل تصوّف در آنها شرح داده شده است. این صوفی بزرگ به خلفای راشدین بسیار احترام می گذارد و در اشعار خود این چنین یاران رسول صلی الله علیه و آله را می ستاید:

۱- اشعاری در وصف خلفای راشدین

مؤمن کاملی و بی بدلی
ورنه گم گشته‌ای و در خللی
خارجی کیست؟ دشمنان علی
امت پاک مذهب است و ولی
یار سنی و خصم معتزلی^۲
این هدایت بود مرا ازلی
چاکر خواجه‌ام خفی و جلی^۳

ای که هستی مُحبّ آل علی
ره سنی گزین که مذهب ماست
رافضی^۱ کیست؟ دشمن بوبکر
هرکه او، هر چهار دارد دوست
دوست دار صحابه‌ام به تمام
مذهب جامع از خدا دارم
نعمت اللهم وز آل رسول

(۱۴۹۹)

۲- چهار یار، چهار اسم یک مسمی

در غزلی، چهار یار نبی، چهار اسم یک مسمی و چهار مرتبه نزولی یک حقیقت می‌باشند.

چه خوش بود که بود ما و آنچنان هر چار
به عین ما نظری کن یکی است آن هر چار
یگانه باش و یکی را روان بخوان هر چار
امید هست که باشند جاودان هر چار
بین موافقت این مخالفان، هر چار
چهار اسم و مسمّا یکی بدان هر چار
فدای عشق شما می‌کنم روان هر چار
به دوستی یکی دوستدارشان هر چار

به کام ما است می و جام و جسم و جان هر چار
حباب و قطره و دریا و موج را دریاب
چهار حرف بگیر و خوشی بگو الله
حریف سرخوش و ساقی مست و شراب
چهار طبع مخالف موافقت کردند
یکی است اول و آخر چو ظاهر و باطن
تمام دنیی و عقبی و صورت و معنی

۱- به گروهی از شیعه غالبه در اسلام گویند.

۲- گروهی از اصولیان و فرقه کلامی اسلامی هستند.

۳- کلیات اشعار شاه نعمت الله ولی - به سعی دکتر جواد نور بخش - انتشارات خانقاه نعمت اللهی سال ۶۷ - چاپ

سوم - شماره غزل ۱۴۹۹ صفحه ۶۸۸، ۶۸۹ است.

چهار یار رسولند دوستان خدا ترقّی کن و می جو ز عاشقان هر چار^۱
چهار مرتبه سید تنزلی فرمود

(۸۰۴)

در ابیات فوق، تبیین تنزّل مراتب وجود، از مقوله وحدت وجودی نیست بلکه توضیح سنخیت چهار یار، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

۳- «یار غار» بازتابی از تقرب به خداوند

«یار غار» بازتابی از تقرب به خداوند است و یار غار چهار جلوه صوری دریای معنوی و چهار انعکاس، از انوار خورشید حقیقتند:

یک هویت در مراتب می نماید صد هزار

عارفانه آن یکی در هر یکی خوش می شمار

نزد ما موج و حباب و قطره و دریا یکی است

آب یکی معنی بود هم صورتش ناچار، چار

در شب تاریک امکان نور می بخشد به ماه

می نماید روز روشن آفتابی بی غبار

عشق بندی می کنی باری خیال روی او

آنچنان خوش صورتی بر نور دیده می نگار

مجلس عشق است و رندان مست و ساقی در حضور

حیف باشد در چنین وضعی که باشی در خمار

شکل قوسین از خط محور نماید دایره

سِرِّ «أَوْ أَدْنَى»^۱ طلب کن تا بیابی یار غار

عقل و جان و سید و بنده به هم آمیختند

آنچنان گنجی که مخفی بود گشته آشکار

(۸۱۳)

یکی بودن چهار یار، همان وحدت در کثرت است، وحدت از نظر صفات و ارزشها نه به معنی اتصال قطره به دریا (وحدت ذاتی).

درغزلی شیوا، چهار یار، چهار حضرت در یک حضرتند:

چار حضرت در یکی حضرت نگر	نعمت الله بین و آن نعمت نگر
ما می خمخانه را کردیم نوش	همدم ما شو دمی همّت نگر
چشم بینا گر ترا داده خدا	دیده بگشا حضرت عزّت نگر
عالمی را نقش بسته در خیال	گر نظر داری در این قدرت نگر
دنی و عقبی به همدیگر ببین	در وجود این و آن حکمت نگر
رحمت او داده عالم را وجود	عالم باشد رحمتش، رحمت نگر
در خرابات مغان در نه قدم	سید مستان آن حضرت نگر

(۸۰۶)

۴- نور مصطفی و سر مرتضی دو سرچشمه بزرگ عرفان

نور مصطفی و سر مرتضی (علی) دو سرچشمه بزرگ عرفان شاه نعمت الله است:

۱- اشاره به آیه ۹ ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ در سوره مبارکه النجم است.

ما منبر سرّ مرتضائیم	ما مظهر نور مصطفائیم
ما آیت کرسی خدائیم	ما فاتحه‌الکتاب عشقیم
ما نور صحیفه سمائیم	ما سرّ خلیفه زمینیم
ما واصف صورت شمائیم	ما کاشف معنی کلامیم
ما صوفی صُفّه صفائیم	ما صدر نشین کوی عشقیم
ما مخزن گنج پادشاهیم	ما گوهر بحر بی کرانیم
ما جام جم جهان نمائیم	ما جامع جمله اسم هائیم
ما بلبل و هدهد و همائیم	در شرع و طریقت و حقیقت
ما باز قضای کبریائیم	سیمرغ حقیقت است سید

(۱۲۰۹)

۵- یار غار، شهباز پادشاه عشق

یار غار، شهباز پادشاه عشق و آئینه دار آئینه معنی است.

دردمندی بردباری بایدش	درد دردش درد خواری بایدش
عاشق است و گل‌گذاری بایدش	گر بنالد بلبل‌ی عیش مکن
هر که او وصل‌نگاری بایدش	دل به دلبر، جان به جانان می‌دهد
پادشاهی شهبازی بایدش	در چنین میدان که ما گویی زدیم
آئینه آئینه داری بایدش	دل بُود آئینه، او آئینه دار
گر چو سید یار غاری بایدش	یار یاران ترک اغیاران کند

(۹۳۴)

سید در غزلی به غار دل می‌رود و یار غار دل می‌گردد:

به گرد کوه و بیابان دگر نخواهم گشت به غار دل روم و یار غار خود باشم

چرا جفا کشم از هر کسی در این غربت
 به غیر عشق مرا نیست کار و بار ای یار
 به شهر خود روم و شهر یار خود باشم
 از آن مدام پی کار و بار خود باشم
 به گرد کار خود و کردگار خود باشم
 از آنکه عاشق و معشوق نعمت اللهم

(۱۰۶۰)

خانه دل که از غیر خدا خالی شده خلوتگاه یار غار گردیده است:

دولت وصل یار می بینم	کام دل در کنار می بینم
همه روشن به نور او نگرم	گر یکی ور هزار می بینم
آنکه از چشم مردم است نهان	روشن و آشکار می بینم
هر خیالی که نقش می بندم	نور روی نگار می بینم
خانه دل که رفته ام از غیر	خلوت یار غار می بینم
این عجایب که دید یا که شنید؟	که یکی بی شمار می بینم
نعمت الله را چو می نگرم	از نبی یادگار می بینم

(۱۰۹۸)

بی شمار دانستن یکی را می توان به وحدت ارزشی مردان صالح تعبیر کرد زیرا به گفته مولانای بلخ:

مردان خدا گرچه هزارند یکی اند مردان هوی جمله دوگانه ست و سه گانه ست

(دیوان کبیر)

۶- چهاریار، امام و پیشوای انس و جن هستند

خوش خراباتی و رندان در حضور
ساقی سرمست رندان، شمس الدین
چار یارانند امام انس و جان
رهنمای چار یاران شمس الدین^۱

(۱۱۸۳)

۷- بنده خادم علی باش تا به مقام والای معنوی برسی

بنده خادم علی باش تا به مقام والای معنوی برسی و ولایت از علی بجو.

خانه دل ز غیر خالی کن
از علی ولی ولایت جو
بنده خادم علی می باش
خاک آن را و آستان درش
باش مولای^۲ حضرت مولی
ترک این خلوت خیالی کن
هم ولایت فدای والی کن
منصب خویش نیک عالی کن
این یکی بالش آن نهالی کن
فخر بر جمله موالی کن

(۱۲۵۷)

۱- شمس دین از نظر وزن درست است.

۲- مولی از معانی اضداد است که هم به معنی غلام و برده و هم به معنی سرور و مالک آمده است.

هـ تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی (سدهٔ هشتم و نهم هجری)

تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی کُبروی^۱ یکی از شارحان کتاب «فصوص الحکم» محی الدین ابن عربی صوفی و وحدت وجودی معروف قرن ششم و هفتم هجری است. در این اثر عرفانی که اصل آن به زبان عربی و ترجمه آن به زبان فارسی می‌باشد، مقام خلفای راشدین را از برگردان فارسی^۲ نقل می‌کنیم:

۱- عجز انبیای الهی و وارستگان از شناخت خداوند

همهٔ انبیای الهی و وارستگان بارگاه قدس از شناخت خداوند عاجز و ناتوان بوده‌اند: و اما ذات جمیع انبیا و اولیا در وی حیران‌اند. چنانکه خیر البشر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک»^۳. و صدیق علیه السلام می‌فرماید: «العجز عن الإدراک إدراک»^۴.

ناتوانی در إدراک (خود) ادراک است.

۲- مشورت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با صحابه در باره اسیران بدر

در جریان اسیران بدر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با صحابه مشورت کرد؛ ابوبکر صدیق گفت: صلاح در این است که آنان را نکشیم، چون خویشان ما هستند و با گرفتن دِیه آزادشان کنیم. و عُمر رضی الله عنه گفت: باید هر یک از ما نزدیکش را گردن زند تا اختلاف پیش

۱- آقای نجیب مایل هروی می‌گوید: شرح فصوص الحکم حسین بن حسن خوارزمی که اینک در دست دارید، شوشتری به شیخ کمال الدین حسین خوارزمی - بانی سلسله حسینییه همدانیه کرم الله وجهه نگارنده ارشاد المریدین نسبت داده است درست نیست. شرح فصوص الحکم - ۱۵ یاد داشت مصحح.

۲- شرح فصوص الحکم - محی الدین بن عربی - نگاشته تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی بین سالهای ۸۳۵ - ۸۳۸ هجری - جلد اول و دوم - به اهتمام نجیب مایل هروی تهران ۱۳۶۴ - انتشارات مولی.

۳- آنگونه که حق شناختن تو است تو را نشناختیم و آنگونه که حق پرستش تو است تو را عبادت نکردیم.

۴- منبع مذکور/۶۶.

نیاید و برای همه روشن شود که اسلام از هر چیزی بر ما عزیزتر است، رسول گرامی نظر ابوبکر را پذیرفت. «صدیق[ؓ] با اخذ فدا اشارت فرمود. و عُمَر[ؓ] به قتل، صواب دید و گفت: بفرمای تا هر یکی از ما به ضرب أعناق^۱ أقارب^۲ خویش قیام نمائیم. خواجه[ؓ] میل به قول صدیق فرمود از برای امید داشتن ایمان از ایشان، و رجای زیادتی عدت و عدد اهل اسلام. و هم از برای آنکه عباس[ؓ] در میان اُساری^۳ بود. پس هر اسیری را به چهل اوقیه^۴ فروختند، و رسول^ﷺ بر عباس[ؓ] فدای او و فدای جعفر طیار^۶ الزام کرد. عباس[ؓ] ایمان آورد و حسن اسلام و توفیق دوام دریافت. پس این آیه کریمه نازل شد:

﴿مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ لَهُمْ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُشْحَبَ فِي الْأَرْضِ﴾ (انفال: ۶۷). یعنی: «پیش از تو هیچ پیغمبری را اسیر کردن یا فدا گرفتن نبود تا غالب شود در زمین.»
 ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا﴾ (انفال: ۶۷). «(بیع اُساری - فدیة گرفتن از اسیران یا) مال و منال دنیا می خواهید.» ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ «و حق - سبحانه و تعالی - آخرت را می خواهد (یعنی قوت اسلام را به قهر کفار).»

۱- جمع عُنُق، گردنها.

۲- جمع أقرب، نزدیکتران - خویشاوندان

۳- عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر و برادر حمزه سید الشهداء است.

۴- جمع اسیر.

۵- جزئی از رطل، یک دوازدهم رطل، قریب هفت مثقال جمع اواقی.

۶- این نقطه گویا اشتباهی است از نویسنده، چون جعفر قبل از هجرت ایمان آورده، به حبشه هجرت نموده بود. و پس از فتح خیبر بدستور پیامبر اکرم همراه با سایر مهاجران از حبشه بازگشت. و در غزوه بدر شرکت نداشت.

چون این عتاب آمد، رسول ﷺ می‌گریست و اصحاب در گریه بودند که عُمَرُ ﷺ آمد و گفت: سبب گریستن چیست؟ مرا نیز خبردار سازید تا به موافقت شما من نیز گریه کنم. رسول ﷺ فرمود: «لَوْ نَزَلَ فِينَا الْعَذَابُ لَمَا نَجَى إِلَّا أَنْتَ»^۱.
 پس رسول ﷺ در این حکم فضیلت عُمَرُ را اثبات کرد، با آنکه سید اولین و آخرین است»^۲.

۳- خداوند، ذات بی‌چون و مانند

خداوند، ذات بی‌چون و بی‌مانند و دارای تمام صفات جمالیّه و جلالیه است و انسان بر حسب مشیّت الهی و قوانین هستی به تناسب معینی از این صفات بهره‌مند می‌شود. «هرچه تعلق به لطف و رحمت دارد جمالی است و آنچه تعلق به قهر و نِقْمَت^۳ دارد جلالی است و هر جمالی را جلالی و هر جلالی را جمالی چنانکه امیرالمؤمنین علی کَرَمَ اللهُ وَجْهَهُ می‌فرماید:

«سُبْحَانَ مَنْ أَسْعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ وَاشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ لِأَعْدَائِهِ فِي سِعَةِ رَحْمَتِهِ»^۴.

مثنوی:

پاره کرده و سوسه باشی دلا	گر بلا را باز دانی از ولا
گر مرادت را مذاق شکرست	نامرادی نی مراد دلبرست
ناخوش او خوش بُود بر جان من	جان فدای یارِ دل رنجان من
عاشقم بر قهر و بر لطفش به جدّ	ای عجب من عاشق این هر دو ضدّ

۱- اگر عذاب بر ما نازل میشد جز تو _ (کسی) نجات نمی‌یافت.

۲- شرح فصوص الحکم - تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی جلد اول - ۱۳۲.

۳- عذاب، عقوبت، رنج و سختی، پاداش بد، نِقْمَت جمع آن است.

۴- منبع مذکور - ۲۲ (منزه است کسی (خدایی) که رحمتش در شدت عذابش برای دوستانش گسترده و عذابش در

رحمت و سببش برای دشمنانش شدت می‌یابد).

عاشقم بر رنج خویش و دردِ خویش بهر خشنودی یارِ فردِ خویش

۴- عالم و انسان دو موجود شگفت انگیز آفرینش

عالم و انسان دو موجود شگفت انگیز آفرینش خداوندند! انسان از نظر خلقت و صورت، عالم صغیر و جهان، عالم کبیر است؛ صوفیان انسان را از جهت مقام و معنویت، عالم کبیر و جهان را با آن همه وسعت و گسترش، عالم صغیر می‌دانند: «پس انسان، عالم صغیر مُجَمَّل است از روی صورت، و عالم، انسان کبیر مَفْصَّل از روی معنی. اما از روی مرتبه، انسان عالم کبیر است، از روی درجه، عالم، انسان صغیر. از آنکه خلیفه را استعلاست بر مستخلف علیه. بیت:

ای آنکه تراست ملک اسکندر و جم از حرص مباش در پی نیمِ دِرَم
عالم همه در تست و لیکن از جهل پنداشته تو خویش را در عالم
قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَ رَضِيَ عَنْهُ:

دَوَاءُكَ فَيْكَ وَمَا تَشْعُرُ وَدَاءُكَ مِنْكَ وَمَا تُبْصِرُ^۱
وَتَرَعَمُ أَنْكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفَيْكَ انطوى العالمُ الأَكْبَرُ^۲
وَأَنْتَ كِتَابُ الْمُبِينِ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ^۳.

در اندیشه علی، جهان برتر و عالم معنی در قلب آدمی است. این نوع تفکر در عرفا فراوان به نظر می‌رسد، چنانکه مولانای بلخ نیز می‌گوید:

جوهر است انسان و چرخ او را عَرَضُ جمله فرع و سایه‌اند و تو غَرَضُ
(مثنوی)

۱- دواى تو در تو است و احساس نمى کنى و دردت از تو است و نمى بینى!

۲- و گمان مى کنى که جرمِ کوچکی هستی در حالیکه جهان بزرگتر در تو پیچیده است.

۳- و تو کتاب آشکاری هستی که پوشیده با حرفهایش آشکار می شود. منبع مذکور/۱۱۶.

حرکت قطره بسوی دریا، باز یافتن هویت اصلی و اتصال به امواج عالم معناست.

۵- علم تعبیر خواب، آگاهی از مناسبات میان صُور و معانی

علم تعبیر خواب، آگاهی از مناسبات میان صُور و معانی آنها، و تشخیص مراتب نفوس و صورتهای خیالی است. و از این نظر قوه خیال در رویا نقشی اساسی دارد! و احکام صورت واحد در اشخاص مختلف یکسان نیست بلکه مراتبی متناسب با حالات نفوس دارند و کشف آنها جز به عنایت و تفضل و تجلی الهی امکان نخواهد داشت.

چنانکه: «صاحب شرح السنّه از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که می گفت:

ابوهریره رضی الله عنه تَحَدَّثَ می کرد که مردی آمد و رسول صلی الله علیه و آله را گفت که: من شب ظله^۱ یعنی سحابه ای^۲ دیدم که از او روغن و غسل می بارید و خلق را می دیدم که به کفها از او می ستانند. بعضی بیش و بعضی کم، و ریسمانی را دیدم از آسمان تا زمین آویخته، و چنان مشاهده کردم یا رسول الله که تو دست در آن ریسمان زدی و به سوی آسمان برآمدی، و بعد از تو دیگری بگرفت و برآمد، و بعد از او دیگری بگرفت و برآمد، پس نیز برآمد، بعد از او دیگری بگرفت و ریسمان منقطع شد و از برای او وصل کردند، پس نیز برآمد، ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد، رخصت می دهی که تعبیر این رؤیا من بکنم؟ رسول صلی الله علیه و آله اجازت داد، صدیق گفت: اما آن ظله، ظله اسلام است و روغن و غسل، دین، و حلاوت، قرآن و خلق در اخذ حقایق و عرفان دقایق آن متفاوت الدرجات. اما سبب واصل آسمان تا زمین حق است که بر آنی یا رسول الله. لاجرم تو آن را برگیری و خدای ترا عالی گرداند و بعد از تو دیگری و دیگری و دیگری بگیرد و برآید و بر ثالث منقطع شود. اما وصل کنند و او نیز برآید و گفت: بگوی یا رسول الله که

۱- ظله: سایبان - ﴿يَوْمَ الظُّلَّةِ﴾ / ۱۷۱ الأعراف.

۲- سحابه: ابری - ابر کوچکی.

در این تعبیر صواب را دریافتیم یا خطا کردم. رسول ﷺ گفت: «أَصَبْتَ بَعْضًا وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا»^۱.

و ابوبکر سوگند داد که یا رسول الله مرا خبردار ساز که خطای من در این تعبیر کدام است. رسول ﷺ گفت: لا تُقْسِمُ^۲ و اشتغال به بیان نکرد و بر صحت این حدیث اتفاق هست^۳.

در زمینه رؤیا و اقسام آن از نظر اسلام و روانشناسی، تحقیقات مفصلی انجام گرفته که نگارنده در کتاب «پژوهشی درباره روح و شیخ» در باره آن توضیح کافی داده است^۴.

۶- رؤیای صادقانه، انعکاسی واقعی یا تمثیلی از آئینه قلب

رؤیای صادقانه، انعکاسی واقعی یا تمثیلی از آئینه قلب است و ظرف پیکر به تناسب استعداد و شفافیت روح، حقایقی را در قالب خواب دریافت می‌کند. پیامبران الهی با توجه به شرایط خاص معنوی خویش بسیاری از وقایعی را که بعداً اتفاق افتاده در رؤیا، دیده‌اند چنانکه: رسول ﷺ را در خواب قدحی شیر آوردند، گفت: خوردم و آنچه باقی ماند به عُمَرُ رضی الله عنه دادم. گفتند: چه تأویل کردی یا رسول الله؟ گفت: علم، تأویل کردم^۵.

۷- قرآن مجید و تسبیح کردن همه اشیاء

قرآن مجید همه اشیاء جهان را تسبیح کننده ذات حق می‌داند. و می‌گوید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ۗ وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ (اسراء: ۴۴). و در پهنه جهان، هر

۱- پاره ای را درست گفتی و پاره ای را غلط.

۲- لا تُقْسِمُ: سوگند نده.

۳- منبع مذکور- ۲۷۰-۲۷۱.

۴- پژوهشی درباره روح و شیخ از دیدگاه ادیان، علما، فلاسفه، عرفا، شعرا و دانشمندان روحی تألیف فریدون

سیهری، نشر احسان ۱۳۷۶/۳۴۳، ۳۴۲، ۳۳۶.

۵- شرح فصوص الحکم - جلد اول/ ۲۷۳.

شیئی، به نیایش الهی مشغول است و ما انسانها از چگونگی آن آگاهی نداریم. همچنانکه در درون اتم الکترون حرکت می‌کند و گلبولها در خون به وظایف خود عمل می‌نمایند، هر ذره نیز زبان مخصوص تکوینی دارد که با آن خالقش را می‌ستاید و شاید خوش خوش برگها، شُرشرُ آبها، صدای رعد و نغمه پرنندگان، گونه‌هایی از این ستایشند. و حضرت امیرالمؤمنین - كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - می‌گوید: «با رسول الله ﷺ به بعضی نواحی مکه بیرون آمدیم، به هیچ شجری و حَجْری پیش نیامد که، السَّلَامُ عَلَیْکَ یا رسولَ اللهِ نَگفته باشد». و امثال این در احادیث صحیحه بسیار است.^۱

مولانای بلخ می‌گوید:

اندکی جنبش بکن همچون جنین	تا ببخشندت حواس نور بین
نشود این نغمه‌ها را گوش حس	کز سخنها گوشها گردد نجس

(مثنوی)

و: عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ ق)

مولانا نورالدین عبدالرحمن بن نظام‌الدین احمد بن شمس‌الدین محمد حنفی جامی از شعراء و نویسندگان مهم قرن نهم هجری است که سلسله نسب او به امام محمد شیبانی که یکی از شاگردان امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت مکی بوده است، می‌رسد.

جامی در تصوّف به سلسله نقشبندی ارادت می‌ورزید و در خدمت شیخ سعدالدین کاشغری به سلک سلوک معرفت در آمد. و از مشایخ طریقت مذکور مانند خواجه عبدالخالق عجدوانی، خواجه بهاء‌الدین محمد بخارایی معروف به نقشبند، خواجه علاء‌الدین عطار و خواجه سعدالدین کاشغری و خواجه عبیدالله احرار به نیکی نام برده و آنان را ستوده است.

جامی در مذهب از ابوحنیفه تقلید کرده و حنفی مذهب می‌باشد. این شاعر عارف آثار فراوانی از نظم و نثر دارد که مورد ارزیابی و دقت نظر دانشمندان ایرانی و خارجی قرار گرفته است و از آن جمله کتابهای: شواهد النبوة، لوائح، أشعة اللمعات، نقد النصوص، لوامع، تجنیس، نَفَحَاتُ الْأَنْس، بهارستان به تقلید از گلستان سعدی، هفت اورنگ به تقلید از خمسه نظامی، و دیوان کامل اشعار را می‌توان نام برد. این شاعر بزرگ در بسیاری از موارد خلفای راشدین را می‌ستاید که ما مختصری از آنها را نقل می‌کنیم:

۱- وصف خلفا در سلسله الذهب کتاب هفت اورنگ

در سلسله الذهب کتاب هفت اورنگ^۱ خلفاء چنین توصیف می‌شوند:

امت احمد از میان امم	باشد از جمله، افضل و اکرم
اولیایی کز امت اویند	پیرو شرع و سنت اویند

۱- مثنوی هفت اورنگ جامی - تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی - انتشارات کتابفروشی سعدی - ص ۱۷۸

<p>بہتر از غیر انبیاء باشند کز همه بہترند در ہر باب بخلافت کسی بہ از صدیق^۳ کس چو فاروق، لایق آن کار کار ملت نیافت زینت و زین اسد اللہ خاتم الخلفاء سلک دین نبی نیافت نظام جز بہ تعظیم سوی شان منگر دل ز انکارشان بیک سو کن.</p>	<p>رہبران رہ ہدی باشند خاصہ آل پیمبر و اصحاب وز میان ہمہ نبود حقیق وز پی او نبود از آن احرار بعد فاروق^۱ جز بذی النورین^۲ بود بعد از ہمہ بعلم و وفا جز بآل کرام و صحب عظام نامشان جز بہ احترام مبر ہمہ را اعتقاد نیکو کن</p>
--	--

۲- ستایش ابوبکر صدیق در دفتر دوم سلسلہ الذهب

در دفتر دوم سلسلہ الذهب ابوبکر صدیق چنین ستایش می شود:

<p>رستہ از کید زرق و حیلہ و مکر رہ درین تیرہ خاکدان، فرمود نگرد مردہ روان، گور رو پسر بو قحافہ را بنگر می زندش ز جہل، طعن نفاق</p>	<p>بود از ین گونه، مردہ بوبکر ز آن چو دیدش نبی کہ می پیمود ہرکہ خواہد ز خلق کهنہ و نو آہوی مشک نافہ را بنگر او چنین مردہ و گورہ نفاق</p>
--	--

۱- فاروق: عُمَر فاروق

۲- ذی النورین: عثمان بن عفان

۳- صدیق: ابوبکر صدیق

۴- ہفت اورنگ - ۲۵۴- در آغاز ابیات آمدہ است: إشارَةُ إِلَى قَوْلِهِ ص: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيْتٍ يَمْشِي عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ رضي الله عنه. اشارہ بہ سخن او (رسول گرامی) ص است: «ہر کس بخواہد بہ مردہ ای کہ بر روی زمین راہ می رود نگاہ کند باید بہ پسر ابی قحافہ و ابوبکر بنگرد». اشارہ بہ بیکار با نفس ابوبکر صدیق است.

<p>غرق وصل و فراق، یعنی چه؟ عکس بینندگان درو پیدا اندورن عکس روی خود می دید طعن زشتان بُود بر آئینه جز بر آئینه، عیب زشتی خویش</p>	<p>کان صدق و نفاق، یعنی چه؟ بُود آینه تمام صفا هرکه سویش ز نیک و بد می دید طعنه بروی زجان پر کینه زشت نهد ز بد سرشتی خویش</p>
--	---

۳- خواب دیدن عبد الله بن عمر در دفتر سوم سلسله الذهب

جامی در دفتر سوم سلسله الذهب^۱ خواب عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه را چنان با سلاست و روانی نقل می کند که به همه زمامداران و حکمرانان مسلمان درس آزادگی و مسؤولیت می دهد:

مر عُمَر را پس از دوازده سال که ز حال منت نیامد یاد حالتی داشتم عجب جانسوز دست و پا کرده بود عقلم گم در پِلی سخت و سست و بی بنیاد صاحبش دست زد بدامن من داشتی دست ای خلیفه کلّ رفت از دست بی زبانی، پای که شد اندر جهان بعدل، سَمَر^۲ تا که در نام او سرایت کرد کسر^۳ در وی بفتح مبدل شد

دید پور عُمَر به چشم خیال گفت: بابا ترا چه حال افتاد گفت: از وقت مرگ تا امروز از سؤال مظلّم مردم پای میشی شکست در بغداد هیچ وزری^۲ نه از آن بگردن من که چرا از عمارت آن پل تا در آن تنگنای حادثه زای بود قایم چنان بعدل، عُمَر عدل او روی در نهایت کرد نامش از عدل چون مکمل شد

۱- هفت اورنگ/۲۷۴.

۲- گناه، سنگینی.

لشکرش ز آن ز کسر پشت نداد
 با چنین عدل چون مُحاسَب^۱ گشت
 آنکه عدلش ز ظلم خالی نیست
 بلکه جز راه ظلم گم سپرد
 شد موفّق بفتح جمله بلاد
 بنگر تا چه حدّ مُعَاتَب^۲ گشت
 نامش از نعت عدل، عالی نیست
 حال فردای او چسان گذرد

خواب پسر عُمَر چه رؤیای صادقانه باشد یا حکایتی که از زبان او نقل شده است ما را به مسؤولیت مُضَاعَف رهبران مسلمانان راهنمایی می‌کند.

۴- عظمت علی در اورنگ سوم تحفة الاحرار

در اورنگ سوم، در تحفة الأحرار^۵ آنچنان عظمت روحی علی را مجسم می‌کند که خواننده از ورای قرن و اعصار، شاه مردان را می‌بیند که با صلابت و شجاعت حیدری، تیری را در نماز از پایش در می‌آورند و او همچنان سرگرم راز و نیاز با معبود است.

شیر خدا شاه ولایت، علی
 روز اُحُد چون صف هیجا گرفت
 غنچه پیکان بگل او نهفت
 روی عبادت سوی محراب کرد
 خنجر الماس چو بفراختند
 غرقه بخون غنچه زنگارگون
 گل گل خورش بمُصلاً چکید
 صیقلی شرک خفّی و جلی
 تیر مخالف به تنش جا گرفت
 صد گل راحت ز گل او شکفت
 پشت بدرد سر اصحاب کرد
 چاک بر آن چون گلش انداختند
 آمد از آن گلبن احسان برون
 گفت: چو فارق ز نماز آن بدید

۲- افسانه شب، مشهور.

۳- شکست.

۱- به حسابش رسیدگی شد.

۴- سرزنش شد.

۵- هفت اورنگ/۴۰۴،۴۰۳.

این همه گل چیست ته پای من
 صورت حالش چو نمودند باز
 کز الم تیغ ندارم خبر
 طایر من سِدْرَه^۱ نشین شد چه باک
 جامی از آرایش تن پاک شو
 باشد از آن خاک بگردی رسی
 ساخته گلزار، مصلای من
 گفت که: سوگند بدانای راز
 گرچه ز من نیست خبردارتر
 گر شوم تن چو قفص چاک چاک
 در قدم پاک روان خاک شو
 گرد، شکافی و بمردی رسی

۵- ستایش خلفا در قصیده رشح بال به شرح بال

در قصیده رشح بال به شرح بال^۲، پیامبر ﷺ و خلفای راشدین را چنین می ستاید:

به حق احمد مرسل که از مساعی اوست
 به صدق صدیق آن شاه دین که باز آورد
 به فرّ طلعت فاروق و ظلّ او که از آن
 به شرمگینی عثمان که جیش عُسرت را
 به ذوالفقار علی آن دلاور عالی
 که جامی آنکه نهادی به پای و گردن او
 از آن سلاسل و آغلل مطلقش گردان
 سعود اوج هدی رسته از حضيض و بال
 به راه معذرت، اصحاب رده^۳ را به قتال
 فرار کردی شیطان مارد مُحْتال
 جهاز ساخت به بذل ذخایر اموال
 که بود روز دغا قانع صفِ ابطال
 زوایهای طبیعت سلاسل و آغلل
 کزین قیود ز بود خودش گرفت ملال

۶- مسجد عالی ترین پایگاه وصال علی

در مرام و مسلک علی، مسجد عالیترین پایگاه وصال محبوب است:

۱- سدره المنتهی: جایی که رسول اکرم در شب معراج در شبروی آسمانی به آنجا رسید. آخرین مرز عالم خلقت.

۲- دیوان کامل جامی - ویراسته هاشم رضی - انتشارات پیروز - صفحه ۶۲.

۳- اشاره است به حدیث «الشَّيْطَانُ يَفْرُ مِنْ حِسِّ عُمَرَ».

«آنچه از سر ارباب ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است که اگر خدای تعالی مرا مخیر گرداند میان مسجد و بهشت، من مسجد را اختیار کنم نه بهشت را»^۱.

۷- سوال علی از پیامبر در خلوت

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هر نوبت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بخلوت دریافتی سؤال کردی که، یا رسول الله چه کار کنم و به چه کار مشغول باشم تا عمر خود ضایع نکرده باشم. حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودی که: خود را بشناس تا عمر خود ضایع نکرده باشی که چون خود را شناختی، خدای را شناختی و بخدای رسیدی و عروج را تمام کردی^۲. آنچه از دو مورد بالا درک می شود اینست که معبد و مسجد باید آدمی را به خود شناسی و در نهایت به خدانشناسی رهبری کند، و مادامی که معابد و مساجد، مطلوب روح نشوند و انسان را به ملکات فاضله اخلاقی و شناخت استعدادها و ارزشها راهنمایی نمایند عادت است و عادت تکراری!!

۸- تظلم یهودی از حاکم بصره نزد عمر

عمر رضی الله عنه در وقت خلافت خود در مدینه منوره دیواری گل می کرد، یهودی پیش وی تظلم^۳ کرد که حاکم بصره به صد هزار درم (از من متاعی) خریده است و در ادای ثمن^۴ آن تعلل^۵ می کند. فرمود که کاغذ پاره ای داری؟ گفت: نی، سفالی برداشت و بر آنجا نوشت که شکایت کنندگان از تو بی حسابند و شکرگزاران نایاب. از موجبات شکایت بپرهیز یا از مسند حکومت برخیز. و در آخر نوشت که: **كَتَبَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ**. نه بر آن

۱- أشعة اللمعات جامی بانضمام سوانح غزالی و چند کتاب عرفانی دیگر. به تصحیح و مقابله حامد ربانی -

انتشارات علمیه حامدی/صفحه ۱۳۳-۱۳۴.

۲- منبع مذکور-۲۵۴-۲۵۵.

۳- دادخواهی.

۴- بهاء، قیمت.

۵- کوتاهی.

مُهری زد و نه بر آن طغرابی^۱ رقم کرد، اما چندان صولت عدالت و هیبت سیاست، از وی در خاطره‌ها نشسته بود که چون یهودی آن سفال را با حاکم بصره داد و وی سوار بود، از اسب فرود آمد و زمین بوسید و وجه یهودی را تمام ادا کرد، و وی سوار ایستاده بود.

قطعه:

چو نبود شاه را عزّ و سیاست	کشد از دست گستاخان، ذلیلی
چو ریزد شیر را دندان و ناخن	خورد از روبهان لنگ، سیلی ^۲

۹- پاسخ یک نفر سنی به یک نفر شیعی

جامی در پایان پاسخ سؤال یک نفر شیعی از یک سنی در اورنگ یکم سلسله الذهب^۳ علی را چنین تعریف می‌کند.

و آن علی کش منم به جان بنده	سببت نفس شوم را کنده
بر صف اهل زیع ^۴ با دل صاف	بهر اعلای دین کشیده مصاف
بوده از غایت فتوت خویش	خالی از حول خویش و قوت خویش
قدرت و فصل حق از و زده سر	کنده بی خویشتن در خیبر
خود چه خیبر که چنبر گردون	پیش آن دست و پنجه بود، زبون
دید ز آفات خود خلافت را	بی ضرورت نخواست آفت را
هرچه بر دل نشیند از وی گرد	هست در چشم مرد، آفت مرد

۱- نشانه مخصوص خلیفه را نداشت.

۲- بهارستان جامی، مولانا عبدالرحمان جامی- به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات ۱۳۶۷-
صفحه ۵۰.

۳- هفت اورنگ/ ۵۱، ۵۲.

۴- برگشتن از حق و میل به باطل.

ز آن مکدر شود صفای شهود
 کاید آن کار را از عهده بیرون
 در جنگ و مخالفت نگشاد
 ذره سان محو آفتاب شدند
 که تواند به آن قیام نمود
 متکفل شد آن، ودیعت را
 گشت ختم خلافت نبوی
 شد علی خاتم خلافت وی
 و اندر آن سرکشی خطا کردند
 هست ناشی ز سر نقص و وبال
 گر کسی سر کشد زهی دغلی
 عین بوبکر و عین غمّ

چیست گرد آنکه از ظهور وجود
 تا کسی بود ز انحراف مصون
 بود با او موافق و منقاد
 چون همه روی در نقاب شدند
 غیر از و کس، ز خاص و عام نبود
 لاجرم نصرت شریعت را
 بود سر کمال مصطفوی
 بود ختم رسل، نبی و ز پی
 جمعی از بیعتش ابا کردند
 سر کشیدن ز امر اهل کمال
 در جهان شاه و رهبری چو علی
 این علی در کمال خلق و سیر

۱۰- ستایش علی

جامی در قصیده‌ای^۱ علی را چنین می‌ستاید.

لایزالی بود این زندگی و لم یزکی
 خاصه عشق بود منقبت بی بدلی
 بغض ارباب دل از بی خردی و دغلی
 چون تودر جامه گرفتار به گند بغلی
 از شه نحل چه حاصل ز لباس عسلی
 گر بپرسند که آن کیست؟ علی گوی: علی

زنده عشق نمر دست و نمیرد هرگز
 در جهان نیست متاعی که ندارد بدلی
 دعوی عشق و توّلًا مکن ای سیرت تو
 مشک بر جامه زدن سود ندارد چندان
 چون ترا چاشنی شهد محبت نرسید
 جامی از قافله سالار ره عشق ترا

جامی در این قصیده قافله سالار طریق عشق را امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌داند.

در این چند بیت به کسانی که مدّعی طرفداری از آن انسان بزرگ هستند می‌گوید: تا کینه در دل شما باشد نمی‌توانید به دوست داشتن علی مباحثات کنید زیرا علی نسبت به دشمنانش هم کینه نداشته است.

۱۱- فرموده حضرت رسالت

حضرت رسالت (عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَأَكْمَلُ التَّحِيَّاتِ) آرند، که (فرموده است) که: مؤمن، مزاح کن و شیرین سخن باشد و منافق، ترش رو و گره بر ابرو. و حضرت امیرالمؤمنین علی - كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ گفته است که: هیچ باک نیست (اگر کسی) چندان مزاح کند که از حدّ بدخویی و دایره ترش رویی بیرون آید!

ز: علی بن حسین واعظ کاشفی (۸۶۷-۹۳۹)

مولانا فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی از علماء و دانشمندان و صوفیان مشهور قرن نهم هجری است که در تصوف پیرو خواجه بهاء الدین محمد نقشبند بوده است. این عارف بزرگ تألیفات و مصنفات فراوانی دارد که مهمترین آنها، تفسیر قرآن کریم است به نام «مَوَاهِبِ عَلِيَّه» یا «تفسیر حسینی»، «روضه الشهداء» در رثاء اهل بیت علیهم السلام، «انوار سهیلی»، «اخلاق محسنی»، «مخزن الإنشاء» و کتاب ارزشمند «رشحات عین الحیات» که در شرح احوال و ذکر اقوال مشایخ طریقه نقشبند تا پایان قرن نهم هجری، نگاشته شده است. اینکه گوهرهای گرانبهای کتاب رشحات عین الحیات را در باره خلفای راشدین تقدیم خوانندگان محترم می‌نمائیم:

۱- به هنگام بیماری، به دستور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه درهای مسجد بسته می‌شود بجز دری که به خانه ابوبکر راه داشت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام بیماری مرگ دستور داد که همه درهای مسجد را بجز دری که به خانه ابوبکر راه داشت بستند و تنها آن در باز بود. عرفا از این موضوع کمال محبت ابوبکر را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استنباط می‌کنند و باز شدن در را، به ارتباط معنوی ابوبکر تعبیر می‌نمایند:

در معنی حدیث «الْيَوْمَ تُسَدُّ كُلُّ فَرْجَةٍ... الْحَدِيثِ، می‌فرمودند: مسجدی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن نماز می‌گزارند چندین در داشت، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض اخیر فرمودند تا اکثر آن فرجه‌ها را بستند و آن در که بر خانه صدیق اکبر بود رضی الله عنه باز گذاشتند، پس فرمودند: «الْيَوْمَ تُسَدُّ كُلُّ فَرْجَةٍ إِلَّا فَرْجَةَ أَبِي بَكْرٍ» امروز بسته شد همه شکافها را الا شکاف ابی بکر، ارباب تحقیق درین باب سخن دارند و آن آنست که، حضرت صدیق رضی الله عنه کمال نسبت حبیبی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ثابت بود، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث اشارت بآن معنی کردند که همه نسبتها و طریقه‌ها در جنب

نسبت حبّی مسدود است و آنچه موصل به مقصود است جز این نسبت حبّی نیست و رابطه عبارت از نسبت حبّی است به صاحب دولتی که اعتقاد واسطگی را لایق باشد و طریقه خواجهگان قدّس الله تعالی ارواحهم به حضرت صدیق اکبر منسوب است از حیثیت این نسبت حقیقی حبّی است و طریقه این عزیزان به حقیقت نگاهداشت این نسبت حقیقی است، وقتی دیگر در بیان تحصیل این نسبت حبّی این ابیات خواندند که «مثنوی»:

هین دریچه، سوی یوسف باز کن وز شکافش فرجه‌ آغاز کن
عشق بازی آن دریچه کردن است کز جمال دوست دیده روشن است^۱

۲- ابوبکر ما دیگر است و ابوبکر ایشان دیگر

«جمعی از غلات و سفهای ایشان برکنار قافله شیخ آمده زبان به سبّ ابی بکر صدیق رضی الله عنه برگشادند و ناسزا گفتند، اصحاب شیخ در آن مقام شدند که ایشان را زجر و منع کنند، شیخ فرمودند که: ایشان را مرعجانید، ایشان نه ابوبکر ما را دشنام می‌دهند، ابوبکر ما دیگر است و ابوبکر ایشان دیگر، ایشان ابوبکر موهوم خود را که خلافت بی استحقاق گرفت و با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام نفاق داشت دشنام می‌دهند و ناسزا می‌گویند، آنچنان ابوبکر را ما نیز دشنام و ناسزا می‌گوئیم»^۲.

۳- زنجیر ارتباط نقشبندیان با ابوبکر

سلسله نقشبندیه معتقد است که زنجیر ارتباط از پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر صدیق و از ابوبکر به سلمان فارسی و از سلمان به قاسم بن محمد بن ابی ابکر که پدر و مادر امام جعفر

۱- رشحات عین الحیات - تألیف مولانا فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی ۸۶۷-۹۳۹ هـ - با مقدمه و تصحیحات و حواشی و تعلیقات دکتر علی اصغر معینیان جلد دوم/۴۴۱، ۴۴۲.

۲- منبع مذکور/۴۹۰.

صادق است و از قاسم به آن حضرت می‌رسد تا اینکه به شیخ علی فارمدی و خواجه یوسف همدانی و... می‌انجامد.

و گروهی نیز چنین اعتقاد دارند که تصوف نقشبندی که همان طریق خواجگان است به امیرالمؤمنین علی می‌رسد.

مشایخ نقشبندی نظر اول را قبول دارند، گو اینکه شیخ ابوطالب مکی در قوت القلوب به هر دو نظر اشاره می‌کند.^۱

۴- حضرت رسول اکرم ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: «راه را چون خط مستقیم فرض باید کرد»

حضرت رسالت ﷺ، امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را فرموده‌اند که: راه را چون خط مستقیم فرض باید کرد»^۲.

آری اگر همه گروهها و دسته های متصوفه فقط به اسلام بیندیشند و شاخص اصلی را نیز در عمل و فکر قرآن و سنت بدانند، بر خط مستقیم نیستند؟!

۱- رشحات عین الحیات - جلد اول / ۱۲.

۲- منبع مذکور / ۲۸۸.

فهرست منابع

- ۱- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید - تألیف محمد منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی - با مقابله نسخ استانبول و لنین راد و کینهاک - باهتمام دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه چاپ چهارم ۱۳۶۰.
- ۲- اسرار نامه - فرید الدین عطار نیشابوری - با تصحیح و تعلیقات و حواشی دکتر سید صادق گوهرین - انتشارات صفی علیشاه.
- ۳- أشعة اللمعات عبدالرحمن جامی - به انضمام سوانح غزالی و چند کتاب عرفانی دیگر به تصحیح و مقابله حامد روحانی - انتشارات کتابخانه علمیه حامدی.
- ۴- أنس التائبین و صراط الله المبین جلد اول - تصنیف شیخ الإسلام احمد جام «ژنده پیل» در اوائل قرن ششم هجری - با مقابله پنج نسخه و مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر علی فاضل - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. «۱۱۱»
- ۵- بهارستان - مولانا عبدالرحمن جامی - به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی - انتشارات اطلاعات ۱۳۶۷.
- ۶- تاریخ ادبیات در ایران جلد اول - دکتر ذبیح الله صفا - موسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۷- تاریخ نامه طبری - تألیف محمد بن جریر طبری - گرانیده منسوب به بلعمی - تصحیح و تحشیه محمد روشن (۳ مجلد) - چاپ دوم ۱۳۴۸.
- ۸- خلاصه شرح تعرف - احمد بن عبدالله بن محمد بن ابی المکارم مشکانی - بر اساس نسخه منحصر به فرد مؤرخ ۷۱۳ هجری - به تصحیح دکتر احمد علی رجایی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران «۸۵»

- ۹- دیوان اشعار ادیب صابر ترمذی - به تصحیح و اهتمام آقای محمد علی ناصح شامل شرح حال و حواشی و تعلیقات - مؤسسه مطبوعاتی علمی آستان قدس.
- ۱۰- دیوان اشعار انور ابیوردی جلد اول قصائد - به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - چاپ دوم ۱۳۴۷.
- ۱۱- دیوان اشعار خاقانی شروانی - به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی - کتابفروشی زوار.
- ۱۲- دیوان اشعار رشید الدین وطواط - با مقدمه و مقابله سعید نفیسی - ناشر کتابفروشی بارانی شاه آباد ۱۳۳۹.
- ۱۳- دیوان اشعار سنایی غزنوی - با مقدمه و حواشی و فهرست به سعی و اهتمام مدرس رضوی - انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۱۴- دیوان کامل عبدالرحمن جامی - با مقدمه ای وسیع در تاریخ ادبی - فلسفی و سیاسی قرن نهم و بحثی انتقادی در احوال و آثار و نقد سروده های جامی - ویراسته هاشم رضی - انتشارات پیروز.
- ۱۵- دیوان عثمانی مختاری - به اهتمام جلال الدین همایی استاد دانشگاه تهران - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۴۱.
- ۱۶- دیوان فریدالدین عطار نیشابوری - با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی چاپ سوم از انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۱۷- دیوان مسعود سعد سلمان - به کوشش رشید یاسمی.
- ۱۸- رساله قشیریه - تألیف ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری - با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر - مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۱.
- ۱۹- رشحات عین الحیات - تألیف مولانا فخر الدین علی بن حسین واعظ کاشفی - با مقدمه و تصحیحات و حواشی و تعلیقات دکتر علی اصغر معینیان - جلد اول و دوم.

- ۲۰- رَوْحُ الأرواح فی شرح أسماء الملِكِ الفَتَّاح- تألیف شهاب الدین ابوالقاسم احمدبن أبی المظفر منصور السمعانی- به تصحیح نجیب مایل هروی- شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ اول ۱۳۶۸.
- ۲۱- سلك السلوك - تألیف ضیاء الدین نخشی عارف قرن هفتم- با مقدمه و تصحیح و تعلیق و تحشیه دکتر غلام علی آریا- کتابفروشی زوار-چاپ اول ۱۳۶۹.
- ۲۲- شاهنامه فردوسی - از روی چاپ وولرس پس از مقابله چاپ تورنر ماکان و ژول مول و ضبط نسخه بدلها در حواشی توسط سعید نفیسی- کتابخانه و مطبعه بر وخیم- طهران ۱۳۱۴.
- ۲۳- شرح عوارف المعارف- تألیف شیخ شهاب الدین ابوحفص سهروردی - ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی - به اهتمام قاسم انصاری- شرکت انتشارات علمی و فرهنگی-۱۳۶۴.
- ۲۴- شرح فصوص الحکم - تألیف محی الدین بن عربی- نگاشته تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی - جلد اول و دوم - به اهتمام نجیب مایل هروی-انتشارات مولی- تهران ۱۳۶۴.
- ۲۵- فردوس المرشدية فی أسرار الصمدية- تألیف شیخ ابواسحاق کازرونی- ترجمه محمود بن عثمان - بکوشش ایرج افشار- انتشارات انجمن آثار ملی -۱۴۸.
- ۲۶- فرهنگ فارسی- تألیف دکتر محمد معین - مؤسسه انتشارات امیرکبیر- چاپ پنجم ۱۳۶۲.
- ۲۷- فرهنگ فارسی عمید- تألیف حسن عمید- مؤسسه انتشارات امیرکبیر- چاپ سوم ۱۳۶۰.
- ۲۸- فیه ما فیه- مولانا جلال الدین مشهور به مولوی - با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر- مؤسسه انتشارات امیرکبیر- تهران ۱۳۶۲.
- ۲۹- القرآن الکریم

- ۳۰- المعجم المُفهرَس - محمد فؤاد عبدالباقي - دارالقرآن الکریم - انتشارات اسماعیلیان.
- ۳۱- المُنجد - الأب لويس معلوف اليسوعي - المطبة الكاتوليكية - بيروت.
- ۳۲- كشف المحجوب - تأليف ابوالحسن علي بن عثمان الجلابي الهجویری الغزنوی - تصحيح استاد زنده یاد و - ژوکوفسکی - به اهتمام قاسم انصاری - کتابخانه طهوری - ۱۳۵۸.
- ۳۳- کلیات خمسه حکیم نظامی گنجهای - با مقابله و تصحیح از روی صحیح ترین نسخ معتبر چاپی و خطی چاپ چهارم - مؤسسه انتشارات امیرکبیر - تهران ۱۳۶۶.
- ۳۴- کلیات سعدی شیرازی - از روی نسخه تصحیح شده مرحوم محمد علی فروغیز انتشارات ققنوس - ۱۳۷۴
- ۳۵- کلیات شاه نعمت الله ولی - به سعی دکتر جواد نوربخش - ناشر خانقاه نعمت اللهی.
- ۳۶- کلیات شمس (دیوان کبیر) از جزء اول تا ششم - مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر - مؤسسه انتشارات امیرکبیر - چاپ دوم.
- ۳۷- کلیات مثنوی معنوی - مولانا جلال الدین محمد بن شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بلخی مشهور به مولوی - مقدمه و شرح از استاد بدیع الزمان فروزانفر - تصحیح و حواشی از م - درویش - انتشارات جاویدان ۱۳۴۲.
- ۳۸- کیمیای سعادت - تألیف امام ابوحامد محمد غزالی - به تصحیح احمد آرام - چاپ دوازدهم ۱۳۶۱.
- ۳۹- گلستان سعدی - به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر استاد دانشگاه تهران - ناشر بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه.
- ۴۰- لباب الألباب - تألیف محمد عوفی - از روی چاپ پروفیسور براون با مقدمه و تعلیقات علامه محمد قزوینی و نخبه تحقیقات استاد سعید نفیسی و ترجمه

دیباچه انگلیسی به فارسی به قلم محمد عباسی کتابفروشی فخررازی چاپ اول
بهار ۱۳۶۱.

۴۱- مثنوی معنوی- جلال الدین محمد بلخی از دفتر اول تا دفتر ششم - به اهتمام
دکتر محمد استعلامی - کتابفروشی زوار.

۴۲- مثنوی هفت اورنگ- عبدالرحمن جامی - به تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس
گیلانی - انتشارات کتابفروشی سعدی - ناصر خسرو- چاپ دوم.

۴۳- مفتاح النجات - تصنیف شیخ الإسلام احمد جام «ژنده پیل» با مقابله پنج
نسخه و مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر علی فاضل - انتشارات فرهنگ ایران
(۴۰).

۴۴- مناقب الصوفیّه- قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیرسنجی عبادی مروزی
- از نوشته های قرن ششم هجری - به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج
افشار - ناشر کتابخانه منوچهری.

۴۵- منطق الطیر (مقامات طیور) - شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری - به
اهتمام دکتر سید صادق گوهرین بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۴۶- نزهة القلوب - تألیف عالم فاضل حمدالله مستوفی قزوینی-المقالة الثالثة در وصف
بلدان و ولایات و بقاع - به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج - چاپ
ارمغان دنیای کتاب ۱۳۶۲.

۴۷- یکسو نگریستن و یکسان نگریستن - صد ماجرا از شیخ ابوسعید اَبی الخیر-
انتخاب و تلخیص از فریدون مشیری.